حکمت حکومت

«حاکمیت عرفانی»

*****

The Wisdom of Government

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب : **حکمت حکومت**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **مرداد** 1392 **ه.ش**

تعداد صفحه : 59

بسم الله الاحکم الحاکمین

۱- حکومت همان ولایت حق بر جوامع بشری است همانطور که بر سائر موجودات عالم جاریست.

۲- از آنجا که انسان اجتماعی ترین موجودات است لذا حکومت جاری بر جوامع بشری هم اجتماعی ترین حکومت هاست.

۳- برای سائر جانداران، حیات اجتماعی فقط برای ادامه نسل است ولی برای انسان امری فراتر است و آن ادامه و تکمیل خلقت ویژه انسان است که خلقت روحانی و عرفانی می باشد که تولید مثل و استمرار نسل هم وجهی از خلقت عرفانی و در خدمت آن است.

۴- پس حکومت در جوامع بشری بایستی امری خلّاق و عرفانی و روحانی باشد زیرا خلقت تشریعی انسان هنوز به پایان نرسیده است جز در تعداد بسیار اندکی از اولیای الهی و انسانهای کامل .

۵- نخست باید دانست که نخستین حکومتها در جوامع بشری از آغاز تاریخ تمدن همانا تشکیل خانواده ها بوده است.

۶- باید درک کرد که خانواده ها ارکان و شالوده حکومتها هستند و حکومتها اصولاً بر خانواده ها فرمان می رانند و می توانند حاکمیت خود را مستحکم سازند همانطور که زندانها را عموماً افراد بی خانواده پر می کنند و یا کسانی که از پیوند خانوادگی مستحکمی برخوردار نیستند. و این بدان معناست که حکومتها نمی توانند بر افراد مجرد با صلح فرمان برانند و آنان را صالحانه مدیریت کنند.

۷- و لذا عموماً دو نوع زندانی داریم: افرادی که بر ظلم خانواده شوریده اند و افرادی که از عدل خانواده گریخته اند: مؤمنان و فاسقان! یوسف ع و آل کاپون.

۸- زیرا حکومت مسئول اجرای قانون در جامعه است و خانواده قلمرو قوانین بنیادین جامعه است که مستحکمترین اجتماع را پدید می آورد که همان زناشوئی است.

۹- بنابراین ضامن اجرائی قوانین در جامعه همانا خانواده ها هستند و لذا مقتدرترین و موفق ترین حکومتها آنهایی هستند که بر مستحکمترین خانواده ها فرمان می رانند.

۱۰- امروزه اگر حکومت چین کمونیست مقتدرترین و موفق ترین حکومت در جهان است بدلیل استحکام خانواده و زناشوئی در جامعه چین است و عموماً جوامع شرق دور و زردپوستان از این ویژگی جهانی برخوردارند که این مسئله بسیار مهم به لحاظ جامعه شناسی سیاسی امری بس سرنوشت ساز در قلمرو تحقیقات جهانی است.

۱۱- به نظر ما همانطور که در سائر آثارمان به تفصیل نشان داده ایم علت اصلی این ویژگی ملل شرق دور و خاصه چین برخاسته از فرهنگ بودائیزم است که فرهنگی شدیداً باطن گرا و معنوی است که آحاد بشری را امر به درون می کند که امر به عدالت است و این تعریف عدالت علوی است که فرمود: عدالت یعنی قرار دادن هرچیزی بر جای خودش. و قرار گرفتن انسان بر جای خودش اساس پیدایش انسان عادل است. و بودائیزم آدمی را شدیداً امر به اقامت در خویشتن می کند و این امر محور حکمت ابراهیمی است که اساس اسلام و بنیاد عرفان علوی می باشد که عرفان عدالت است.

۱۲- و درست به همین دلیل سوسیالیزم چین موفق ترین سوسیالیزم در جهان از آب درآمده است. همانطور که دموکراسی هندی هم موفقترین دموکراسی ها در عصر جدید است علیرغم ملتی که دارای صدها مذهب و فرقه و یک و نیم میلیارد انسان است. و این هم بدلیل حاکمیت عرفان هندو می باشد که زمینه بودائیزم محسوب می شود. علیرغم اینکه این عرفان دارای رگه های مشرکانه بسیار قدرتمندی است ولی عرفانی عملی است که در فرهنگ عامه هندوان جاریست.

۱۳- و افسوس که عرفان ناب اسلامی که به لحاظ عظمت قابل قیاس با عرفان هند و شرق دور نیست هرگز مجال بالیدن در جامعه اسلامی را نیافته است و همواره بواسطه حاکمیت های نفاق به خاک و خون کشیده شده است.

۱۴- خود بودن و با دیگران زیستن و بقول علی ع «تنها باش و در میان باش»، اساس جامعه و مدنیت اسلامی و الهی است. زیرا فرد بمیزانی که خود است و فرد است می تواند با دیگران تعاملی با عزت و اقتدار و عدالت داشته باشد و جمع شود. زیرا چند تا بی خود که جمع شوند به هیچ امر و اراده و حقی امکان اتحاد و گردهمایی خلاق ندارند مگر اینکه فرد دیگری بر آنان فرمان براند. و این معنای حکومتهای دیکتاتور و مستبد است.

۱۵- بر جامعه ای بی هویت و فاقد فردیت جز به ستم و زر و زور و تزویر نمی توان فرمان راند. جامعه الهی و عادل، جامعه تنهایان است که بر حق تنهایی خود معرفت دارند.

۱۶- یک جامعه خلاق محتاج از خودگذشتگی اعضای آن است و تا افرادش خود نباشند چگونه می توانند از خود بگذرند. و این جامعه بی خود است که نیازمند حکومتی جبار و مستبد می باشد.

۱۷- انسانی که فرد نیست و خودش نیست رابطه اش با دیگران تجاوزکارانه و غصبی است زیرا میخواهد که از طریق بلعیدن دیگران برای خودش هویت و موجودیتی بیافریند و این اساس ظلم در جامعه است.

۱۸- انسان تا عادل نباشد نمی تواند عاشق باشد. یعنی تا خود نباشد نمی تواند از خود بگذرد. و برای عادل بودن و خود بودن باید عارف بود و اهل معرفت نفس.

۱۹- پس حکومت عدل جز بر فرهنگ و تعلیم و تربیت عرفانی قابل اجرا نیست. و این همان هدف انبیای الهی در تاریخ بوده است و اساس حکومت اسلامی هم جز این نیست.

۲۰- و فرد شدن همان کامل شدن است که محمد مصطفی، بعنوان خاتم انبیاء و اولیاء و عقل کل عالم و انسان کامل، فردترین انسان تاریخ بود که بایستی اسوه حسنه ای برای پیروانش باشد. این حقیقت را ابن عربي در فصوص الحكم بخوبي تبيين نموده است.

۲۱- و خود شدن ممکن نیست الا در الحاق به خداوند در ذات خویشتن. پس خود شدن یعنی خدائي شدن!

۲۲- پس حکومت اسلامی حکومتی است که جامعه را در سمت خود شدن و عادل شدن و الهی شدن سوق دهد. یعني در سمت بي تائي وجود که همان توحید است.

۲۳- و هدایت جامعه بسوی عدالت مستلزم دو نوع کار بزرگ است. یکی کار تعلیمی و تربیتی و آموزشی و فرهنگی است و دیگر کار اقتصادی و معیشتی و امنیتی است. و این مستلزم آنست که رهبران و دولتمردان افرادی عادل و عارف باشند تا مردم را گام به گام و نسل به نسل بسوی عدالت رهنمون شوند که همان هویت و فردیت و انسان شدن است که عناصر تشکیل دهنده ملت و امتی عاشق و صالح و متحد است.

۲۴- و بایستی برای تشکیل و تربیت جامعه ای عادل و عاشق، خانواده عادل را پی ریزی نمود که اساس آن عدالت زناشویی است که هسته مرکزی عدالت اجتماعی است.

۲۵- می دانیم که در میان جوامع مدرن غربی، ملل ژرمان و در محورش آلمان از موفق ترین نظامهای سیاسی در جهان هستند و از بهترین عدالت و رشد ممکن در قالب تمدن غرب برخوردارند که بدلیل پشتوانه فرهنگی درون گرائی است که از اندیشه متفکران بزرگی چون گوته و لوتر و هگل و نیچه و شوپنهاور و فیخته و فویر باخ و مارکس و انگلس و هوسرل و هایدگر و یاسپرس و فروید و فروم و تیلیخ حاصل آمده است که به طور کلی معروف به فلسفه ایده آلیزم آلمان است که شدیداً حاوی عناصر عرفانی می باشد.

۲۶- بنظر می رسد که ملل اسلامی که داری نابترین عرفانها و عدالتها در محتوای مذهب خویشند در حال حاضر از کل جهان مدرن در امر عدالت عقب مانده ترند. این به چه دلیل است؟

۲۷- ممکن است پرسیده شود که آیا فلسفه مارکسیزم هم حاوی عناصر عرفانی است. آری! آنانکه این فلسفه را از اساس مطالعه کرده اند می دانند که مارکس در جوانی یک عارف مشرب پرشور طرفدار هگل بود که کل هم و غم او مسئله از خود - بیگانگی انسان بود که یک معضله کاملاً عرفانی است ولی در پیدا کردن راه حل آن دچار خطا و افراط گردید و وحدت وجود هگلی را ماتریالیزم علمی و دیالکتیکی پنداشت. هر چند که عیب اصلی در خود وحدت وجود هگل قرار داشت که خدا را تبدیل به ایده مطلق کرد و همچون مسیحیت کاتولیکی خدا را دوباره به پشت بام آسمان پرتاب نمود.

۲۸- و اینکه چرا سوسیالیزم و عدالت مارکسیستی در جهان بودائی عمیق ترین اثر را بخشید و از هر جای دیگر جهان مقبولتر و کارآمدتر افتاد البته مفهوم است و آن عنصر مشترک عرفانی در ذات این دو اندیشه است. و نشان می دهد که تا چه حدی عدالت ذات عرفان است و عرفان جوهره عدالت.

۲۹- بسیارند آدمهایی که مطلقاً عشق و دوست داشتن را نمی شناسند و درک نمی کنند آنها فقط کلمه عشق و دوستی را می دانند و پول و هدیه و سکس را می فهمند و عشقش می خوانند. اینان از عدالت بیگانه اند و عدالت را ظالمانه ترین چیزها می دانند. اینها بدون تملک و سلطه عاطفی احساس نابودی دارند. اینها بمیزانی که مالک و مملوک هستند، هستند. اینها اهل ظلم هستند.

۳۰- بنابراین مالکیت بزرگترین خصم عدالت و محبت است خاصه مالکیت انسان بر انسان که در نزد اهل ظلم، عشق نامیده می شود.

۳۱- آیا می توان با خلع مالکیت جبری، عدالت را حاکم کرد؟ فقط بواسطه ظلمی برتر و شدیدتر. و با دیکتاتوری و خفقان فزاینده مثل شوروی سابق!

۳۲- اگر مالکیت انسان بر اشیاء به جبر از بین برود مالکیت انسان بر انسان به روش های عاطفی (عشق) و اداری و استبدادی دو صد چندان افزون می گردد که بمراتب بدتر و ظالمانه تر است. و لذا در خانواده های فقیرتر شاهد مالکیت انسان بر انسان هستیم که بصورت نژادپرستی هولناک حکم می راند و دم از عشق می زند.

۳۳- آنچه که دنیاپرستی نامیده می شود که اساس کفر و ظلم بشر در فرهنگ دینی و اسلامی است همانا حس مالکیت انسان در جهان است و مالکیتهای مادی و عاطفی و معنوی و اجتماعی قلمرو از خود بیگانگی و احساس نابودی و انگیزه ظلم و تجاوز است.

۳۴- باید درک نمود که هدف از مالکیتهای مادی رسیدن به مالکیت و سلطه بر سائر انسانهاست وگرنه مالکیت اقتصادی بخودی خود هیچ ارزشی برای انسان ندارد. زیرا فقط تصرف و سلطه بر سائر انسانهاست که به آدم بی وجود احساس وجودی کاذب و موقتی می بخشد و این عین آدمخواری است که غایت ظلم است.

۳۵- انسان از خود بیگانه و بی وجود می پندارد در تصرف وجود دیگران صاحب وجود می شود. و لذا آدمی اموال خود را صرف دیگران می کند تا آنها خود را تسلیم اراده او کنند و ظرف وجود او شوند. و این همان چیزی است که در فرهنگ ظلم، موسوم به عشق است.

۳۶- سرمایه داران و شاهان مردم را غارت می کنند تا این اموال را صرف کسانی کنند تا عاشقشان شوند و هستی خود را به آنها تقدیم نمایند. اینست که خداوند، زن و فرزندان را دشمن ایمان مرد می خواند. زیرا مرد از طریق عاشق نمودن زن و فرزندانش نسبت به خود، احساس وجود می کند که البته احساسی کاذب است زیرا هیچ کس اراده و روح خود را به هیچ قیمتی به دیگری نمی بخشد و اصلاً نمی تواند چنین کند حتی اگر بخواهد.

۳۷- پس باید دانست که اساس و غایت ظلم، سلطه انسان بر انسان است و همه مظالم دیگر در خدمت این ظلم و بر این انگیزه است.

۳۸- به دلیل مرض از خود بیگانگی و کفر آدمی، جوامع بشری عرصه ظلم و آدمخواری شده است. و تا این مرض علاج نشود همه روشهاي عدالت و مساوات صوری و جبری از بیرون، منجر به ظلمی پیچیده تر می شود همانطور که تجربه دموکراسی و سوسیالیزم در عصر جدید نشان داده است.

۳۹- لنین می گفت که مالکیت بر ابزار تولید و زمین و کالا جمله عادتهای مزمن بشرند که بایستی بشر را ترک داد. ولی تجربه هفتاد ساله این ترک عادت در شوروی نشان داد که مالکیت عادت نیست بلکه تلاش برای هستی یابی و نجات از احساس نابودی است ولی تلاشی مذبوحانه و کاذب که مستمراً بر این حس نابودی می افزاید همانطور که ثروتمندان و شاهان گام به گام به سوی جنون می روند. و وجود حرمسراهای پنهان و آشکار نشان می دهد که کل ثروت و قدرت در خدمت تملک زنان بوده است تا از طریق آنان احساس وجود نمایند. یعنی کل ظلم و جنایات و غارت بشری جهت ثروت و قدرت اندوزی برای عشق بوده است تا شاید لااقل یکی عاشق آنها شود. زیرا در عشق است که معشوق، تمامیت هستی اش را وقف عاشق می کند و خود را مایملک او می سازد تا در او هستی یابد زیرا در خودش هستی نیافته است چون در خودش نمانده است تا هستی اش را دریابد و تصاحب کند.

۴۰- پس قبل از هر چیزی باید درک و باور نمود که همه مظالم بشری بخاطر عشق است و عشق همان چیزی است که هر ظلمی را توجیه و تقدیس می کند. پس این عشق همان ابلیس است زیرا تمام هنر او زیباسازی اعمال زشت انسان است و این تعریف شیطان در قرآن است. پس ریشه ظلم همانا عشق است. البته عشق تصرفی و آدمخوارانه و نه عشق ایثاری! و نه ایثار برای تصرف! اموال غارت نموده از مردم را ایثار معشوق نمودن جهت تملک وجودش. اینست کل داستان عشق که ایدئولوژی شیطان است و ذات ظلم!

۴۱- و این عشق به لحاظ عقیدتی، شرک نامیده شده که در قرآن ظلم عظیم خوانده می شود: پرستش غیر خدا جهت احساس وجود! و طبق قول خداوند، این تلاش بشر همواره محکوم به بطالت و شکست است همانطور که هیچ عشقی عاقبت به خیر نیست.

۴۲- انسان بجای اینکه در خود قرار گیرد و خدای وجودش را بجوید و بپرستد تا وجود یابد به پرستش دیگران می پردازد و در این پرستش به خود و دیگران و معشوق هایش جمله ظلم می کند و به وجودی هم نمیرسد!

۴۳- متاسفانه هیچ یک از ایدئولوژی های عدالت محور عصر جدید نه تعریف اساسی و انسانی و معقولی از عدالت ارائه کرده اند و نه علت وجودی ظلم بشر را شناخته اند. و لذا همه اینها به ظلم های بزرگتر و پیچیده تر انجامیده است. و لذا عصر انقلابات ایدئولوژیک هم با شکست به پایان رسیده است که متأسفانه از این شکست بزرگ هم عبرتی خردمندانه نگرفته اند.

۴۴- باید دانست که شاهان و حاکمان و صاحبان قدرت های بزرگ دنیوی در تاریخ بشر تا به امروز جملگی از قحطی زده ترین انسانها و از خود بیگانه ترین موجودات جهان هستند که وجود حرمسراهای پنهان و آشکار دربارها واضح ترین نشان این بی وجودی و آدمخواری است.

۴۵- به یاد آوریم که انوشیروان «عادل» دارای دوازده هزار زن بود که از جمجمه مزدکیان در همه شهرها برجهائی بلند برپا نمود تا بدین طریق احساس وجود کند. و جالب اینکه مزدک و مزدکیان خصم مالکیت های بزرگ بودند ولی به اتهام ناحق اشتراک زناشویی کشته شدند در حالیکه جناب انوشیروان همه زنهای قلمرو سلطنت خود را از آن خود می دانست چه با شوهر و چه بی شوهر!

۴۶- اراده به محبوب بودن و پرستیده شدن منشأ همه مظالم بشری است که اساس کفر نیز همین است. به همین دلیل زنان دشمنان ایمان مرد هستند.

۴۷- اراده به دوست داشتن بی مزد و منت و توقع و تملک، اساس عدالت وجودی است. و کسی می تواند دیگران را به این گونه دوست بدارد که خودش را دوست بدارد و به منشأ محبت الهی در ذات خویش متصل باشد و در خود صاحب وجود شده باشد تا کریم باشد نه بخیل و آدمخوار!

۴۸- پس عدالتی جز از طریق خداشناسی در خویشتن ممکن نیست و این یعنی عرفان! پس ایدئولوژی عدالت همان عرفان است و لاغیر!

۴۹- یعنی ظلم بشری و آدمخواریش تحت عنوان عشق، حاصل بی وجودی و قحطی زدگی روحی است که ناشی از بی خدائی در خویشتن است. پس آیا علاجی جز معرفت نفس دارد؟

۵۰- اراده به ثروت اندوزی و نژادپرستی (عشق تصرفی) دو رکن اصلی ظلم بشر است و دو روی سکه ستم و بی وجودی و کفر و بی هویتی است.

۵۱- حال باید درک نمود که درست بدلایل مذکور افرادی دارای اراده به قدرت شدیدتری هستند و به حکومت و قدرت می رسند که کافرتر و بی وجودتر باشند تا بتوانند از طریق سلطه بر نفوس مردم احساس وجود کنند.

۵۲- حتی مقوله «عشق به خلق» و عشق به خدمت هم لزوماً دارای معنا و ماهیتی صادقانه و برحق و الهی نیست و بلکه در اکثر موارد همان عشق به محبوب و پرستیده شدن بواسطه مردم است. این نوع افراد به صرف پرستیده شدن و سلطه بر افراد خانواده خود هم احساس وجود نمی کنند و بایستی بیلیونها نفر همزمان آنها را بپرستند و تحت اراده شان باشند و این اشد ظلم و آدمخواری است و لذا شاهدیم که این نوع به اصطلاح عاشقان خلق، عاقبت چه آدمخوارانی از آب درمی آیند و چه قتل عامی از خلق می کنند که در انقلابات عصر جدید به وفور رخ نموده اند چون دیده اند که خلق به پرستش آنها نرسیده اند.

۵۳- پس حاکم دوستدار خلق بایستی عادل باشد یعنی عارف باشد و صاحب وجود در خویشتن باشد تا بتواند براستی به مردم خدمت کند و مردم خوار و مردم سوار نشود.

۵۴- ولی در جامعه ای که اصلاً میزان عدل و ظلم وارونه است که انوشیروان آدمخوار که شبانه روز از طریق خون خواری و دریدن ناموس خلق احساس وجود می کند مشهور به «عادل» می شود چگونه امکان به حکومت رسیدن انسانی عادل و عارف وجود دارد و چگونه چنین مردمی چنین انسانی را به رهبری خود می پذیرند. این از اسرار شیعه گري ایرانیان است.

۵۵- مسلماً در جامعه ای که روح و فرهنگ و قوانین اراده به قدرت و ثروت و آدمخواری و سلطه فرمان می راند انسان عادل عارفی امکان به حکومت رسیدن ندارد مگر از طریق کودتا یا به روش های جنگهای چریکی و براندازی و انقلابات خونین که بشر تجربه اش را پشت سر نهاده و عواقبش را هم دیده است.

۵۶- ولی هرگز انسان عادل و عارفی حاضر نیست از طریق کودتا و براندازی از بالا، به حکومت برسد که در اینصورت نه عارف است و نه عادل.

۵۷- در یک جامعه ظالم و از خود بیگانه، هرانسان عادل و عارفی هم که به حکومت برسد مجبور به ایجاد دیکتاتوری و ستم و سرکوب است.

۵۸- آیا براستی بواسطه زور و سرکوب می توان ظلم را برانداخت و عدالت را حاکم ساخت؟ آنکه چنین می پندارد خود یک ظالم شقی تری است که کمترین معرفتی درباره عدل و ظلم ندارد.

۵۹- «انس و جن را نیافریدیم الا به پرستش خویش.» قرآن- یعنی آفرینش در پرستش خدا حاصل می شود. یعنی هستی معلول پرستش خداست که اصل وجود است. یعنی وجود حاصل وجود پرستی است. ولی چند درصد مردمان وجود خود را می پرستند؟ اکثر مردمان از خود بیزارند. و اصطلاح خودپرستی نیز همچون عشق یک معنای وارونه است. خودپرستان حقیقی فقط عارفان عادلند که مهد رحمت و کرم خدا بر بشرند.

۶۰- ولی آدمها اکثراً می خواهند که دیگران آنها را بشناسند و بپرستند و این اندیشه ای عجیب، مالیخولیایی و محال است و اساس ظلم و جهل و کفر و بدبختی بشر است. این همان نقطه ضعفي است که پوپولیست ها را به قدرت مي رساند مثل هیتلر!

۶۱ – عشق به خویشتن عین حمد و شکر خداست و حاصل معرفت بر وجود خویش است.

۶۲- انسان ظالم و جاهل و کافر کسی است که خود وجود خویشتن را منکرست و از آن فراری است و میخواهد که در وجود دیگران هستی یابد: هستی در دیگران! اینست منشأ ظلم انسان که موسوم به عشق است و این عشق ابلیسی است.

۶۳- شرک اجتماعی زمینه ظلم است یعنی شراکت در وجود دیگران! و همه جنون و جنایات بشر حاصل این مشارکت وجودی است یعنی وجود را به شراکت گذاشتن!

۶۴- «ای مؤمنان خود را مفروشید که کافر می شوید» قرآن- شرك اجتماعی عین به فروش گذاشتن خویشتن است در انواع روابط عاطفی و زناشویی و شغلی و علمی و اقتصادی و سیاسی و... و حتی عقیدتی و دینی! خداوند در کتابش امر به مشارکت نکرده بلکه امر به مشاورت و معاونت نموده است آنهم مؤمنان را.

۶۵- فقط زنان نیستند که از طریق جلوه گری و دلبری و طنازی خود را به فروش می گذارند و مردان را دعوت به پرستش خود می کنند. مردان نیز به گونه ای وارونه و شیطانی تر این کار را می کنند و آن لباس عشق و ایثار به تن کردن است که: من عاشق تو هستم پس تو هم عاشق من باش و مرا بپرست! ولی این حرف را آشکارا بر زبان نمی آورند ولی جز این مقصودی ندارند از دعوی عشق خود! و چون به مقصد خود نمی رسند عاقبت عشق خود را انکار می کنند!

۶۶- خداوند در زمین و آسمانها و همه موجودات عالم هم هست ولی در آنجا «اله» است نه الله. او با هویت اللّهی خود فقط در انسان حضور دارد با همه اسمای خود یکجا. و این نص صریح قرآن است: «او در زمین اله است و در آسمان هم اله است» ولی هویت اللّهی اش در انسان است «هرکجا که باشید او با شماست» - «بگو که او از رگ گردن به شما نزدیکتر است» - «کل اسمای خود را در آدم نهاد» در حالیکه هر یک از موجوداتش فقط مظهر یک یا چند تا از اسمای اوست.

۶۷- پس خدا فقط در وجود خویشتن قابل پرستش است و بس. و لذا اینهمه احادیث در باب خودشناسی آمده است که شناخت او جز این راهی ندارد. و لذا خلقت انسانی بشر هم جز این ممکن نمی شود. «انس و جن را نیافریدم الا به پرستش خویش» یعنی انسانی که او را نمی پرستد خلقت و هستی انسانی نمی یابد و دائم در قحطی وجود است و وجود دزدی می کند. و اینست معنای ظلم بشری!

۶۸- عدالت و ظلم هرگز در تاریخ معرفت بشری بدینگونه توحیدی و زلال و محکم و بنیادین تعریف نشده بوده است که البته تحت الشعاع نور حکمت علوی بر اینجانب معلوم گردیده است که خود سلطان عشق و عدل و عرفان است.

۶۹- پس عدالت نه تنها مساوات و همسانی نیست بلکه بی تائی و منحصر به فرد بودن است. پس تعریف عدالت در نزد عامه بشری عین تعریف ظلم است که همه می خواهند مثل دیگری شوند. پس تا این تعریف و معنا بکلی در اندیشه بشری زیر و رو نشود عدل ممکن نیست. و اینست معنای حقیقی انقلاب (زیر و رو شدن) که به عدل می انجامد، انقلابی در معنای عدالت و معنای وجود و معنای خدا و معناي عشق!

۷۰- پس شریک قائل شدن برای خدا که معروفترین شرکهاست و طبق منطق قرآنی ظلم عظیم است عین شریک نمودن دیگران در وجود است و شریک دیگران شدن در وجودشان. زیرا وجود همان خداست و هر انسانی مظهری از او در عالم ارض است زیرا جانشین اوست. و خدا شریک نمی پذیرد.

۷۱- و امروزه تکنولوژی بزرگترین و جهانی ترین کارگاه همسان سازی آدمهاست. پس تکنولوژی پرستی که محور همه پرستش های انسان مدرن است محور همه مظالم مدرن است. و البته تکنولوژی پرستی غیر تکنولوژی است! نه اینست؟

۷۲- حال سئوال اینست که اگر حکومتی همه آحاد جامعه را به لحاظ اقتدار اقتصادی برابر سازد تا کسی نتواند دیگری را بدین وسیله بخرد و تحت سلطه خود قرار دهد و یا از طریق بذل و ایثارگری مادی دکان عشق راه بیندازد و زنان را هم با مردان به لحاظ اقتصادی برابر سازد و شاغل نماید، آیا عدل محقق می شود و هر کسی سر جای خودش قرار می گیرد و ریشه ظلم برکنده می شود؟

۷۳- تجربه کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها شوروی سابق یکی از تلخ ترین حادثه تاریخ را پیش روی بشر نهاد. پس از فروپاشی شوروی معلوم شد که کل جامعه روسیه به الکل و هروئین و فحشاء مبتلا بوده است و لذا تا هم اکنون شاهدیم که این کشور بزرگترین مافیای مواد مخدر و صادر کننده روسپی در جهان است. و این یعنی آنکه مردان به یاری تخدیر بر جای خود نشسته اند و زنان هم به یاری تن فروشی ظلم نفس خود را ارضاء کرده اند تا مردان را تحت سلطه خود درآورند مردانی را که از هر اراده ای تهی شده اند. و مابقی مردان روس جمله از طریق خودفروشی

سیاسی - اطلاعاتی در حزب کمونیست و سازمان امنیت به ستم و سلطه خود در جامعه ادامه داده اند. ستم و سلطه ای بمراتب هولناکتر و شقیانه تر و پلیدتر. یعنی به جای قدرت اقتصادی از قدرت اطلاعاتی بهره گرفته اند. یعنی همه خود را فروختند و از شر خود راحت شدند.

۷۴- آيا رابطه اي عادلانه و متعادل كه در آن هيچ تحقير و تجاوزي نباشد چگونه است؟ رابطه اي كه در آن هر كسي سر جاي خودش باشد و متكي به ذات خود و بي هيچ نياز و توقعي به ديگران و بي هيچ شرك و شراكت در وجود و صفات. رابطه اي با عزّت و حرمت متقابل در حد تعادل و توازن وجود! رابطه اي با صلح و اتحاد كه بدون دوست داشتن ممكن نيست. و اين در صورتي است كه هر كسي مرتبط و متصل به ذات وحداني حق در خويش باشد و هويت الهي داشته باشد. از منشأ اين هويت الهي است كه صلح و اتحاد و محبت رخ ميدهد. و اين حاصل عرفان نفس است. پس كساني در اعتدال و عدالت رابطه زيست مي كنند كه داراي احساس وجودي از ذات وحداني حق باشند در درجات! و اگر حداقّل چنين احساسي نباشد اراده به تملك و تجاوز اجتناب ناپذير است و ستمگري و ستم بري حادث مي شود.

۷۵- اين رابطه عادلانه جز بر محبت ممكن نمي شود كه اين محبت هم از جانب حق است و بسوي حق. زيرا محبت از وجود برمي خيزد و شقاوت هم از بي وجودي. زيرا وجود سراسر از حبّ الهي است. پس عدالتي جز بر محبت رخ نميدهد كه حاصل عرفان نفس و احساس وجود الهي در خويشتن است. انسان تا خود نشود خود را دوست نميدارد و لذا ديگران را هم دوست نمي دارد و تا چنين نشود عدالت رابطه ممكن نيست.

۷۶- حال يك انسان بي وجود و فاقد ذات را هرچه بيشتر با امكانات دنيوي بار كني فقط احساس بي وجوديش تشديد و تعميق مي شود و فقط احساس نابودي و قحطي زدگيش اوج ميگيرد و درنده تر و مهاجم تر و متجاوزتر و آدمخوارتر مي شود. اين سرگذشت مستكبرين و امپرياليستها در جهان است. حال دو انسان بي وجودي كه از هر حيث دنيوي برابر و همسان شده اند در قبال يكديگر چه واكنشي خواهند داشت. دو نابوده اي كه هيچ دليل برتري در وجود نسبت به يكديگر ندارند و هيچ حربه تجاوز و سلطه هم نسبت به يكديگر نمي يابند پس با هم هيچ كار و تعاملي ندارند و يكديگر را دفع مي كنند. اين مسئله در رابطه زناشوئي به شديدترين شكلي خودنمائي مي كند. زيرا انسانهاي بي وجود فقط بر اساس تبعيض هاي دنيوي امكان تعامل دارند كه البته تعاملي ستمگرانه و ستم برانه است تحت عنوان عشق و ايثار!

۷۷- زنانی که عمری در دل می گفتند «خوش بحال مردان» و مردانی هم که همواره زمزمه می کردند که «خوش بحال زنان» اینک همه به آرزوی خود رسیده اند. و این عدالتی دیگر است در عین ظلم! این حق است! زیرا عدل الهی در همه حال حاکم است.

۷۸- شرک که اساس ظلم است موجب ابطال است بقول قرآن! یعنی آنچه که از فطرت به شراکت نهاده می شود باطل و نابود می گردد. این جایگزینی زن و مرد به معنای ابطال وجودی هر دوی آنهاست. و مسئله این نیست که مرد، زن شده باشد و زن هم مرد شده باشد بلکه هر دو هلاک و نابود شده اند. و اینست ظلم عظیم!

۷۹- ظاهراً این منطق در کار است که: چون همه با هم مساوی و همسان باشند دیگر کسی هیچ امتیاز و تفاوتی ندارد که بواسطه آن دیگری را به بند کشد! و این منطق مساوات به مثابه برقراری عدالت است! آیا با خلع سلاح کردن مردم می توان جلوی آدمکشی را گرفت؟ با دست خالی هم می توان خفه کرد. بایستی اراده به آدمکشی و آدمخواری و تجاوز و سلطه را از بین برد. بایستی احساس حقارت و بخل ناشی از آن را از بین برد بایستی بی وجودی را علاج کرد!

۸۰- پس ظلمی جز جهل نسبت به خویش نیست! ظلمی جز ظلمت وجود نیست. وقتی وجود آدمی در ظلمت و تاریکی قرار دارد و صاحبش آنرا نمی بیند و نمی یابد. اینست اساس ظلم!

۸۱- پس شفائی جز نور معرفت نفس برای درمان ظلمت وجود و ظلم نیست.

۸۲- و آنچه که ایدئولوژی شیطانی ظلم است یعنی عشق هم چیزی جز ایثار کردن این ظلمت و بی وجودی نیست. عدم را نذر دیگران کردن به قصد تصرف وجود دیگران!

۸۳- پس اگر حکومتی براستی در صدد احیای عدل و مبارزه با ظلم است بایستی حامی معرفت عرفانی و عارفان در جامعه باشد و پیامشان را به مردم برساند و مهم تر از آن، معرفت نفس و علوم عرفانی را در شالوده تعلیم و تربیت

نظام خویش قرار دهد و الفبای آموزش و پرورش را بر آن پی ریزی کند و بهمراه آن گام به گام حربه های اقتدار مادی و سیاسی و فرهنگی و علمی و فنی و تبلیغاتی و هنری را در دست افراد و گروهها تخفیف دهد و تعدیل کند و بر حسب شرایط و نیاز توزیع نماید.

۸۴- بنابراین برابری در حقوق اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و امثالهم بر اساس حقوق الهی در صورتی به عدالت اجتماعی یاری می رساند که فرهنگ عرفانی در جامعه جاری شده و در آموزش و تربیت لااقل یک نسل وارد شده باشد که درغیر اینصورت حاصلی وارونه به بار می آورد.

۸۵- بنابراین بایستی ارکان و عوامل و حربه های ظلم را در هر عصر و جامعه و شرایطی و برای هر گروه سنی و جنسیتی و برای هر طبقه و گروه فرهنگی شناسایی کرد. تا عوامل از خودبیگانگي و نسیان از میان بروند که بسترهاي پیدایش ظلم مي باشند.

۸۶- و دانستیم که بنیادی ترین و قدرتمندترین قلمرو عدل و ظلم همانا خانواده و رابطه زناشویی است. پس تدوین حقوق و قوانین عادلانه برای این رابطه بنیادین از اهم امور حاکمیت است.

۸۷- مغز عدالت، خانواده مي باشد. زن و مرد دو لنگر تعادل وجودند. اگر مرد آدم باشد و زن هم حوا، همه چیز سرجاي خودش قرار مي گیرد.

۸۸- این راز را باید درک وتصدیق کرد که رابطه زناشویی کارخانه اصلی و دائمی و بنیادین تولید ظلم یا عدل در حکومت است. یعني هر چه رابطه زناشوئي بیمارتر، مخدوش تر و مادي تر باشد و فاقد عصمت و وفاي متقابل باشد مولد ظلمت و مظالم شدیدتري در جامعه است.

۸۹- بایستی در دبیرستانها دروسی درباره ازدواج و زناشویی وجود داشته باشد که بهترین اساتید در این امر به کار گماشته شوند که بي شك بایستي اساتید عرفاني باشند نه روانشناسان غربي!

۹۰- همچنین بایستی در دانشگاهها رشته ای جامع درباره امر ازدواج و زناشوئی و خانواده پدید آید که بر اساس معارف توحیدی و حکمت اسلامی تعلیم داده شود که فلسفه و جامعه شناسی و روانشناسی و اخلاق قرآني زناشویی را در جامعه نهادینه کند. و این نیازمند تولید علوم انساني مبتني بر قرآن است.

۹۱- بایستی از همان دوره دبستان و در همه سالهای آموزشی در دبیرستان و دانشگاه ها، پدیده شناسی عرفانی بر محور همه مسائل زندگانی تدریس شود که مسائل بنیادین این امر در مجموعه آثار بنده تبیین شده است که البته جای کار بسیار دارد و بایستی گروههائی اهل حکمت و عرفان و تربیت اسلامی دائماً در این امور کار کنند و بخش مهمی از آموزش و پرورش و علوم دانشگاهی به این امر اختصاص یابد و وزارت خانه های مربوطه دارای ستادی از بهترین علما و عرفا در این امر باشند تا سیاستهاي بیگانه سازي را پیشگیري و رفع نمایند.

۹۲- پس اساس عدالت در خانواده و آموزش و پرورش قرار دارد. و بایستی وزارت خانه ای تحت عنوان خانواده و زناشویی پدید آید که بر اجرای عدالت در خانواده نظارت و عمل کند.

۹۳- و سپس مهار و تخفیف اهرمهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ظلم توسط حاکمیت است. دولت بایستی انباشت سرمایه های اقتصادی و اقتدار سیاسی و سلطه فرهنگی در جامعه را مهار کند. طبق دهها آیه و حدیث انباشت ثروت امری ظالمانه و نشانه فساد است و بر حکومت اسلامی است که مانع آن شود و علل آنرا از میان ببرد و ثروتهای عمومی را به مساوات بین افراد و شهرها و اقوام تقسیم نماید. این قسط است که زمینه دنیوي عدل باطني است ولي بدون عدل و عرفان نفس این قسط حاصلي وارونه دارد.

۹۴- هر کجا که قدرت از هر نوعی در جائی متمرکز و انباشت شود موجب ظلم و فساد است حتی اگر قدرت شرعی و بر حق باشد. پس حکومت اسلامی موظف است مانع این امر شود.

۹۵- انباشت ثروت و قدرت ممکن است بخودی خود عملی ظالمانه و غیر مشروع نباشد ولی اسباب ظلم است و مجتهدین عالم بایستی در این باره فکری خلاق داشته باشند.

۹۶- در عصر جدید، ماشین و تکنولوژی مدرن خود از اسباب انباشت ثروت و ربا می باشد پس بایستی این نوع امکانات در جرگه ثروت و مالکیت عمومی باشد. زیرا تمرکز قدرت و ثروت کانونهاي بیگانه سازي هستند!

۹۷- بانک و بیمه از عوامل بسیار مقتدر بیگانه سازی اعتقاد و اندیشه و اراده و روان بشر مدرن است این مراکز بایستی فقط به صورت قرض الحسنه و دولتی کار کنند. زیرا ربا از اساس بیگانه سازی هویت انسانی است.

۹۸- تبلیغات بازرگانی نیز از ارکان دیگر افسون و جنون بشر مدرن است که حکومت اسلامی بایستی آنرا از میان بردارد و فقط در حد نیازهای ضروری تحت نظارت علمای تربیتی عمل کند.

۹۹- دولت بایستی ضامن تأمین حداقل معیشت برای آحاد مردم باشد مثل مسکن، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش رایگان! البته این عدالت نیست بلکه براي تحقق عدالت اجتماعي زمینه را آماده مي کند. زیرا تا زمانیکه جان انسان در بند نان است این جان دیگر جان نیست بلکه نان است و این سقوط انسان در ظلمات است و پذیرش هر ظلمي!

۱۰۰- معلمین و اساتید و اطباء بایستی از مؤمن ترین و باهوش ترین و عاشق ترین افراد جامعه باشند و از طرف دولت تأمین معیشتی کامل شوند تا رایگان و عاشقانه کار کنند وگرنه خود از القاءکنندگان احساس حقارت و بیگانگي در مردم مي شوند.

۱۰۱- اقلیت های قومی و عقیدتی نیز بایستی همطراز سائر مردم تحت پوشش امکانات دولتی باشند وگرنه خود مبدل به کانونهای ظلم و فساد می شوند و کل جامعه را آلوده می سازند. مي دانیم که در هر جامعه اي بخش عمده اي از مفاسد و مظالم برخاسته از اقلیتهاي تحقیر شده است.

۱۰۲- زندگی طبیعی، درمان طبیعی و تغذیه طبیعی بایستی در محور برنامه ریزی و آموزش ها و تبلیغات دولت باشد زیرا زندگی صنعتی بخودی خود از عوامل درجه اول از خود بیگانگی و مسخ انسان مدرن است. و بایستی برنامه مهاجرت روستائیان به شهرها بهر طریقی متوقف شده و بلکه روند معکوس آغاز گردد. و این از واجبات امر احیای عدالت در جامعه است. زیرا طبیعت عادل است و انسان بمیزاني که به طبیعت نزدیکتر مي شود به فطرت خود و عدالت نزدیکتر مي شود. «آیا در زمین (طبیعت) سیر نکرده اید تا دلهایتان شنوا و بینا گردد و تعقل کند» قرآن- و بدان که دل زنده هرگز تن به ظلم نمیدهد.

۱۰۳- اعتیاد به مواد مخدر از نشانه های بارز ظلم حاکم در جامعه بشری است که اراده از خود بی خود شدن عمدی و آگاهانه است و لذا مصداق کامل و آشکار ظلم بخویشتن است. و آنانکه شدیدترین ظلم را بخویشتن روا داشته اند شدیدترین ظلم را به دیگران هم روا می دارند. هیچ قدرتي به اندازه عرفان نفس به آدمي قدرت اراده و ترک عادات نمي بخشد.

۱۰۴- فرار از ظلم خانواده علت اصلی گرایش به مواد مخدر است و فحشاء و روسپی گری! روابط نامشروع و اعتیاد دو روی سکه ظلم جنسی است.

۱۰۵- آزادی بیان نیز از ارکان عدالت اجتماعی است زیرا امکان ظهور و بروز هویت و فردیت را به آحاد جامعه می دهد و یکی از مهمترین قلمرو تکوین بی تایی است که بنیاد عدالت و موجودیت الهی بشر است. انسان متمدن غیر از انسان گله وار است تمدن از هویت الهي فرد برمي خیزد نه هویت گله اي!

۱۰۶- دیگر از ارزش های آزادی بیان معرفی مظالم جدید است تا مردم بیدار باشند و به آن مبتلا نشوند. این همان اصل امر به معروف و نهی از منکر است که استمرار رسالت انبیای الهی می باشد. ممنوعیت آزادی بیان به معنای نبرد با رسالت انبیای الهی می باشد و این از اشد ظلم و جنگ با خداست. فقدان همین يك اصل همه تلاشها و موفقیت هاي اجتماعي را باطل و وارونه مي سازد.

۱۰۷- آزادی عقیده و تبلیغ آن نیز از ارکان رشد می باشد که نص صریح قرآن است خفقان و استبداد عقیدتی زیربنای رشد انواع مظالم در جامعه است. هر چند که خود ممنوعیت آزادی عقیده عین ظلم به فردیت و بی تایی انسان است و از واضح ترین نوع نبرد با خداست. زیرا آزادي عقیده و بیان حق نفس ناطقه انسان است که حضور حق مي باشد.

۱۰۸- انسان بواسطه نفس ناطقه اش خلیفه خداست و لذا عدم آزادی عقیده و بیان عین جنگ با انسانیت انسان و لذا جنگ با خداست و از کبیره های ظلم است. چون فقدان آزادي بيان موجب مرگ تفکر و معرفت است و مرگ عقلانیت مرگ عدالت است. زيرا عقل، نور ازلي وجود است و آنکه اين نور را ندارد فاقد وجود است و انسان بي وجود به ظلم مي گرايد و وجود دزدي مي کند.

۱۰۹- حتی محاربین با خدا و کفار حربی هم بایستی امکان آزادی بیان و تبلیغ داشته باشند تا علماء بتوانند به آنها پاسخ دهند تا این کفر و الحاد در خفا اشاعه نیابد.

۱۱۰- ایجاد اجبار و اکراه در امور شرعی و عبادی از جمله حجاب کامل، ظلم دیگری بر خود دین خداست که از اشد مظالم و معصیت است زیرا شرع مقدس لباس مکر شیطان و مفاسد می شود و میزان نیک و بد و کفر و ایمان در جامعه از میان می رود و این ظلمی نابخشودنی است.

۱۱۱- ملاک حجاب و پوشش در جامعه بایستی عرف باشد که حداقل شرع صادقانه و بی ریا می باشد زیرا هدف از حجاب جلب نظر و تحریک نکردن است. و چه بسا حجاب انگشت نما عین بی حجابی و هرزگی گردد. ولي بايد دانست که عفاف و عصمت، مغز عدالت است که بدون عرفان نفس چه بسا حاصلي وارونه به بار آورد.

۱۱۲- هیچ شرک و ظلمی بدتر از اصرار در هدایت مردم نیست که خداوند در کتابش حتی انبیای خود را از این کار منع نموده و وعده به اشد عذاب کرده است زیرا اصل و حق دین همان اختیار و انتخاب است و لذا اکراه در دین را خداوند عین گمراهی (الغی) نامیده است.

۱۱۳- و اما ماهیت تشکیل حکومت عدل بایستی شورائی و انتخابی از جانب همه گروههای مردم باشد در دورانی که امام زمان غایب است. حال اگر اکثریت اعضای شورای رهبری از مؤمنان مسلمان بودند می توانند حکومتی بر اساس شریعت و حقوق اسلامی پدید آورند.

۱۱۴- راز بقا و استمرار یک حکومت اسلامی آنست که تا چه حدی موفق به احیای عدالت در جامعه شده باشد که در غیر اینصورت بتدریج مشروعیت خود را از دست می دهد که اگر خود از میان نرود مجبور به ظلم می گردد و ظالمانه نابود می شود.

۱۱۵- باید دانست که حقانیت دین مبین اسلام به عدالت موجود در قوانین آنست. پس اگر حکومتی موفق به اجرای عدالت و اصلاح و احیای اخلاق در جامعه نشود بی تردید حاکمیتی مؤمن و عالم به دین نبوده است و بلکه خود دچار شرک و ظلم بوده است و یا اینکه اکثر مردم غیر مؤمن بوده اند پس حکومت به رأی مردم نبوده است.

۱۱۶- آنچه که موسوم به اخلاق، سلامت، عزت، عفت، امنیت، فضیلت و رضایت و ارزشهای انسانی در جامعه است جملگی میوه های عدالت است. و عدالت اساس اجتماعی حکومت اسلامی است.

۱۱۷- باید دانست که توحید و نبوت و معاد اصول اعتقادی دین هستند و عدل و امامت اصول عملی و اجرائی آن محسوب می شوند. و عدل تحقق امامت در جامعه است و امامت همان رسیدن به اُم و ذات وجود است و صاحب وجود گشتن است. و برای تحقق عدالت بایستی شورای رهبری بطور جمعی باشد که لااقل در یکی از اعضایش شعاعي از نور امامت باشد که همان عدالت وجودی است و او عارف واصلی است که صاحب حکمت و فقه قلبی است.

۱۱۸- باید درک کرد که مفاسد اخلاقی، تبعیض طبقاتی، رشوه، ربا، فحشاء، دزدی، ناامنی، اعتیاد، تن فروشی، خودکشی و هر ناهنجاری در جامعه از علائم ظلم است و لذا از علائم عدم عدالت در نظام حکومت است اگر این ناهنجاريها در جامعه فراگير شده و عيان گردد. و يا اينکه اکثر مردم غير مؤمن هستند که بدين معناست که حاکميت به رأی مردم به قدرت نرسيده است. و اگر هم زماني به رأي مردم به حکومت رسيده ولي نتوانسته از ايمان مردم حراست کند. زيرا حاکميت ايماني بر جامعه اي که اکثراً غير مؤمن هستند خود مولد ظلم يعني از خود بيگانگي است.

۱۱۹- باید درک کرد که همه مفاسد و عیوب و ناهنجاریهای وجود آدمی حاصل عدم عدالت وجودی اوست. همچنین است در یک جامعه و نیز در یک حکومت.

۱۲۰- و بارزترین نشان فقدان عدل در حکومت عدم آزادی بیان و امر بمعروف و نهی از منکر به حکومت است زیرا حق امر بمعروف و نهی از منکر از پائین دست به بالا دست است و نه بعکس. زیرا هر بالادستی به پائین دست خود امر و نهی می کند و در این هنری نیست هر چند که لازم است.

۱۲۱- و آنچه که به حکومتی اجازه ظلم بیش از حد را نمی دهد تا جامعه دچار تشنج و انقلاب خونین شود آزادی بیان است. پس آزادی بیان ضامن و حامی و حافظ و میزان عدالت در جامعه و حکومت است.

۱۲۲- بنابراین در یک جامعه و حاکمیت عادلانه بایستی آزادی و استقلال بیان و اهل قلم در دستگاهی ورای دولت تأمین و تضمین شود که با آمدن و رفتن هر دولتی این حق همواره پابرجا و ایمن باشد و هیچ قدرتی توان و حق دخالت در آنرا نداشته باشد. تا اصل نظام پابرجا بماند.

۱۲۳- باز هم متذکر می شویم که حقوق برابر و مساوات صوری می تواند نشانه عدالت باشد و نه خود عدالت. خود عدالت یعنی اینکه هر کسی خودش باشد و با خودش به تعادل و صلح و اتحاد رسیده باشد که در نتیجه آن با جامعه هم به تعادل می رسد. پس از طریق مساوات بیرونی نمی توان به عدالت رسید. ولی اگر عدالت روحی در جامعه در حال وقوع باشد مساوات بیرونی هم آنرا یاری می دهد. ولی عدالت بیرونی بدون عدالت درونی جز جنون و جنایت عاقبتی ندارد. و عدالت دروني جز تحقق عرفان نیست.

۱۲۴- همانطور که مثلاً عفت و حجاب بمعنای عدالت جنسی است که اگر دارای انگیزه و ایمان و تلاش باطنی نباشد و فقط از بیرون القاء شود موجب روسپی گری پنهان و جنون جنسی و دهها مفاسد اخلاقی دیگر می شود که انواع ظلم هاست.

۱۲۵- یعنی القای عدالت از بیرون بدون عدالت درونی خود ظلم است.

۱۲۶- یعنی عدالت بدون عرفان، ظلمی فوق ظلم است.

۱۲۷- و اما می دانیم که مجری عدل، امام است. و امام همان عارف واصل است در درجه ای از امامت و کمال. و جامعه ای بدون عارفي واصل نیست خاصه جامعه اسلامی و شیعی. بنابراین حکومت اسلامی بایستی عارفان را کشف و دعوت به مشارکت در حاکمیت و رهبری نماید. و این مستلزم وجود آزادی بیان برای عامه مردمان است. پس اصل امامت که بستر عدالت است بدون وجود آزادی کامل بیان برای همگان، امکان ندارد. و این ضرورت در عصر سلطه رسانه هاي جهاني دو صد چندان مي نماید، زیرا هر طبقه ایماني، امام خاص خود را دارد که باید او را کشف و درك نماید وگرنه به عدالت نمیرسد.

۱۲۸- مردم از امامان خود صادقانه تبعیت می کنند پس حکومت اسلامی بایستی به همه اهل قلم و بیان و علم و معرفت امکان سخن بدهد و پیامشان را به مردم برساند تا مردم هم امامان خود را بشناسند و برگزینند و اطاعت نمایند. و این اساس تحقق عدالت است زیرا عدل بدون امامت ممکن نیست و امامت بدون معرفت ممکن نیست و معرفت بدون آزادي انتخاب!

۱۲۹- امام هر فرد و گروهی کسی است که او را در خودش امکان قرار می بخشد و این همان ایمان است. و حکومتی که نتواند بر ایمان مردمش متکی باشد نمی تواند احکام اسلامی را در جامعه به فعل آورد. زیرا ایمانی بی امام نیست این اصل اول شیعه است. و هر گروه اجتماعي بسته به درجه ایمان خود است که امامش را برمي گزیند. پس گروههاي مردم باید بتوانند به اولیاي زنده خود در جامعه دست یابند تا داراي ایماني زنده باشند. زیرا ولایت هم مثل تحصیل علم داراي کلاس ها و درجات و اساتید گوناگون براي مراحل متفاوت ایمان و معرفت است. خود امام زمان عج هم فقط ولي گروه اندكي بطور مستقیم است. و مابقي مردم تحت ولایت و رهبري و هدایت اولیاي امام زمان قرار مي گیرند.

۱۳۰- پس حکومت واقعاً اسلامی حکومتی است که شورای امامان گروههای اجتماعی باشد. و این جز از طریق آزادی کامل بیان و امکان پیام رسانی همه صداها به مردم، ممکن نمی آید.

۱۳۱- آنچه که از نان شب برای مردم واجب تر است و یک واجب وجودی است آزادی عقیده و بیان است زیرا مردم برای آزادی عقیده و بیان جانفشانی می کنند ولی برای شام شب جانفشانی نمی کنند. پس عدالت عقیده و بیان واجب

تر از عدالت نان است. و این از ویژگي انسان آخرالزمان است. زیرا نفس ناطقه بشر، قلمرو الوهیت است پس سرکوب کردنش عین جنگ با خداست.

۱۳۲- عدالت، خودکفائی کامل است و عادل کامل خود خداوند است و سوره توحید که سوره وجود است سوره عدل هم هست و لذا عادل کامل امام کامل است.

۱۳۳- پس نشانه های بیرونی عدالت آشکار شد: نشانه اقتصادی عدالت همان فقر با فخر است همانطور که محمد ص و علی ع اسوه های آن هستند. نشانه جنسی عدالت، عفت و عصمت است. نشانه اجتماعی عدالت هم تنهائی و بیکسی است در جمع. نشانه عبادی عدالت دائم الصلوة یعنی اهل ذکر بودن است در دل. نشانه امنیتی عدالت هم همنشینی و دوستی با مردمان است بی سلاح و محافظ. نشانه سیاسی عدالت خدمت بی مزد و منت است. نشانه منطقی عدالت، انتقاد شنوی از مخالفان است. نشانه عاطفی عدالت، ناز نکردن و ناز نکشیدن از عزیزان است. نشانه قضائی عدالت هرگز از خود دفاع نکردن است. نشانه معیشتی عدالت ذخیره نکردن برای فرداست. و نشانه دنیوی عدالت عدم تملک چیزی در عالم فیزیک است. و این ویژگیهای دولتمردان عادل است.

۱۳۴- عدالت یعنی تعادل انسان با خودش! و این همان خودکفائی وجودی است. و کسی که با خودش به تعادل رسید موجود گشته است یعنی مصداقی از چهار رکن وجود در سوره توحید شده است و لذا با کل جهان نیز به صلح و دوستی می رسد. و این معنای انسان کامل است و انسان عادل یا امام! و جامعه تحت رهبری چنین کسی است که بر جای خودش می نشیند و در سمت چنین کمالی حرکت می کند.

۱۳۵- خودکفائی و عدالت وجودی بدین معنا نیست که انسان عادل از کل جهان و جهانیان قطع رابطه می شود بلکه به دوستی با جهان می رسد و این جهان است که بدو نیازمند است تا نیازهای انسان را برآورده سازد. یعنی جهان به تسخیر وی درمی آید و ولایت او را می پذیرد. و این مقصود از خلقت انسان در قرآن کریم است.

۱۳۶- و اما سخن از حکومت دینی و سکولاریزم (حکومت غیر دینی) در عصر ما یک مسئله جهانی است که حتی در جامعه آمریکا مورد مناقشه است. حقیقت اینست که حکومت دینی به خودی خود موجب ایجاد خفقان و استبداد نمی شود بلکه استفاده از دین بعنوان حربه قدرت است که حکومت دینی را تبدیل به مستبدترین حاکمیت می سازد و این مسئله شامل حال هر اعتقاد دیگری می شود مثل سوسیالیزم. همانطور که امروزه تحت عنوان دفاع از آزادی در جامعه آمریکا حداقل آزادی و اختیار فردی از مردم سلب شده وحکومت به آسانی تلفن های مردم را شنود می کند و هر کسی را بدون حکم دادگاه برای هر مدتی بازداشت می کنند و شکنجه را قانونی کرده اند. هر اعتقادي که موجب ابطال عدل شود یا باطل است و یا مجریانش بر آن اعتقاد نیستند یعني منافقند!

۱۳۷- دین اگر براستی دین خداست و اسلام اگر دین محمد است مکتب رحمت و محبت و شفاعت و گذشت است که در همه جا رحمت بر عدالت و بخشش بر عذاب پیشی می گیرد و کیست که این را نداند. پس چگونه است که حکومت دینی یا اسلامی تبدیل به حکومت شقاوت و ذلت و فساد و ناامنی می شود. مگر اینکه باید گفت آنانکه حکومت می کنند اهل دین و مسلمان نیستند و فقط با این اسم بقدرت رسیده و مردم را فریب داده اند. همانطور که با اسم عدالت در شوروی شقی ترین حکومت را برپا کردند و رذلترین آدمها حکومت نمودند. آیا چه کسی باور می کند که قرون وسطی در اروپا حکومت عیسی مسیح بوده است و یا حکومت طالبان در افغانستان حاکمیت محمدی بوده است.

۱۳۸- ولی این واقعیت تلخ تاریخی موجب پیدایش اندیشه سکولاریزم و جدائی دین از حکومت شده است که این نیز بهانه دیگری برای مستبدان و ستمگران است تا به این وسیله اصل دین را انکار و سرکوب کنند.

۱۳۹- همانطور که کشورگشائی بوش و حمله به عراق و افغانستان تحت عنوان دفاع از مسیحیت صورت گرفت در حالیکه می دانیم بوش و خاندانش کافرانی ملحدند.

۱۴۰- همانطور که این خداست که از جنس نفس هر کسی برایش همسری قرار می دهد و کافر با کافر و مؤمن با مؤمن و منافق با منافق و فاسق با فاسق ازدواج می کند هموست که حکومتی را بر قومی مسلط می سازد و لذا هر حکومتی برآیند نفس آن ملت است. بر قومی که اکثریتش کافر است حکومتی کافر مستولی می شود و قوم منافق هم فقط حکومتی منافق را تحمل می کند. بر قومی شقی حاکمی مهربان نمی تواند حکم براند و جامعه را سامان دهد. و مؤمنان هم که همواره انگشت شماری هستند تحت ولایت امام خود زیست می کنند که در دوران غیبت، حکومتهای چند نفره است.

۱۴۱- مسئله اینست که کل بشریت و کل جهان هستی در دین است و کفر و شرک و نفاق هم وجوهی از دین خدایند همانطور که دوزخ هم در دین است. و لذا همه حکومتها دینی هستند خواه ناخواه.

۱۴۲- کلیات قوانین اساسی همه کشورهای جهان دینی است و چهار چوب کلی قوانین جزائی در جهان هم دینی است. در همه کشورهای جهان دزدی و زنا و تجاوز و کلاهبرداری و آدمکشی و رشوه و ریاکاری و دستبرد به اموال عمومی و دروغگویی حرام و جرم محسوب می شود و این احکام دین خداست. پس همه حکومتها اسماً و به لحاظ قوانین مکتوب خود اساساً دینی هستند هرچند که نام دین خاصی را بر حکومت خود نگذاشته باشند. اساس قوانین کشورهای کمونیستی هم دینی است هر چند که در ایدئولوژی نظری لامذهب باشند. تفاوت حکومتها در جزئیات و فروع دین و در روش اداره و اعمال احکام است.

۱۴۳- آنچه که حقوق بشر نامیده می شود نیز عمدتاً احکام بنیادین اخلاق و معارف دین خداست که در فطرت بشر است ولی در کجا به تمام و کمال به اجرا درآمده است.

۱۴۴- آنچه هم که دموکراسی و لیبرالیزم و سوسیالیزم نامیده می شود جنبه های تخصصی تر معارف اخلاقی و دینی و فطری است ولی در همه جا بازیچه صاحبان قدرت شده است.

۱۴۵- بنابراین دعوا بر سر درستی نظری ارکان این مکاتب سیاسی و ایدئولوژیکی امری مهمل و بازی است. بلکه اگر اشکالی هم باشد در روش اجرای این اصول است و نه شعائر آن. و اتفاقاً دعواهای روش شناسی هم عموماً حاصل ناباوری در اصول آن است.

۱۴۶- بنابراین دعوای بین حکومت دینی و حکومت منهای دین دعوائی ذاتاً زرگری و منافقانه است. هر جامعه ای به اندازه ایمان و استحقاقش دارای حکومتی مؤمنانه و صادق می شود و با عزت و شرف زندگی می کند.

۱۴۷- آیا حامیان سکولاریزم براستی بر این باورند که حکومت بایستی به فضایل اخلاقی و ارزش های فطری بشر پای بند نباشد و زنا و دزدی و قمار و خمر و ریا و ربا حلال باشد؟ اگر چنین باشد اینان سکولار نیستند بلکه اراذل و اوباش و تبهکاران حرفه ای هستند که حاکمیت مافیا را طلب می کنند.

۱۴۸- مثلاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ربا حرام است و آزادی بیان واجب است ولی چرا این قوانین محقق نشدند؟ نه به صرف اینکه دولتمردانی لایق بر سر کار نبودند بلکه مهمتر از آن اینکه مردمان استحقاق آنرا نداشتند و آنرا نخواستند. فتنه های سالهای نخست پیروزی انقلاب را به یاد آورید که چگونه موجب نابودی آزادی رسانه ها گردید.

۱۴۹- اگر قوانین اساسی کشور ما به فعل در آید کشور بهشت می شود. اگر قوانین اساسی کشور آمریکا هم به فعل درآید آنجا هم بهشت می شود. و هر جای دیگری هم چنین است. اشکال در قانون نیست در دولتمردان هم نیست در کل جامعه است. زیرا دولتمردان از جامعه برمی خیزند از آسمان نازل نمی شوند. به همین سادگی! و مابقی هذیان و دروغ است.

۱۵۰- اگر اکثر دولتمردان و نمایندگان مردم قلابی و کذاب و فرصت طلب و دزد از آب درمی آیند عیب از معرفت مردم و خودنشناسی است زیرا کسی که خود را بشناسد دیگران را هم می شناسد. اینکه «دروغ بزرگتر» ترفند جهانی همه دولتمردان در انتخابات است بدین معناست که مردم دچار دروغی عظیم و بی پایان و فزاینده نسبت بخودشان هستند که فقط دروغگویان بزرگتر را به قدرت می رسانند. و این دروغ همان ادعاي وجود كردن عدم است: عدم وجود نما!

۱۵۱- بهر حال در دوران غیبت امام عصر عج معقولترین روش حکومت همان دموکراسی و مردم سالاری است بشرط دو امر: یکی آزادی کامل بیان و رسانه ها. و دومی عدم تصفیه نمایندگان مردم و منتخبین آنهاست. زیرا در غیر اینصورت همواره قدرت حاکم و حاکمان افرادی را که بر خلاف نظرشان هستند به حاکمیت راه نمی دهند و این زمینه پیدایش استبداد و قدرت دائمی یک گروه خاص است که از اول به قدرت رسیده اند. در واقع در همه انقلابات مردمی همان نخستین گروهی که به قدرت می رسند تبدیل به سلطنت موروثی شده و سرنوشت قومی را در یک دوره تاریخی تعیین می کنند تا انقلاب خونین بعدی. و این بدلیل فیلتر حکومتی در انتخابات است و عدم آزادي عقیده و بیان براي مخالفان!

۱۵۲- ولی متأسفانه در همه کشورهای جهان این پالایش بطور مستقیم و غیر مستقیم، پنهان و آشکار و تحت عناوین متفاوت وجود دارد و اینست که دموکراسی ها بسرعت تبدیل به استبداد و حکومت گروهی خاص و معدود می شود و یک سلطنت نامرئی و منافقانه را پدید می آورد مانند آنچه که مثلاً در آمریکا شاهدیم که دولتمردانش فقط سخنگویان هیئت حاکمه پنهان می باشند.

۱۵۳- تصفیه مردم موجب می شود که درب حکومت به روی مردم بسته شود و حاکمیت در درون خود تولید مثل نماید و بتدریج تبدیل به حاکمیت موروثی گردد و این عین سلطنت جمعی و گروهی است که بین چند خانواده معدود در گردش است که کم کم می تواند تبدیل به یک خاندان شود.

۱۵۴- بنابراین اگر دموکراسی بر اصول خود صادقانه عمل شود و آزادی کامل بیان هم تضمین شود که علما و عرفا و آگاهان با مردم سخن کنند و وجدان مردم را بیدار نگه دارند و تعالی بخشند بتدریج حکومت دموکراتیک بسوی حکومت کاملاً دینی و الهی و عرفانی سوق می یابد و برای ظهور امام زمان مهیا می گردد.

۱۵۵- ولی متأسفانه دموکراسی ها و سوسیالیزم ها در سراسر جهان قربانی تصفیه های پنهان و عیان می شوند و لذا مبدل به شقی ترین استبدادها و سلطنت ها می گردند تا جائی که یا از درون فرو می پاشند و یا دچار انقلاب خونین می شوند. ولی دموکراسی های لیبرال بدلیل چند حزبی بودن عمر بیشتری دارند.

۱۵۶- ولی اگر آزادی کامل بیان برای همه آحاد جامعه فراهم باشد امکان تبدیل نظارتهای مصلحتی به سلطنت و حکومت گروهی معدود را بسیار کاهش می دهد. ولی آنچه که آزادی بیان را هم خدشه دار می کند همین فیلترهای حزبی و حاکمیت گروهی ثابت است که تحت عنوان مصلحت ها حق بیان را از مردم سلب می کند و دموکراسی را از درون تهی می سازد و امثال صدام حسین و قذافی پدید می آورد.

۱۵۷- فیلترهای انتخاباتی آشکارا بیان بی اعتمادی به فطرت و وجدان عامه مردم است و میلی به بیداری و رشد و تکامل مردم در آزمون و خطا ندارد و مصلحت را به حقیقتی که خود مردم و رشد آنهاست ترجیح می دهد.

۱۵۸- از با ارزشترین جنبه تاریخی دموکراسی اینست که مردم به این باور می رسند که خود را نمی شناسند و همواره به دشمنان خود رأی می دهند و خود را تحت سلطه خصم خود می آورند. و این زمینه جهانی ظهور موعود و بیداری مردم و اساس شناخت امام زمان است.

۱۵۹- البته نظارت تخصصی بر جریان قانون گزاری با توجه به ظرفیت های اجتماعی امری نیکوست بشرط آنکه این ناظران همچون هیئت منصفه مستقیماً از مردم انتخاب شوند تا دربهای حاکمیت به روی مردم باز بماند.

۱۶۰- جامعه ما دارای گنجینه های عظیم معرفت و ایمان و فرهنگ است که بدلایل مذکور امکان بالندگی و استخراج آن پدید نیامده است و درست به همین دلیل بسیاری از قوانین حاصلی وارونه به بار آورده است و احکام شرع موجب ابطال شرع شده است زیرا مردمان بهمراه رشد فرهنگ کفر جهانی دارای رشد معنوی و اسلامی و عرفانی نگشته اند.

۱۶۱- همه عقلاء درک می کنند که دموکراسی به لحاظ تاریخی مولود تکنولوژی و خاصه تکنولوژی ارتباطات است. و لذا اگر با روح معرفت و معنویت تغذیه نگردد بواسطه خود تکنولوژی در هم می شکند و نابود می شود همانطور که در سراسر جهان شاهدیم که چگونه رأی مردمان بازیچه تکنولوژی ارتباطات است.

۱۶۲- باید دموکراسی و آزادی را از اسارت تکنولوژی و صاحبان تکنولوژی نجات داد و این نه کار فقها و روانشناسان و جامعه شناسان و دولتمردان و سازمانهای امنیت است بلکه کار عارفان است تا قلوب مردم را از تسخیر تبلیغات تکنولوژیکی و افسونهایش پاک سازند.

۱۶۳- باید درک کرد که علی ع بالاخره پس از اتمام حجت با مؤمنان و داعیان ولایت و امامتش، دموکراسی اشرافی سنای سقیفه را پذیرفت و با آن کار کرد و خودش هم به همین واسطه به حکومت رسید.

۱۶۴- وقتی علی ع در ۲۵ سال خانه نشینی و حبس خانگی اش جز انگشت شمار مؤمنان را بر اطراف خود نیافت دانست که مردم هنوز استحقاق عدل او را ندارند. یعنی استحقاق وجود را نیافته اند. و در آن پنج سال آن انگشت شمار هم از او جدا شدند و براستی او ماند و حوضش.

۱۶۵- آیا براستی مردمان و مسلمانان و خاصه شیعیان اسمی علی ع، لایق تر و مستحق تر و خالص تر از چهارده قرن پیش هستند؟ با توجه به چهارده قرن حیات خونین شیعه که بارها تا سرحد نابودی و انقراض کامل نسل به پیش رفت هنوز هم بهتر از شیعیان و مسلمانان صدر اسلام نیستیم و وضعیت جهان اسلام حجتی بر این ادعای ماست. و حجتي برتر از این، غیبت امام زمان است که ادامه دارد!

۱۶۶- متأسفانه هنوز نگاهی واقع بینانه به حکومت پنج ساله علی ع ننموده ایم تا اسرار آنرا عبرت امروز خود سازیم.

۱۶۷- تقریباً هیچیک از حکام و والیان علی ع در شهرها و ولایات از اصحاب رسول و دولتمردان و رجال اسبق و یاران نزدیک او نبودند و بلکه اکثراً گمنام و عوام بودند. این یعنی چه؟ این یعنی مردم سالاری و حکومت مردم بر مردم و نه حکومت نخبگان و رجال حرفه ای بر مردم! اگر این معنا را فهمیدیم حق حکومت علی ع و راز مردم سالاری به معنای حقیقی اش را فهم کرده ایم.

۱۶۸- همه انقلابات جهان قربانی بولهوسی های به اصطلاح نخبگان و یقه سفیدها و روشنفکران و تکنوکراتها و میزپرستان شده است.

۱۶۹- علی ع را ۲۵ سال در خانه اش حبس داشتند و در عین حال از وجودش در اداره جهان اسلام استفاده می کردند. و این از عجایب تاریخ سیاست است. براستی که علی مظهرالعجائب است.

۱۷۰- علی با ۲۵ سال خانه نشینی و سکوتش انقلاب کرد. ولی در انقلاب، علی ع قربانی خیانت یاران و شیعیانش شد. او تا یک قدمی نابودی بنی امیه به پیش رفت و رهایشان ساخت زیرا می دانست که اینان دشمن حقیقی او نیستند. معاویه علی را به خوبی می شناخت حتی بسیار عمیق تر از ابن عباس پسر عمو و صحابه طراز اول رسول و حافظ وحی و کاتب قرآن که در جنگ صفین به او پشت نمود. معاویه سخنی بس قابل تأمل بر زبان آورده است که تفسیرش حیرت آور است. او گفت: چون نتوانستم علی شوم معاویه شدم!

۱۷۱- کل مسئله حکومت و حکومت اسلامی و دموکراسی بر محور عدالت و عدل شناسی قرار دارد. و اینست اُم المسائل!

۱۷۲- متأسفانه همه می پندارند که اگر هیچ چیزی را نشناسند عدالت را می شناسند و این از عجایب فرهنگ و جهل بشری است.

۱۷۳- عدل شناسی جز از طریق عادل شناسی یعنی امام شناسی حاصل نمی شود و مابقی هذیان است.

۱۷۴- درست به همین دلیل بود که علی ع به هنگام بیعت یاران و مردمان فرمود که: بخدا که تاب تحمل عدل مرا ندارید. و سپس بر روی زمین خط و نشان کشید. زیرا می دید که کسی او را نمی شناسد یعنی عدالت را نمی شناسد. ولی معاویه می شناخت و لذا علی او را بحال خود گذاشت در حالیکه می توانست او را در جنگ صفین بکشد و امویان را بر اندازد. ولی چنین نکرد.

۱۷۵- علی ع می دانست که بر مردمی ظالم بایستی ظالمتر از خودشان حکومت کند تا عدل قهری خدا برقرار شود. لذا معاویه و امویان را باقی گذاشت ولی از شیعیان منافقش در نهروان جز ده تن باقی نگذاشت. که یکی از آنان ابن ملجم بود.

۱۷۶- این سخن علی ع مشمول خود او و امامان معصوم نمی شود که: مرد را باید به حق شناخت نه حق را به مرد! زیرا مگر میزان حق چیست؟ آیا حق یک تئوری فلسفی یا اقتصادی و سیاسی است؟ «حق با علی و علی با حق است و علی بهر سو گراید حق هم بهمان سو گراید» پس حق، مرید علی است. پس عدالت را که بستر حق است بایستی از

علی شناخت. و بیهوده نیست که شیعه دو اصل بیش ندارد: عدل و امامت! و این دو اصل هم یکی است و خود امام است.

۱۷۷- براستی که شیعیان مصداق «الست بربکم» هستند که از روی جهل و ظلم خود با علی بیعت کردند و شیعه شدند. و بیهوده نبود که امامان یکی پس از دیگری تنها و تنهاتر شدند تا آخرینشان غایب شد و غیبت امام زمان دال بر ناشیعه گری شیعیان است نه راز دیگری!

۱۷۸- آمریکا دموکرات ترین کشور جهان است ولی با اینحال هیچکس چون رؤسای جمهورش بر مضحک بودن دموکراسی واقف نیستند. زیرا این مردم نیستند که نمایندگان و منتخبین خود را به حکومت می رسانند بلکه همان ناظران فیلتري پس پرده بانکداران و صاحبان صنایع هستند که نمایندگان خود را بسوی مردم می فرستند که به هر کدامشان که دوست دارند رأی دهند چون فرقی نمی کند زیرا هر چند نفرشان مال خودشان هستند.

۱۷۹- و اما دموکراسی اسلامی فقط می تواند حاصل اسلام دموکراتیک باشد یعنی اسلام مردمی و برخاسته از اندیشه و باورهای قلبی مردم و نه اسلام تخصصی که از حوزه های دینی نازل میشود. از این منظر می توان بهتر به ماهیت فرمانداران علی ع پی برد که چرا هیچکدامشان حامل اسلام تخصصی نبودند و جمله عوام و امّی بودند. «و اهل کتاب می گویند ما را با امیيون چکار!» قرآن - این نگاه تحصیل کردگان است به مردم. اینان مردم را اصلاً آدم نمی دانند چطور می خواهند حکومت مردمی برپا دارند و به مردم خدمت کنند.

۱۸۰- به یاد آوریم وقتی رهبر انقلاب از پاریس به ایران آمد بهمراه او یک گردان روشنفکر غرب نشین هم به ایران آمدند که همه مناصب کلیدی را اشغال کردند که اینان مردم سالاری را در غرب آموخته بودند و اسلام را هم از آثار مهندس بازرگان که آنهم اسلامی غربی (فنی) بود و یا حتی از آثار استاد مطهری که آنهم اسلام غربی از نوع فلسفی بود که علوم غربی را استمرار علوم انبیای الهی می دانست. و همه اینها در دل می گفتند «ما را با مردم چکار!» و بعد اینها برای سواری بر مردم بجان هم افتادند.

۱۸۱- براستی واژه و معنایی دروغین تر و وارونه تر از دموکراسی و مردم سالاری در کل تاریخ بشر پدید نیامده است براستی که مردم سالاری در سراسر جهان مصداق کلمه مردم سواری است.

۱۸۲- براستی مسئله چیست؟ باید درک کرد که هیچ تفاوت و تعارضی بنیادی در تعریف نظری دموکراسی و سوسیالیزم و حکومت اسلامی وجود ندارد مگر در جنبه کلامی. حتی اگر بر کلیات مفاد حقوق بشر سازمان ملل هم حکومتهای جهان به توافق عملی و اجرائی برسند جهان بهشت خواهد شد. ولی اجرای این مفاد مربوط به عامه مردم است که نه خودشان خود را قبول دارند و نه روشنفکران و رهبرانشان آنها را قبول دارند الا در تعارفات شکسته نفسی و دروغهای تبلیغاتی.

۱۸۳- براستی چه کسی مردم سالاری را به لحاظ عقیدتی قلباً تصدیق می کند و باور دارد که اگر حکومت بدست عامه مردم افتد توان اداره آنرا دارند.

۱۸۴- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند مردم را بر فطرت خودش آفریده است و هر که این حق را باور کند بر دین خالص استوار است. و این حق مردم سالاری در قرآن است.

۱۸۵- ولی حکام جهان از بیداری فطرت توده ها در هراسی مرگبار بسر می برند و هر کسی که موجب بیداری فطرت توده ها شود سر به نیست می شود مثل مالکوم ایکس در آمریکا یا امام موسی صدر در لبنان و چه گوارا در آمریکای لاتین و دکتر شریعتی در ایران!

۱۸۶- این عاشقان مردمند که موجب بیداری دل و وجدان توده ها شده و انقلابات را برپا می کنند ولی پس از پیروزی هر انقلاب از میدان بدر می شوند زیرا اینک حاکمان باید حکومت کنند و مردم هم باید دوباره بخواب روند اینست مسئله!

۱۸۷- این عارفانند که می توانند فطرت الهی مردم را بیدار کنند و آنها را بخود آورند و اتکاء به نفس بخشند و اینست اساس حکومت مردم سالاری و نه مردم سواری!

۱۸۸- خود قرآن کریم آئینه آشکار مردم سالاری الهی است. آیات ناسخ و منسوخ جز حق مردم سالاری راز دیگری ندارد. یعنی حتی خداوند هم با مردم گام به گام راه می آید و اسلام ناب خود را یک شبه و به یک ضرب به خورد مردم نمی دهد تا همه به استفراغ و اسهال دچار شوند.

۱۸۹- وقتی رهبران و دولتمردان در سطح پائین ترین طبقات زندگی کنند بدین معناست که در این جامعه مردم حکومت می کنند. و این حجتی غیر قابل انکار است.

۱۹۰- وقتی رهبران و دولتمردان در میان مردم و بلکه در میان طبقات پائین جامعه زندگی کنند بی هیچ واهمه و احساس ناامنی و بدون محافظ و اسلحه با آنان حشر و نشر کنند بدین معناست که در این جامعه مردم حکومت می کنند. و اینان نمایندگان واقعی مردم هستند ولی کجای جهان دموکرات چنین است.

۱۹۱- علی ع با اینکه از توطئه ترور و از هنگام ترورش با خبر شده بود باز هم اجازه نداد که آن روز صبح با محافظ به مسجد رود. آیا او قصد خودکشی داشت؟ او با این عمل چه درسی به شیعیان بلکه جهانیان و مدعیان مردم سالاری و حکومت اسلامی داد؟

۱۹۲- علی ع با این عمل به ظاهر انتحاری می گوید: هر گاه اعتمادت را به مردم از دست دادی بدان که آنها هم به تو اعتماد ندارند و در اینصورت یا بمیر یا برو!

۱۹۳- ولی آنگاه که حتی به نزدیکترین کسان هم اعتماد نباشد آیا بهتر نیست کنار کشید و کار را به مردم سپرد؟ در آخرین سالهای عمر شوروی سابق حتی محافظین مسئولین دون پایه هم برای خودشان محافظ شخصی داشتند و نیمی از مأموران سازمان اطلاعات شوروی جاسوس نیمی دیگر بودند و همه مردم جاسوسی می کردند.

۱۹۴- در نظامهای دموکراتیک هر دولتی که سر کار می آید تلاش می کند که رئیس جمهور بعدی و یا نمایندگان و فرمانداران دولت بعدی هم از باند خودش باشند و بدین طریق یک سلطنت پنهان و مافیایی پدید می آید. و این از طریق نظارتهای پالایشی و سازمانهای نظارتی و اطلاعاتی انجام می گیرد که هیچ فردی خارج از گروه خودشان وارد حاکمیت نشود. و بدینگونه از همان آغاز پیدایش یک نظام دموکراتیک دیواری آهنین بین حاکمیت و مردم کشیده می شود. و رسانه ها و اهل قلم هم یا خریده و یا سرکوب می شوند. و زان پس مردم فقط به کسانی رأی می دهند که از اعضای آن مافیای پس پرده به سکوی نمایش انتخاباتی رسیده باشند. و بدین طریق همه نظامهای مردم سالار از همان آغاز پیدایش و انقلاب خود، تبدیل به نظامهای سلطنتی نامرئی می شوند که فرقش از سلطنت های مستقیم و سنتی اینست که همه مسئولیتهای رهبران و دولتمردان دموکرات به گردن مردم است و آنها از هر مسئولیتی مبرا می باشند زیرا بواسطه رأی مردم سر کار آمده اند. ولی سلاطین قدیم از آنجا که به زور شمشیر به قدرت می رسیدند مجبور بودند مسئولیت اعمال خود را گردن بگیرند و تا حدودی برای استمرار حاکمیت خود مردم را از خود راضی سازند.

۱۹۵- سلاطین قدیم به زور به قدرت می رسیدند ولی برای استمرار قدرت خود سعی می کردند رأی مردم را جلب کنند. ولی سلاطین مدرن و دموکرات به رأی مردم سر کار می آیند ولی به زور باقی می مانند.

۱۹۶- پس واضح است آنچه که نظامهای دموکراتیک را تبدیل به سلطنت های پنهان و مرگبار می سازد نظارتهای فیلتری تشکیلات مخوف اطلاعاتی و امنیتی است. و اینست که دستگاه اطلاعات و امنیت در نظامهای دموکرات قدرتمندترین بخش حکومت را تشکیل می دهد که همواره ثابت و پابرجا می باشد و رهبران و دولتمردان بعدی را تعیین می کند و از مردم رأی می گیرد. و اینست که همه دموکراسی ها به سرعت دارای هویتی مافیائی و فراماسونی و تروریستی می شوند که مردم از هراس این دموکراسی ها حتی شهامت اندیشیدن را از دست می دهند. پس براستی نظام دموکراسی یک نظام ابلیسی است و پلیسي!

۱۹۷- پس در واقع دموکراسی مدرن حاکمیت ترور و تهدید و تطمیع و تزویر بر یکایک مردم است. و بیهوده نیست که منتقدین و مخالفان این نظامها در سراسر جهان دست به ترور و عملیات انتحاری می زنند زیرا این تنها راه بیان نظریات و انتقاد از وضع موجود است: ترور در مقابل ترور! ترور آشکار در قبال ترور پنهان! ترور مردمی در قبال ترور دولتی!

۱۹۸- پس براستی باید گفت که این دموکراسی ها همانا دموکراسی ضد دموکراسی هستند.

۱۹۹- حال بهتر می توان درک کرد که چرا و چگونه سازمانهای اطلاعاتی - امنیتی - تروریستی ابرقدرتها در کشورهای دیگر دست به انقلابات دموکراتیک می زنند و دموکراسی را به سراسر جهان صادر می کنند. این صدور تروریسم دموکراتیک و تروریسالاری است مثل واقعه عراق و افغانستان! و انقلابات مخملین به شیوه ای نرمتر در کشورهایی که خود دارای دموکراسی های نیم بند بومی هستند.

۲۰۰- پس این مردم سالاری نیست بلکه براستی مردم خواری است و ابرقدرتهای بشرخوار در لباس دفاع از حقوق بشر به بلعیدن دموکراسی ها و سلطنت های باقیمانده و مستقل در سراسر جهان می پردازند مثل ماجرای لیبی و سودان و یمن و غیره که اینک شاهدیم.

۲۰۱- ایجاد انقلابات دموکراتیک و بلکه انقلابات شبه اسلامی در سراسر جهان در دهه هزار و نهصد و هفتاد میلادی با پیدایش نخستین سازمان اطلاعاتی - امنیتی - تروریستی بین المللی بنام «آیریس» آغاز گردید که از اتحاد سازمانهای جاسوسی - تروریستی ابرقدرتها به وجود آمد که به مثابه وزارت اطلاعات و امنیت حکومت واحد جهانی بنام «کمیسیون سه جانبه» بود که نطفه اولیه نئوامپریالیزم محسوب می شد که دکترین «اسلامی کردن جهان اسلام» با برپائی انقلاب اسلامی از جمله استراتژیهای این حکومت واحد جهانی بوده است که البته هدفش همان ریشه کنی اسلام حقیقی از جهان اسلام است که حدود چهل سال است که مشغول کار است. حدود سی سال پیش کتابی مفصل تحت عنوان «کمیسیون سه جانبه - استراتژی نخبگان امپریالیزم برای رهبری جهان» به نگارش آوردیم که بطور خصوصی در نهادهای مختلف کشور مورد استفاده قرار گرفت ولی امکان انتشارعمومی نیافت ولی برخی افراد شیاد بخش هایی از این کتاب را به اسم خود منتشر نمودند.

۲۰۲- پس باز هم تکرار می کنیم که دموکراسی بزرگترین دروغ در کل تاریخ تمدن بشری است و اهریمنی ترین ایدئولوژی در دست مستکبرین و جهانخواران و مردم خواران جهان است.

۲۰۳- خود ایالات متحده آمریکا نخستین و بزرگترین انقلاب دموکراتیک در جهان را پدید آورد که خود مخلوق این پدیده است که همه بانیان اولیه اش از سران فراماسونی بودند که نخستین حکومت مافیایی - فراماسونی - تروریستی در لباس مردم سالاری را بنا نهاده و اراده به فتح جهان در رأس برنامه آنان بود که تا به امروز ادامه یافته است.

۲۰۴- در کتاب مذکور نشان دادیم که چگونه تقریباً همه وقایع تاریخ ساز عصر جدید جهان یا به دسیسه این مافیای جهانی صورت گرفته و یا بازیچه اهداف آن گردیده است مثل: جنگ جهانی دوم، پیدایش فاشیزم اروپا، پیدایش صهیونیزم و اسرائیل، انقلابات ضد انقلاب در سراسر جهان، پیدایش طالبان در افغانستان، پروژه گورباچف و فروپاشی آرام شوروی سابق، اتحادیه اروپا، استحاله انقلاب چین در کمیسیون سه جانبه، انقلابات مخملین، و انقلابات جدید در شمال آفریقا و خاورمیانه و امثالهم.

۲۰۵- باید دانست که کمیسیون سه جانبه که هسته اولیه نئوامپریالیزم بود که در سال ۱۹۷۳ به رهبری راکفلر پدید آمد در مرحله نخست به تشکیل یک «اطاق فکر» جهانی مبادرت نمود که با تعداد کثیری از فلاسفه و ایدئولوگها و انقلابیون مشهور و کمونیست ها و تئوریسین های علوم انسانی و علوم اقتصادی از سراسر جهان آغاز بکار نمود که تقریباً همه هیئت علمی های دانشگاههای بزرگ جهان را در خود داشت که در آغاز همه کشورهای آمریکای شمالی و اروپائی و چین و ژاپن را به عضویت رسمی خود پذیرفته بود که از آغاز تا کنون همه رهبران و اکثر دولتمردان این کشورها از اعضای رسمی این مافیای جهانی بوده اند. در یک کلام این یک اتحادیه شبه فراماسونی از قدرتهای علمی و فنی و بانکی و صنعتی و دیپلماتیک و سیاسی و روشنفکری از سراسر جهان است که بسیاری از رهبران و ایدئولوگها و حتی انقلابیون بزرگ در جهان سوم و جهان اسلام را هم در خفا در عضویت خود داشته است. و اما شعار مردمی و فریبکارانه این اتحادیه در همه جا همانا حقوق بشر و آزادی و دموکراسی بوده است که اساس ابلیسیت جهانی این اتحادیه است: مردم خواری و جهانخواری در لباس مردم سالاری و جهان وطنی!

۲۰۶- باید متذکر شد که قبل از تشکیل کمیسیون سه جانبه در سال ۱۹۷۳این جریان از سالهای بعد از جنگ اول جهانی تحت عنوان دو تشکیلات سری آغاز بکار نمود به نامهای «شورای روابط خارجی» و گروه «بیلدربرگ» که در صدد پدید آوردن نخستین هسته های حکومت واحد جهانی در اروپا و آمریکای شمالی بودند که به تقسیم جهان سوم پرداختند و همه پروژه های بزرگ اقتصادی - سیاسی - نظامی -تکنولوژیکی در پس پرده در این دو گروه برنامه ریزی شد که نابغه اصلی این دو گروه فردی بنام دکتر «رتینگر» آلمانی بود .

۲۰۷- و اما حق الهی این باطل ابلیسی چیست؟ اولاً هیچ آدم عاقلی باور نمی کند که ابرقدرتهای جهانخوار که برای منافع خود به آسانی ملتها را قتل عام می کنند و حتی از قربانی کردن ملل خودشان هم ابائی ندارند دلشان برای حقوق بشر و آزادی و مردم سالاری سوخته باشد. ولی آن توده های میلیونی در سراسر جهان که بازیچه این ادعاها می شوند که گوئی باورش دارند مبتلا به مکر شیطانند. همانطور که خداوند می فرماید که شیطان به امر خدا به کذابان گناهکار نزدیک می شود و آنان را می فریبد. یعنی کسانیکه امر خدا را تکذیب می کنند مبتلا به این دروغ بزرگ می شوند. امر خدا هم امر فطرت و وجدان بشری است. پس آنهایی این شعارها را باور می کنند که خود پیشاپیش وجدان و عقل خود را تخدیر کرده اند و احمق و دیوانه شده اند و این ابتلای دموکراتیک به مثابه عذاب و رسوائی شان است.

۲۰۸- آنچه که در ذات شعارهای به اصطلاح آزادیخواهانه و دموکراتیک و حقوق بشری در بازار تبلیغات رسانه ای نفوس مردمان جهان را وسوسه می کند بولهوسی و بی تقوایی است و نه آزادی راستین بیان حقیقت و حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان. این دو معنای زیبایی است که برای توجیه و تقدیس امیال زشت بکار می رود. و کار شیطان هم اینست که زشتی های بشر را لباس زیبا بپوشاند. و امروزه آزادی و دموکراسی و برابری همان لباس و منطق زیبای ابلیسی است. و این یک شیطان جهانی است که بشریت را به یک نفاق عظیم و مهلک جهانی می کشاند و به دو شقه کفر خالص و ایمان خالص تقسیم می کند که شرک و نفاق را از میان برمی دارد. و این حق الهی این باطل ابلیسی است.

۲۰۹- و این دو قطبی شدن جهان بشری زمینه ظهور ناجی موعود و انسان عادل کامل عارف است که مظهر رحمت خدا بر مردم است و تنها انسان دموکرات و عاشق خلق است که بشریت را از عدم می رهاند و از بی خودی و اسارت تکنولوژی نجات میدهد و هستی می بخشد و این پایان عمر تاریخی «توده» است زیرا توده تبدیل به افراد مستقل انسانی می شوند و از حیات و هستی گله وار می رهند. زیرا آنچه که جهانخواران را به وسوسه بلعیدن و تصرف جوامع بشری می کشاند حیات توده ای و گله وار آنهاست.

۲۱۰- جهانخواران و سلطه گران و مردم خواران از فردیت و هویت وحدانی آحاد بشری بیزارند. و لذا دشمنی خطرناکتر از عارفان حقه برای منافع خود نمی یابند زیرا عارفان مردم را به معرفت نفس و به فردیت الهی خود می خوانند و هدایت می کنند. و امام زمان هم بدینگونه بشریت مؤمن را از اسارت و بردگی می رهاند و عصر سلطه را پایان می بخشد.

۲۱۱- بنابراین معلوم است که نبرد با سلطه راهی جز هویت فردی - الهی بخشیدن به مردم ندارد و با نابودی فیزیکی جهانخواران این مشکل تاریخی - وجودی حل نمی شود و مردم به سرعت از متن و بطن خود یک ارباب تولید می کنند تا بر آنان فرمان راند زیرا دارای اراده فردی و هویت ذاتی نیستند و بدون اربابان احساس نابودی می کنند. این راز را دریاب که کل معمای سلطه و عدل و ظلم و آزادی است.

۲۱۲- همانطور که خداوند بواسطه معجزات خود و رسالت انبیای الهی و مصلحین خود بارها بساط ستم جهانخواران و مستکبرین را برچیده است ولی پس از اندک مدتی دوباره خود مردم ارباب و ستمگری را بر خود گماشته اند مثل ماجرای فرعون و موسی و رهایی بنی اسرائیل و برپا نمودن سامری که یک نمونه همه جائی در کل تاریخ جوامع بشری می باشد که در قرآن مکرر است قوم عاد و لوط و ثمود و غیره.

۲۱۳- پس نبرد با ظلم و ظالمان نبردی فیزیکی و تسلیحاتی نیست نبردی عرفانی است این را بدان و در آن جاودان بمان! به همین دلیل انقلابات مسلحانه وارونه ترین انقلابات بوده اند. آدمی بواسطه سلاح آزاد و مستقل نمی شود که اگر می شد می بایستی آمریکائیان که جمله مسلح زندگی می کنند آزادترین ملت دنیا می بودند که زنجیری ترین ملت جهانند.

۲۱۴- انسان تا فرد نشود یعنی تا خودش نشود تا صاحب وجود و روح و اراده و هویت ذاتی نشود چگونه می تواند بر سرنوشت خود حکم براند. و کل دین و جهادهای معنوی هدفی جز این ندارد.

۲۱۵- پس جز به یاری دین و معرفت توحیدی و عرفان نفس امکان هیچ آزادی و مردم سالاری و رستگاری نخواهد بود. پس حتی گمان این امر که بتوان از طریق اندیشه لیبرال دموکراسی به مردم سالاری رسید یک حماقت یا شیطنت محض است همچنین با التقاط های دینی و سوسیالیستی آن که به مراتب مهلک تر است.

۲۱۶- بنابراین مردم سالاری حقیقی و دین و عرفان امر واحدی است. چون دو فرد با هم نشینند خدای را به میان آورند ولی یک میلیارد آدم بی خود حریف پشه هم نمی شوند.

۲۱۷- یعنی اگر اکثریت جامعه ای مؤمنان باشند که به حداقل هویت فردی - الهی رسیده اند خواه ناخواه مردم سالاری پدید می آید که عین حکومت دینی است و در غیر این صورت بایستی دست از ناب گرائی کشید و به عرف دینی بسنده کرد و گام بگام با تعلیم و تربیت و تعالی عرفانی مردم بسوی عدالت حرکت کرد به شرط رعایت اموری که ذکرشان رفت یعنی آزادی بیان و آزادی غیر استصوابی انتخابات !

۲۱۸- ناب گرائی دینی نه معقول است و نه دینی. بلکه یک القای شیطانی جهت مأیوس کردن مردم از دین خداست همانطور که خداوند می فرماید: آنانکه دین خدا را سخت جلوه می دهند منافقانند و ما اسلام را آورده ایم تا سختی ها را آسان کنیم و نه اینکه آسانی ها را سخت نمائیم!

۲۱۹- توحید که نابترین و غیر قابل گذشت ترین مقوله در دین است بنگرید که در منطق قرآنی چقدر حیرت آور بیان شده است: «هیچ کس و چیزی شبیه او (خدا) نیست و او شنوا و بیناست» بخش اول آیه امری مطلق و ناب است و بخش دوم نسبی می شود. زیرا اگر او شنوا و بیناست پس شبیه انسان است که شنوایی و بینایی دارد. این شرک نیست بلکه رحمت است. خداوند گام به گام با آدمی راه می آید. مثل قانون برده داری در قرآن که در برخی آیات کاملاً نفی شده و در برخی دیگر آداب برده داری هنوز جاریست. زیرا اگر قرار می بود که به یک باره برده داری در جامعه عربستان برچیده شود اصلاً امکان استقرار اسلام نبود. این یکی از اسرار آیات ناسخ و منسوخ است. و خود قرآن کریم هم می فرماید که «برخی می گویند که آیات این کتاب دارای تناقض است ولی خردمندان می دانند که امر واحدی است».

۲۲۰- و به یاد آورید که خود جهانخواران و دشمنان قسم خورده دین و اسلام از ناب گرایی (بنیاد گرایی) جهت بدنام کردن اسلام و به بن بست رسانیدن مردم با اسلام بهره فراوان گرفته اند مثل ماجرای طالبان که دست پرورده خود آمریکا بوده است که بعداً با اربابانش به مشکل برخورده است. یعنی آنگاه که رسالت آنان به پایان رسید حاضر نبودند که میدان را خالی کنند و امر بر آنان مشتبه شد.

۲۲۱- اگر اکثریت مردمی مؤمن باشند بی تردید نمایندگان منتخب آنان هم مؤمنانی برترند و قوانین مؤمنانه اسلامی را به تصویب می رسانند و بدین ترتیب حکومت اسلامی برقرار می شود. ولی اگر مردم مؤمنان نباشند ولی فقط نمایندگان مؤمن و مخلص از طریق نظارت استصوابی به حکومت رسند قوانین مؤمنانه ای به تصویب می رسد که هرگز اجرا نمی شود و لذا جامعه و حکومت در مقابل یکدیگر قرار گرفته و دچار نفاق و شقاق می شوند. که در این ماجرا هم دموکراسی و هم دین لطمه می خورد. و نفع این ماجرا جز به دشمنان دین و مردم نمی رسد.

۲۲۲- معنا و ماهیت «دموکراسی هدایت شده» مطلقاً در نمایشات و سانسورها و نظارتهای صرفاً سیاسی و حزبی تحقق یافتنی نیست بلکه این هدایتی در اعتلای ایمان و عرفان و وجدان مردم است که فقط در آزادی بیان و اهل قلم محقق می گردد و اینکه درب حاکمیت همواره چهار گوش بر مردم باز باشد بی هیچ نظارت و فیلتری. بخصوص در جامعه ای که مهد فرهنگ و ادب و ایمان و عرفان و علم و عدالت در تاریخ تمدن بشری است.

۲۲۳- محمدمصطفی ص اسوه مطلق فردیت الهی - انسانی در تاریخ بشر است و لذا امتش هم اگر او را اسوه حسنه خود سازند بایستی در همین سمت حرکت کنند که این همان قلمرو عدالت و امامت است که دو رکن تشیع است و علی ع هم اسوه کمال آنست.

۲۲۴- تا عدالت در سمت فردانیت فهم نشود، اصلاً فهم نشده است و این اساس کل سوء تفاهم انسان مدرن در قلمرو انقلابات و مبارزات اجتماعی است که او را به صدها بحران و بن بست و بلا افکنده است. زیرا عدالت به مثابه مساوات عین مصداق عدالت ضد عدالت است این راز را بدان و در آن تا ابد بمان!

۲۲۵- آدمی تا فرد نشود موجود نشده است و تا موجود نشود، عادل نشده و تا عادل نشود از اسارت سلطه های گوناگون زمان آزاد نمی شود. و در عرفان نفس است که فردیت و هویت الهی حاصل می گردد: عرفان، عدالت، آزادی!

۲۲۶- پس آن مثلث دکتر شریعتی را اصلاح می کنیم از «عرفان - برابری- آزادی» به «عرفان - عدالت -آزادی». زيرا عدالت، برابري نيست بلكه بي تائي است.

۲۲۷- در شوروی سابق همه مردم به زور سرنیزه و شکنجه و اعدام و قتل عام و شستشوی مغزی شبانه روزی با هم برابر شدند که حاصل نهایی آن ملتی الکلی و هروئینی و روسپی و روانی و تا مغز استخوان کینه ای و منزجر از خویش و غیر که عاقبت در خود پوسید و پاشید.

۲۲۸- وقتی آدمها از هر حیث به لحاظ بیرونی مساوی شدند آنگاه دست به کارهایی حیرت آور می زنند تا بی تائی خود را اثبات کنند تا احساس وجود کنند و چون نتوانستند بی تایی خود را اثبات کنند دست به نابودی همتایان خود می زنند. و این بود که در شوروی سابق نیمی از ملت جاسوس و خبرچین نیمی دیگر شده بودند. این راز را دریاب و هرگز فراموش مکن!

۲۲۹- پس اینک فهم کن که چرا در عصر برابریها و همسان سازی ها، شاهد ظهور اینهمه اعمال و رفتار های حیرت آور و جنونی و جنائی و شیطانی بشر هستیم تا شاید لحظه ای بی تا شود و احساس وجود کند که گرایش به مخدرات و محرکات یکی از این روش هاست. و خودکشی هم نوعی دیگر از آنست. و آدمکشی تلاشی معکوس برای نابود سازی همتایان است و نیز راز عمر کوتاه زندگی زناشویی که حاصل برابری زن و مرد است و امثالهم.

۲۳۰- انسانها فقط در فردانیت وجود و بی تائی است که برابر می شوند همچون برابری یک ها و نه صفرها.

۲۳۱- در کل قرآن کریم هرگز سخن و معنایی از برابری و همسانی نیست بلکه مکرراً سخن از تفاوت و تبعیض است که خداوند برای امتحان بشری پدید آورده است. و سخن از برادری آنهم در میان مؤمنان!

۲۳۲- و براستی که اکثریت قریب به اتفاق بشری در امتحان تفاوتها و بی تائی انسانها مردودند. «بین مردمان تفاوتها و تبعیض ها قرار دادیم تا بدانیم که چه کسی نیکوکارتر است و خداوند بدینگونه شما را می آزماید...» قرآن

۲۳۳- «خداوند شما را جانشینان خود بر روی زمین قرار داد و بعضی از شما را بر بعضی در درجات، تفاوت بخشید تا شما را بیازماید در آنچه که داده شدید و اوست سریع العقاب و آمرزنده» قرآن - یعنی همه انسانها جانشین خدایند به ذات. و اینست برابری همه در نزد خدا. و تفاوتها هم امتحان این مقام خلافت است که حساب و اجر و عقاب این امتحان بسیار سریع است.

۲۳۴- اصلاً همه امتحانات و فتنه ها و مسائل و مشکلات افراد و جوامع بشری در تفاوتها و اختلاف در درجات کمی و کیفی زندگیست. و اصلاً این از تمایزات وجودی انسان از سائر حیوانات است و راز اصلی اجتماعی بودن انسان می باشد. زیرا انسانها بواسطه تفاوتها بهم مربوط می شوند و نه تشابهات. تشابهات موجب دافعه و تفاوتها اساس جاذبه اند. و راز جاذبه جنسی هم جز این نیست. و لذا علت اصلی همجنس گرائی بشر مدرن در عصر مساوات و همسان سازی ها همان برابری زن و مرد است که موجب انقراض نسل بشر است. پس تفاوتها راز بقای بشر است همانطور که بی تایی که اصل توحید است راز وجود عالم و آدمیان است.

۲۳۵- پس این را فهم کن که تفاوتها ارکان وجودند و دشمنان آن و پرستندگان برابریها هم دشمن وجودند همانطور که دشمن دین خدا و خود خدایند.

۲۳۶- پس بنگر که چرا ازدواجهائی که بر اشتراکات بنا می شود چه بی ریشه و گذراست و نیز دوستی ها.

۲۳۷- حال می پرسید پس تکلیف رابطه شاه و گدا یا ارباب و رعیت و برده و برده دار چه می شود. آیا گدا به سوی شاه می رود و یا شاه به سوی گدا؟ حال اگر کل ثروت و قدرت شاه را بین شاه و این گدا تقسیم کنیم چه می شود؟ این دو یکدیگر را می کشند. آیا هرگز گدایی با شاهی جنگیده است؟ آیا هرگز برده ای با اربابش جنگیده است؟ این موسی بود که با فرعون جنگید و بنی اسرائیل را آزاد کرد و بنی اسرائیل همه بلاوقفه به موسی خیانت کردند. این محمد ص بود که با برده داران عربستان جنگید و برده ها را با قیمت نجومی و دهها برابر قیمت بازار خرید و آزاد کرد. این مارکس و انگلس اشراف زاده بودند که بر علیه سرمایه داران اعلان نبرد کردند تا کارگران را هم اشرافی کنند. این لنین اشراف زاده بود که با تزار جنگید و دهقانان و رعایا را هم صاحب زمین کرد. در این راز اندیشه کن که چه رازیست.

۲۳۸- یک برده یا رعیت قدیم در تمام عمرش جمعاً چه مقدار سود برای اربابش تولید می کرد؟ ولی کارگران صنعتی امروز در طی یک روز به اندازه کل عمر یک رعیت سابق برای اربابان خود تولید سود می کند بدلیل قدرت ارزش افزوده در تکنولوژِی مدرن. ولی اربابان امروز یک ترفند ابلیسی حیرت آوری بکار گرفتند که همه زحمات تاریخی موسی و محمد و مزدک و مارکس و لنین بر باد رفت و آن اینکه کارگران را همسان خودشان کردند در صورت و آرایش و لباس و غذا و تفریحات.

۲۳۹- همه بردگان به این دلیل بردگی می کنند تا روزی شبیه ارباب خود شوند. هیچکس به زور و علیرغم اراده اش تن به ستم و سلطه دیگران نمی دهد الا به این آرزو که روزی همسان ارباب ظالم خود شود. یعنی ظالم شود! این راز را بدان و تا ابد در آن بمان!

۲۴۰- انسان جاهل می پندارد که اگر همسان و شبیه ارباب شود همتای او می شود یعنی ارباب می شود. و این از ارکان کفر و جهل و ظلم بشر است.

۲۴۱- حال تأمل کن در این کلام خدا: شما را خلیفه خود ساختیم و سپس در درجات گوناگون قرار دادیم تا بیازماییم چه می کنید از بابت آنچه که دارید در تفاوت.

۲۴۲- پس اراده به همسان شدن همان اراده به ظلم است و ظلمت بشر.

۲۴۳- پس تقلید، روش ستمگری بشر است.

۲۴۴- و اما تقلید در دین اشد ظلم و کفر است یعنی نفاق که خداوند آنرا اشد کفر خوانده است. و لذا در کل قرآن هرگز گفته نشده که از رسولان تقلید کنید بلکه اطاعت کنید! و عجبا که انسان جاهل تقلید را همان اطاعت می داند!

۲۴۵- به همین دلیل انسان بی امام را کافر خوانده اند زیرا بجای اطاعت از امام زنده از پیامبر مرده تقلید می کند و احساس پیامبری می نماید زیرا مقصدش پیامبر شدن بود نه بنده خدا شدن. پیامبر شدن که نوعی شاه شدن معنوی است که بر مردمان سلطه دارد در گمان مقلد!

۲۴۶- بنابراین ستم بری عذاب اراده به ستمگری است یعنی بردگی عذاب اراده به ارباب شدن و شبیه او گشتن است.

۲۴۷- پس آدمی تا حق مقام خلافت اللّهی خود را کشف و درک نکند و بر آن اقامت نیابد و هویت و فردیت الهی نیابد از تفاوت بین خود و دیگران در زجر و عذاب است و برای نجات از این حس حقارت و نابودی اراده به همسان دیگران شدن پیدا می کند که این اراده بستر ستم بری و بردگی و خودفروشی است.

۲۴۸- وآنگاه در اوج این همسانی با امامان و الگوهای خود هیچ و پوچ شده و از فرط نابودی خود را به شکل اجنه و شیاطین می کنند از طریق آرایش های حیرت آور و خال کوبی ها و جراحی پلاستیک و لباس های عجیب تا منحصر به فرد شوند.

۲۴۹- ولی آیا براستی تا چه حدی به یاری تکنولوژی و به مکر صاحبان تکنولوژی، برده توانسته است شبیه برده دار شود. و این شباهت از چه لحاظی است و با روان برده چه کرده است که تضاد بین برده و برده دار را از بین برده و فلسفه کمونیزم را پوچ ساخته است!

۲۵۰- ولی می دانیم که هنوز تفاوت کلانی بین برده و برده دار است ولی برده همانقدری شبیه برده دار شده که دیگر خود نباشد یعنی منحصر بفرد خود نباشد یعنی خلیفه خدا نباشد یعنی بی تا نباشد یعنی شریکی برای خود بعنوان خلیفه خدا، قائل شده است یعنی برای احدیت وجود شریکی قرار داده است و ظالمی را شریک گرفته است تا بتواند به زیردستان خود ظلم کند همانقدری که نیاز به ظلم کردن دارد که به همان اندازه شباهتی است که نسبت به ارباب کسب کرده است تا بتواند به زیردستانش زور بگوید و به حریمشان تجاوز کند و وجودشان را بدزدد. به همسر و فرزندان و احتمالاً یکی دو برده دیگری که تحت نظر او هستند یا در ستم بری شریک او هستند. این راز را بفهم و سهل مپندار تا بدانی که شریک قائل شدن برای خود همان شرک به خداست که ظلم عظیم است به قول قرآن کریم.

۲۵۱- آدمی به همان اندازه که از کسی تقلید می کند و شبیه او می شود می پندارد که بر وجود خود افزوده است از وجود او. ولی در حقیقت به همان اندازه از وجود الهی خود کاسته و معدوم گردیده است و دچار قحطی وجود شده است پس به همان اندازه به زیردستانش تجاوز و ستم میکند تا از وجودشان بدزدد تا قحطی وجود خود را جبران کند.

۲۵۲- اربابان نیز می پندارند که با اشاعه خود در دیگران و شبیه خویش کردن دیگران، وجودشان افزون می شود در حالیکه معدوم می گردد و لذا حریص تر و قحطی زده تر می شوند و بر ظلم و تجاوز و سلطه خود می افزایند تا آنجا که در اوج موفقیت و ظهور کامل خود در دیگران حس نابودی کرده و بناگاه فتوکپی های خود را نابود می سازند تا خود را نجات دهند. و این مالیخولیای سلطه و دیکتاتوری است. این سیر مردم سواری تا مردم کشی است.

۲۵۳- هرگز تا کنون افسانه ستم و سلطه بشری بدینگونه مصور نشده است. پس آنرا بخاطر بسپار و بر حذر باش!

۲۵۴- پس ببین که ظالم، مظلوم است و مظلوم هم ظالم است. و این دو روی سکه ظلم است. ظلمی بنام برابری و همسان سازی!

۲۵۵- برای درک معنای قرآنی ظلم به کتاب پدیده شناسی شرک (توحید عملی) از این جانب رجوع کنید.

۲۵۶- انسان بمیزانی که ذات بی تای حق در وجودش را دریافت کرده و مقام خلافت اللّهی خود را تثبیت نموده باشد از تفاوت و تبعیض های بیرونی نه تنها رنج نمی برد که لذت هم می برد زیرا بهتر می تواند این بی تائی ذات را در قلمرو صفات هم تجربه کند.

۲۵۷- و اما به مسئله سیاست بپردازیم که علم حکومت نامیده می شود. در تعریف کلاسیک، سیاست عبارت است از راه و روش رسیدن به قدرت که بالاترین حدش حکومت است.

۲۵۸- تردیدی نیست آنکه رسیدن به قدرت و حکومت را آرزوی زندگیش قرار داده است نمی تواند انسان حق پرستی باشد و طبعاً برای رسیدن به این آرزو از هر راه و روشی بهره می برد و براستی که علم سیاست و حکومت بقول ماکیاول همان علم رذالت و شرارت و شیطنت است و آنکه عاشق قدرت است اگر بخواهد به راه و روش هائی انسانی و اخلاقی بیندیشد احمق است و البته چنین کسی وجود ندارد و آنکه اینکاره است و دم از اخلاق و انسانیت می زند ریاکار است که البته همه اهالی قدرت چنین هستند خاصه در جهان دموکراسی ها که قرار است بواسطه رأی مردم این قدرت حاصل آید و لذا در عصر دموکراسی شاهد پیدایش غایت مکر و شیطنت و فریبکاری در میان اهالی سیاست هستیم که در عصر قدیم چنین نبود و برای رسیدن به حکومت، قدرت و زور کافی بود ولی امروزه چنین نیست. و لذا در عهد کهن گاه شاهد پیدایش سلطانی عادل و صادق و خداپرست بودیم مثل پادشاهان ایران باستان که اکثراً حکیم و عادل بودند که کوروش یکی از مشهورترینشان است که بیانیه حقوق بشر از او به یادگار مانده است.

۲۵۹- و لذا دموکراسی هیچ محل اعرابی از صداقت و شرافت و اخلاق و عدالت و حق پرستی برای اهالی سیاست و حکومت باقی نگذاشته است. دموکراسی ذاتاً مکار و فریبنده و بازیگر است و براستی بایستی آنرا یکی از محصولات عصر ارتباطات مدرن و خاصه سینما دانست. همانطور که امروزه سینما و تلویزیون از ارکان حیاتی جهان سیاست و قدرت و حکومت است.

۲۶۰- پر واضح است که عشق به قدرت سیاسی و حکومتی آشکارا همان غایت عشق به دنیا و دنیاپرستی و سلطنت بر مردم است که در نوع دموکراتیکش عشق به پرستیده شدن بواسطه مردم است و از اینجاست که با ذات سینما گره می خورد. و لذا تقریباً همه رهبران دموکراتیک هنرپیشه های بسیار مجربی هستند. پس دموکراسی شرک است و شرک هم ظلم عظیم است که به قول قرآن محکوم به ابطال است و اینست که حتی تعریف دموکراسی هم محقق نمی شود و به سلطنتی شدیدتر می انجامد.

۲۶۱- اصلاً عشق آدمی به دنیا و دنیاپرستی و ثروت پرستی برای رسیدن به محبوبیت در میان مردم است تا سرحد پرستیده شدن! و این به لحاظ اعتقادی عین کفر و الحاد است و جنگ با خدا. اقتدار دموکراتیک در عصر جدید این کفر را قداست و تعیّن و امکان بخشیده است.

۲۶۲- می دانیم که در نظامهای سلطنتی، شاهان به جای خدا پرستیده می شدند و نماینده خدا بر روی زمین تلقی می شدند. ولی در عصر دموکراسی افرادی را که شاهان پس پرده به عنوان سخنگوی خود به مردم معرفی می کنند از

مردم رأی می گیرند و به رأی مردم شاه می شوند که در واقع سپر بلای آن شاهان پنهان هستند ولی به جای آنان به تخت می نشینند و فرمان می رانند به فرمان آنان برای مدتی معین.

۲۶۳- بنابراین عشق به اقتدار دموکراتیک همان عشق به مردم سواری و پرستیده شدن بواسطه مردم است که البته اساس کفر نفوس آحاد بشر می باشد که در نقطه مقابل خداپرستی قرار دارد زیرا انسان دو نوع است: انگشت شماری مؤمنان که عاشق بر رضای الهی هستند و میزانشان رضایت حق است و مابقی آدمها میزانی جز حرف و نظر مردمان ندارند و لذا در قرآن کریم خداوند مؤمنان را از وسوسه اکثریت مردم و تبعیت از آنان شدیداً برحذر داشته است و می فرماید «بدانید که تبعیت از اکثر مردم موجب ابتلای شما به ظلم می شود» و این نظر خدا درباره دموکراسی است زیرا دموکراسی طبق تعریف کلاسیک خود عبارتست از: حاکمیت اکثریت! پس خداوند دموکراسی را قلمرو ظلم می داند همانطور که نشان دادیم و لذا این شرک حتی ادعای خویش را هم نمی تواند محقق کند و شرک چنین است زیرا شرک محکوم به شکست است بقول قرآن -

۲۶۴- چرا پیروی از اکثریت مردم منجر به ظلم می شود؟ زیرا ملاک عددی ملاکی ناحق و باطل و لذا گمراه کننده است. یعنی آنانکه در درون خود میزانی ندارند و صاحب حقی در خود نیستند زیرا مقام خلافت اللّهی خود را نیافته اند میزانشان نظر مردم است آنهم نظر کمی و عددی. مثلاً اگر در جمعی سه نفره دو نفر رأی به درستی امری دهند و یک نفر مخالف باشد حق آنست که دو نفر حامی دارد. و این همان میزان دموکراسی است یعنی عدد!

۲۶۵- میزان دموکراتیک تکاثر (رقم) است و خداوند در کتابش می فرماید: گمراه شدید به واسطه عدد (الهیکم التکاثر) وای بر کثرت گرایان که در قبرها به خود می آیند! یعنی آنگاه که یکی می شوند و می فهمند که حق فقط در یگانه است نه کثرت!

۲۶۶- علی ع می فرماید هرچه که شمردنی است نابود شدنی است! پس هر حقی هم که حاصل شمارش است محکوم به ابطال است از جمله حق دموکراسی!

۲۶۷- در قرآن کریم دهها بار این سخن آمده است که بدانید که: اکثر مردمان کافرند، اکثر مردمان فاسقند، اکثر مردمان جاهلند و... و گویا خداوند این آیات مکرر را برای عصر دموکراسی نازل فرموده است. همانطور که قرآن کتاب آخرالزمان است که عصر حاکمیت ریاضیات است.

۲۶۸- پس طبق منطق خداوند واضح است که دموکراسی حاکمیت کافران و جاهلان و فاسقان است که طبق سوره تکاثر، دارای هیچ علم یقینی نیستند.

۲۶۹- طبق دهها روایت شیعی هم به وقت ظهور مهدی موعود عج اکثریت مردم جهان یعنی حدود دو سوم بشریت بر علیه ایشان متحد می شوند و هلاک می گردند. یعنی دموکراسی بدست آن حضرت منهدم می شود.

۲۷۰- اتفاقاً طبق منطق قرآنی هر ادعائی که طرفداران کمتری داشته باشد به حق نزدیکتر است تا آنجا که برحق ترین ادعاها در نزد انسانی است که تنهاترین و بی کس ترین انسان روی زمین است یعنی امام زمان عج! و لذا در آخرین آیه سوره تکاثر می خوانیم که خداوند در قیامت از کثرت پرستان سؤال می کند که: با نعیم چه کردید! نعیم همان نعمت الله ها و اولیای الهی هستند که کاملترینشان امام زمان است.

۲۷۱- گفته می شود که بهرحال در دوره غیبت امام زمان، بهترین شکل حکومت دموکراسی است. آری چنین است ولی در همه جای دنیا این دموکراسی فقط برای نخستین بار و اولین دوره پس از سقوط سلطنت و پیروزی انقلابات است و بزودی در پس پرده تبدیل به سلطنتی مافیایی و بغایت مخوفتر و مستبدتر می شود. و لذا حکومتهای به اصطلاح دموکرات را بسیار بیرحم تر و مافیایی تر و سرکوبگرتر می یابیم و اینست که بیشترین مبارزات آزادیخواهانه در همین دموکراسی ها پدید می آید.

۲۷۲- ارزش دموکراسی در این نیست که حق را بر اریکه قدرت می رساند که اتفاقاً به عکس می باشد همانطور که گفته شد. بلکه تنها ارزش آن اینست که امکان تحقق اراده به شاه شدن و پرستیده شدن را برای همه مردم فراهم می کند و لذا مردمان در این تجربه مواجه با قیامت نفس خود می شوند زیرا نفوس بشر بمیزان قدرت و امکانات مادی که می یابد توان برون افکنی پیدا می کند و خودش را در عرصه عمل و عینیت می شناسد. بشرط آنکه براستی دموکراسی برای همه باشد و نه فقط گروه خاص.

۲۷۳- پس عصر دموکراسی که عصر تکنولوژیزم است عصر قیامتهای نفوس انسانهاست: «قیامت آنروزی است که نهان و اندرون آدمی عیان می گردد و سعادتمند آنکسی است که آنچه را که از خود می بیند تصدیق می کند و به خدا پناه می برد و توبه می کند. و بدبخت کسی است که یافته های نفس خود را انکار می کند.» قرآن -

۲۷۴- پس معلوم است که در این قیامت آنچه که از نفوس آدمی رخ می نماید تماماً کفر و فسق و فساد است که نیازمند توبه است.

۲۷۵- بهرحال عصر دموکراسی عصر انقلابات است که همان قیامتهای صغرای آخرالزمانی است که البته زمینه قیامت کبرا می باشد.

۲۷۶- ولی معنای دیگر دموکراسی اراده به مسلط شدن بر سرنوشت خویشتن و صاحب اراده گشتن و خود شدن است یعنی از قلمرو ظلم خروج کردن و به عدل رسیدن. این معنا آن حقیقتی است که در صدر شعارهای دموکراتیک و انقلابات حضور دارد که البته به سرعت بفراموشی می رود.

۲۷۷- و این اراده به خود شدن و فرد شدن و یگانه و عادل و صاحب وجود گشتن و با وجود خود روبرو شدن همان معنای قرآنی قیامت است که در نخستین مرحله همان برون افکنی و تعیّن کفر نفس است که همان نفس اماره می باشد که موجب توبه می شود و سرآغاز رجعت بخود است.

۲۷۸- دموکراسی عرصه قیامت و آخرالزمان شرک و نفاق و ریاکاریهای بشر است با خودش و با دیگران. و لذا همانطور که گفتیم در این برون افکنی نفس بساط شرک و نفاق برچیده شده و بشریت به دو قطب کفر محض و ایمان محض تقسیم می شود که آمادگی برای ظهور ناجی موعود است و اینست حق دموکراسی!

۲۷۹- و هرچه که حقوق دموکراتیک بیشتر ادا شود و امکان مشارکت در حکومت برای همگان میسر گردد این آخرالزمان و قیامت سریعتر می رسد و ظهور ناجی هم فراهم تر و سریعتر می گردد. زیرا حجت خدا خصمی شقی تر از نفاق و منافق ندارد.

۲۸۰- و اما این واقعه (قیامت) در دموکراسی های دینی به گونه ای دیگر رخ می دهد که البته هزینه و ضایعات بسیار شدیدتری ببار می آورد. زیرا در دموکراسی دینی چون امکان برون افکنی نفس اماره نیست لذا شرک و نفاق در درون نفوس مردم روز به روز عمیق تر و شدیدتر شده و در درون حاکمیت منفجر می گردد و بنیاد شرک و نفاق برون افکنی می شود و در این انفجار عنصر دین از دموکراسی جدا گشته و یک دموکراسی سکولار پدید می آید که در این مرحله نوبت ظهور و بروز کفر نفس است. مشابه آنچه که در افغانستان شاهدیم.

۲۸۱- بهرحال در کشورهایی که مردمش دچار تعلقات و تعصبات مذهبی شدیدتری هستند دموکراسی فی البداعه ممکن نمی شود و بلکه حکومتهای دینی نیمه دموکرات پدید می آیند که این خود مرحله انتقالی به دموکراسی سکولار است. که البته این تعصبات مذهبی بیش از آنکه ریشه در فطرت دینی داشته باشد حامل وراثت تاریخی و قومیت و نژادپرستی است وگرنه دچار انفجار نمی شود مثل آنچه که در افغانستان رخ نموده است و یا نوع دیگری که در عراق و سائر کشورهای اسلامی شاهدش هستیم.

۲۸۲- بهرحال برای جوامع شدیداً مذهبی، دموکراسی نمی تواند لامذهب باشد. ولی دموکراسی حقیقتاً دینی و ایمانی و خالصانه فقط در حکومت جهانی ناجی موعود ممکن می شود که ریشه های نفاق و کفر در قلمرو تاریخ دموکراتیک اقوام بشری برکنده شده باشد. یعنی دموکراسی های قبل از حکومت موعود، لاجرم یا سکولار و کافرانه اند و یا مشرک و منافقانه. و این امری اجتناب ناپذیر است.

۲۸۳- حق نهایی دموکراسی در آماده سازی بشریت برای دین خالص است و لذا خود دموکراسی ها عرصه ظهور و بروز کفر و نفاق و شرک نفوس جوامع بشری هستند و لذا بایستی به طور کلی دموکراسی را زایمان کفر و نفاق بشر دانست که البته صورت خوشی ندارد و مصداق همان آیه مذکور است که بشریت را به دو گروه سعید و شقی (مؤمن و کافر) تقسیم می کند.

۲۸۴- امروزه اکثریت قریب به اتفاق دموکراسی های روی زمین که دارای نظارتهای فیلتري شدید پس پرده و فاقد آزادی کامل بیان و رسانه هستند در حقیقت هنوز در مرحله برون افکنی شرک و نفاق می باشند (به استثنای چند کشور کوچک اروپائی مثل سوئد و سوئیس) که چون این دوره به پایان رسید و آغاز برون افکنی کامل کفر بی ریا رسید آزادی کامل بیان رخ می دهد و آن نظارتها هم از میان می رود. و آن عرصه جهان دو قطبی (کفر و ایمان) و ظهور موعود است.

۲۸۵- آنچه را که توده های میلیونی و میلیاردی در طی سده ها و هزاره ها طی می کنند تا به خود برسند مؤمنان اهل معرفت نفس در همین حیات دنیایشان طی می کنند تا به خود برسند از طریق برپا سازی قیامت نفس خویشتن تحت الشعاع نور معرفت.

۲۸۶- بهرحال چیزی به نام جبر حکومت فقط بر نفوسی حکم می راند که بی خودند و بی اراده اند و بی صاحب و بی وجود. اهل معرفت در هر کشور و حکومتی منزه از جبرهای آن است زیرا خود بر نفس خود حاکم است.

۲۸۷- بهرحال دموکراسی به معنای حاکمیت مردم بر مردم وقتی تحقق می یابد که مردم به فطرت الهی خود رسیده باشند یعنی صاحب اراده باشند و گرنه تبلیغات به جای فطرت و اراده مردم عمل می کند و لذا بدون تبلیغات مطلقاً انتخاباتی رخ نمی دهد.

۲۸۸- شکی نیست که افراد و گروههای صاحب هویت و فردیت و اراده در دموکراسی بی اراده و هویت مشارکت نمی کنند طبق آمار رسمی، در جامعه آمریکا قشر فرزانه هرگز در هیچ انتخاباتی مشارکت ندارد و این قبل از آنکه به معنای اعتراض باشد دال بر بی تفاوتی و منزه بودن از حکومت و قلمرو زندگی اکثریت مردم است. اینان در معنای کلی متعلق به حزب خدایند و تحت فرمان اراده و ولایت حق زندگی می کنند که همان فطرت بیدار و خلاق است. اینان افرادی هستند که به فردیت رسیده اند. و دموکراسی امری مربوط به ناس یا توده است که فاقد هر نوع اراده می باشد و لذا نیازمند اراده ای از بالاست که بر او فرمان براند.

۲۸۹- باید درک کرد که اکثر دموکراسی های حاکم بر جهان، دموکراسی های کم و بیش دینی هستند منتهی دین حاکم بر آن مذهب شرک است که مذهب عامه بشری می باشد.

۲۹۰- دموکراسی دینی خالص را جز ناجی موعود برپا نخواهد کرد و آن وقتی است که ریشه کفر و شرک و نفاق برکنده شده باشد و آن جز در جریان همین دموکراسی ها برون افکنی و برکنده نخواهد شد از نفوس بشری!

۲۹۱- انسان یا کفر و نفاق و ظلم و جهل و فسق و جنون نفس خود را تحت الشعاع معرفت نفس و ذکر و جهاد اکبر با نور حقیقت ذوب و نابود می سازد و یا آنرا به فعل برون افکنی می سازد. اولی کار عارفان است و دومی کار مردمان! اولی با سیر و سلوک عرفانی انجام می شود و دومی در جریان دموکراسی ها! اولی بواسطه نور پاک می شود و دومی بواسطه نار!

۲۹۲- و این حکومت ظاهری و فیزیکی بود و حالا نظری اندازیم به حکومت معنوی و باطنی مردان خدا و اولیای حق و امام زمان عج که در عرصه غیبت هم جمیع امور جهان بشری تحت ولایت و علم و رحمت و شفاعت آنها اداره می شود و همه امور حکومتهای جبار جهان هم به سوی اراده آنان ساماندهی می شود و تحت امر آنهاست در درجات ولایت و خلافت.

۲۹۳- در قرآن کریم می خوانیم که هرچه در جهان است در وجود امامی آشکار ساماندهی می شود. در اصول کافی به نقل از امام صادق می خوانیم که اگر یک لحظه امام بر روی زمین نباشد زمین اهلش را می بلعد. به نقل از امام باقر ع می خوانیم که امام قبل از مردمان و با مردمان و آخرین انسان پس از مردمان بر روی زمین خواهد بود که می میرد و پس از آن قیامت کبرا برپا میشود. در دعای عدیله می خوانیم که زمین و آسمانها (کرات و کهکشانها) بواسطه وجود امام پا برجاست. و این معنای حاکمیت جهانی و زمینی و آسمانی و تاریخی انسان کامل و امام مطلق است که خلیفه مطلق خدا در جهان هستی می باشد. در دعاي سباسب که دعاي غیبت امام زمان است آشکارا حکومت قهار امام را بر طاغوت و ستمگران ومنافقان شاهدیم.

۲۹۴- و البته امام زمان خود دارای دولت و کابینه و وزرائی در سراسر جهان است که در همین دوره غیبت امورش را جاری می سازند که به روایتی سیصد و اندی نفرند. و اینکه این امور چیستند و چگونه به این اولیایش ابلاغ می

شوند و سپس بواسطه این اولیای امام جاری می گردند جز اهلش نمی دانند. این حکومتی به تمام معنا عرفانی است و طبق روایات شیعی همه این وزراء و اولیای امام غیر عرب هستند. ولی این اولیای امام در دوره غیبت یکدیگر را نمی شناسند و هرگاه گرد هم جمع آمدند هنگام ظهور است درباره علائم ظهور به سایر آثار ما رجوع فرمایید. ولی از جمله این علائم آنست که هر روزه در سراسر جهان تعداد کثیری دعوی موعود و مهدویت و مسیحیت می کنند که البته دجالانند. و البته در هر عصری و در هر قومی سخنگویانی هستند که به مثابه زبان گویای امام زمانند که معرف حقایق توحیدی و معلمین امام شناسی و بیانگر اسرار دین و معماهای دوران و افشاگر گمراهیها و دجالیت های هر عصری هستند و مردمان را برای ظهور مهیا نموده و مؤمنان را هدایت می کنند و بدین طریق ضایعات و تلفات و تباهیهای آخرالزمان را کاهش می دهند که فرقان زمان و قرآن ناطق عصر می باشند که البته از علمای رسمی نیستند بلکه از علمای بالله و عرفای ربانی اند.

۲۹۵- همانطور که خداوند به رسولش امر فرموده که هر آنچه را که به وی وحی نموده او هم به سائر مؤمنان وحی نماید این جریان وحی در کل تاریخ استمرار دارد و این بستر وصایت رسول در اوصیای اوست و از وجود اوصیاء به سائر مؤمنان در جریان است و از مؤمنان هم در کالبد جامعه جاری می شود. این همان واقعه صلوة خدا بر امامان و از امامان بر مؤمنان است که همان واقعه شهادت رسول در مؤمنان است و مؤمنان هم در ناس. که در قرآن مذکور است. این جریان حاکمیت خدا و رسول و امامان است در کالبد بشریت. که البته در وجود کافران و مشرکین و منافقان به شیوه دیالکتیکی عمل می کند. همانطور که هر ظلمی بواسطه ظلمی شدیدتر به عدالت می رسد. و همانطور که حضرت رسول اکرم ص می فرماید بهترین اشاعه دهندگان دین خدا، کافران و منکرانش هستند که علیرغم میل خود چنین می کنند. همانطور که خود شرک در ذاتش موجب ابطال اعمال مشرکان می شود. و همانطور که خداوند می فرماید که «ظلم نمی کنید الا بخودتان» - همانطور که از بطن دموکراسی اشد استبداد رخ می نماید. و همانطور که تکنولوژی در ذاتش به انهدام پیروانش می پردازد و سپس بدست پیروانش منهدم می شود. و بدینگونه است که تاریخ بشری بالاخره به جبر تسلیم اراده خدا و دین پیامبران الهی می شود و در پایانش حکومت عدل الهی رخ مینماید.

۲۹۶- همانطور که عموماً هر خانواده ای در آغاز تشکیل خود دارای رهبری مردسالارانه است که در اواسط عمرش زن سالار (مادرسالار) می شود و در اواخر عمرش بچه سالار می گردد. حکومتها هم همین سه مرحله را طی می کنند همانطور که کل تاریخ بشری هم از همین سه مرحله برخوردارست که دوره بچه سالاری معمولاً هنگامه فروپاشی و مرگ یک خانواده، حکومت یا یک تمدن است.

۲۹۷- دموکراسی عرصه غلبه زن سالاری است. همانطور که شاهدیم اکثر میزانها و ارزش های مدرن، زنانه اند. و لذا دموکراسی دارای ذاتی زنانه می باشد و زن هم در غایت حکومتش آنرا به بچه هایش وا می نهد همانطور که بچه سالاری و بازی سالاری در غایت عمر دموکراسی ها خودنمایی می کند که امروزه در برخی از کشورها آشکارا شاهدیم همانطور که شاهد پیدایش رهبرانی بسیار جوان در سراسر جهان می باشیم.

۲۹۸- و این سه مرحله گذار در خانواده و حکومت و مدنیت، ویژه بشریتی نژادپرست و کافر است. در واقع این سه مرحله از تکامل نژادپرستی بشر است که در جنبه تاریخی در مرحله بچه سالاری به پایان خود می رسد. یعنی خانواده هایی که به مرحله بچه سالاری می رسند به ورطه فروپاشی می افتند و حکومتهایی که به حاکمیت جوانان منجر می شود بر آستانه سقوط قرار می گیرند و همچنین است سرگذشت تمدنها.

۲۹۹- نبرد با این سه جلوه و مرحله از نژادپرستی را در زندگی ابراهیم خلیل ع که بانی اسلام و پدر ایمان بشر است، شاهدیم: نبرد با پدر، نبرد با همسر و نبرد با فرزند. شکستن بت ها، تبعید هاجر و ذبح پسر! و این حاکمیت ایمانی و عرفانی حیات گروه اندکی از بشر در تاریخ بوده است که انبیاء و اولیاء و عرفا و مؤمنین هستند.

۳۰۰- باید درک نمود که زن سالاری همواره سیمائی پنهان و غیر مستقیم و مافیایی دارد همانطور که زن بندرت در ملأ عام قدرت و سیطره خود بر خانواده را آشکار می کند و حکومت آشکارش در پشت دربهای بسته است. و این ماهیت دموکراسی است که در آن زنان بندرت بر اریکه قدرت علنی قرار می گیرند و هر دولتمردی مرید یک زن است.

۳۰۱- همانطور که دوران برده داری و فئودالیزم هم عرصه حاکمیت مطلقه مردسالاری (پدرسالاری) می باشد. و به لحاظی دموکراسی به مثابه انتقام از آن دوره تاریخی است و از منظر بالا کل این دوره های تاریخی در تعادل قرار دارند. این عدالت حاکم بر تاریخ کفر است.

۳۰۲- این عدالت جبری در خانواده ها هم درجریان است که آغازش با مردسالاری، وسطش هم زن سالاری و پایانش با بچه سالاری می باشد. این عدالت حاکم بر خانواده های کافر و نژادپرست است.

۳۰۳- این سه مرحله را امروزه در سراسر جهان هم در عرصه خانواده ها و هم حکومتها و هم تمدنهای کلی شاهدیم. که پیشتازترین یا به اصطلاح پیشرفته ترین آن از جنبه کفر، همان عرصه بچه سالاری می باشد که در پیشرفته ترین خانواده ها و حکومتها و مدنیت های نژادپرست و کافر به عرصه ظهور رسیده است.

۳۰۴- بچه سالاری همانطور که از نامش پیداست عرصه بازی سالاری و آنارشیزم و نیهیلیزم و فاشیزم و تروریزم (لولو سالاری) می باشد.

۳۰۵- بدین لحاظ بایستی بخش مهمی از منازعات بشر امروز در خانواده و حکومت و مدنیت جهانی را نبرد بین مردسالاری و زن سالاری و بچه سالاری دانست که هنوز بقایای تاریخی اش حضور دارد و نبرد بین قوانین و ارزش های این سه نوع حاکمیت!

۳۰۶- که بهرحال مؤمنان حق ندارند در هیچکدام از این سه نوع نبرد دخالت و مشارکتی کنند زیرا دارای ذاتی نژادپرستانه و کافرانه است.

۳۰۷- مناقشه بین سنت و مدرنیته نیز بر همین مثلث استوار است. که مثلث نهاد خانواده بعنوان عنصر تشکیل دهنده تمدن بشر است.

۳۰۸- بنیادگرائی ها عموماً متکی بر سنت پدرسالاری تاریخی اند و مدرنیته معجونی از زن سالاری و بچه سالاری می باشد که در مقابل مردسالاری متحدند ولی در درون خود دارای تضادی آشتی ناپذیرند که هنوز تبدیل به نبردی چندان آشکار و جهانی نشده است.

۳۰۹- این نبرد سه گانه هنوز در جهان سوم که نهاد خانواده عموماً پابرجاست واضح تر درک و مشاهده می شود.

۳۱۰- حدیثی می گوید «آنگاه که حتی فقط دو نفر بر روی زمین باشند یکی امام و دیگری مأموم است»- از زمانی که آدم و حوا در زیر یک سقف جمع آمدند نخستین دعوا بر سر این امر بود که چه کسی رئیس باشد یعنی امام باشد. این مسئله اساس پیدایش حکومتهاست و لذا در همه حکومتها این نبرد آدم - حوائی جاریست در معانی و مفاهیم و قوانین.

۳۱۱- آیا براستی چه کسی باید رئیس باشد؟ آیا نمی شود بدون ریاست زندگی کرد؟ بسیاری از فلاسفه و متفکران بزرگ در این باب اندیشیده اند و راه حل هایی هم ارائه کرده اند که البته هیچ کدامشان جواب نداده است. مارکسیزم یکی از مشهورترین این راه حل ها در عصر جدید بوده است. و انبیای الهی هم جز برای حل این مناقشه تاریخی پدید نیامده اند. نظریه «جامعه بی طبقه» هم اشاره به همین معنا دارد یعنی جامعه بی حکومت و بی رئیس! بسیاری از آرمانشهرها هم برای تحقق چنین ایده آلی تبیین شده اند. زیرا این امر بدیهی است که امکان ندارد که حکومتی باشد و ظلم و استبداد و فسادی نباشد زیرا انباشت قدرت خودبخود مولد ستم و فساد است همانطور که خداوند می فرماید: هرکجا که سلطانی باشد فساد پدید می آید! منظور از سلطان همان حکومت است چه به نام شاه و چه رئیس جمهور و غیره!

۳۱۲- آیا نمی شود که به سلطنت و حکومت خود خدا گردن نهاد و بسنده کرد؟ قرآن کریم می فرماید «هر گاه که سه نفر مؤمن دلها در میان نهند (همدل شوند) چهارمی آنها خداست.» یعنی خداوند بر آنها حکم می راند و هدایتشان می کند. و این اساس نظریه حکومت الهی یا جامعه بی طبقه و بی سلطان و بی ظلم و خفقان است. از این آیه به آسانی درک می شود که اگر همه مردمان یک جامعه مؤمنانی همدل باشند نیازی به حکومت و شاه و ارباب و ژاندارم و زندان ندارند و خود خدا، سلطان آنها خواهد بود که مهربانترین سلاطین است همانطور که «سلطان» از اسمای الهی است.

۳۱۳- دین خدا دو وجه دارد: نظر و عمل یا راه و روش. جنبه نظری و اصولی و اهدافش را تقریباً همه قبول دارند زیرا عقلانی و فطری است. در وجه شرعی و عملی و روش تحقق آن اصول است که اختلافات پدید آمده است و منکران رخ نموده اند.

۳۱۴- مارکس معتقد است که اگر میزان ارزیابی ارزشها در جامعه، کار باشد همه طبقات و لذا حکومتها از میان می روند. برخی دیگر از فلاسفه اتوپیایی بر این باورند که اگر پول از روابط بشر حذف شود همه مظالم و مفاسد از میان می رود و لذا نیازی به حکومت جبار هم نیست. این دو نظریه به مثابه دو روی یک سکه است و درست هم هست ولی چگونه؟

۳۱۵- جامعه ایده آل کمونیستی و اکثر آرمانشهرهای فلسفی شباهت زیادی به هم دارند و شباهت زیادی به جامعه امام زمانی طبق روایات دارند و آن جامعه ای است که در آن هر کس به اندازه توان و استعدادش کار می کند و هر کسی هم به اندازه نیازش برمی دارد. ولی واضح است که چنین وضعیتی بیش از آنکه مربوط به شرایط بیرونی باشد مربوط به ماهیت انسان است. انسان باید عادل و عاشق شده باشد. همانطور که انسان کافردل تاب ماندن در بهشت را ندارد. زیرا چنین جامعه ای جنات نعیم است.

۳۱۶- وقتی دو نفر همدیگر را دوست بدارند دیگر نه تنها دعوائی بر سر ریاست نیست بلکه رقابت بر سر اطاعت و ارادت است. و فقط در چنین وضعی است که عدالت حاکم می شود و حکومتهای جبار از میان می روند و فقط رهبری عاشقانه و مدیریت رحمانی باقی می ماند که هدفش رشد و هدایت انسان به سوی کمال معنوی و الهی است.

۳۱۷- می دانیم که چنین وضع ایده آلی حتی بین دو نفر عاشق هم پدید نمی آید الا در حد تعارف و آنهم برای چند روزی تا رسیدن به وصال.

۳۱۸- آیا چگونه می شود که آدمی همه انسانهای دیگر را دوست بدارد و دست از ستم و تجاوز و سلطه بردارد. تا آدمی خودش را دوست نداشته باشد چگونه می تواند دیگران را دوست بدارد. و آدمی خود را دوست نمی تواند داشت الا اینکه خدایش را در خویشتن بیابد. پس عدالتی جز از عرفان ممکن نمی شود.

۳۱۹- انسان تا به ذات نزادی خود ملحق نشود از اسارت و ظلم بی پایان نژاد خود رهایی ندارد.

۳۲۰- والدینی که به مرگ و تباهی فرزندانی که پرستنده اش نباشند راضی است و بلکه خود دست اندر کار نابودیشان می شود یکی از ارکان ستم و شقاوت بشر در کل تاریخ است.

۳۲۱- زنی که جز به قیمت بندگی شوهرش با او تمکین جنسی نمی کند یکی دیگر از ارکان ستم و شقاوت بشری و باعث و بستر روسپی گری در تاریخ است.

۳۲۲- مردی که به خاطر نانی که به خانه می آورد اهالی خانه را بنده خود می خواهد رکن دیگری از ستم و شقاوت بشر بر روی زمین است.

۳۲۳- و فرزندانی که حرمت و قدر والدین خود را پاس نمی دارند رکن چهارم شقاوت و ظلم دائمی بشرند.

۳۲۴- پس ظلم والدین به فرزندان و بعکس و ظلم زن و مرد به یکدیگر چهار رکن مستمر کفر و ستم و شقاوت بشر بر روی زمین است و در چنین جامعه ای بدترین این ستم ها و ستمکاران به حکومت می رسند تا عدل را به جامعه بازگردانند و این عدل قهار پروردگار است.

۳۲۵- انگلس از هوشمندترین متفکرین تاریخ جدید جهان است که برای نخستین بار رگ و ریشه های ستم حکومتها را در اعماق خانواده ها کشف نمود و متأسفانه این مکاشفه بزرگ پیگیری نشد و حدود دو قرن است که مسکوت مانده است الا در آثار اینجانب.

۳۲۶- حال بهتر حق و معنای آن خاندانی را که منزه از هر کفر و ستم و شقاوت بوده و تبدیل به کوثر معرفت و محبت و هدایت بشری گشته است که در قرآن کریم هم مذکور است و اساس ایمان شیعی می باشد درک می کنیم: آل محمد و اهل بیت عصمت و طهارت و محبت و شفاعت و معرفت و عزت و عدالت و حقیقت و الوهیت و سرمدیت!

۳۲۷- خاندانی که در آن از مرد و زن و کودک و پیر و جوانش هر یک مظهر یک نزاد است و مصداق قل هو الله احد! خاندانی که بالاخره ریشه جهل و کفر و شقاوت را از روی زمین بر خواهد کند و تمدنی بر مهر و عدل و شرافت برپا

خواهد نمود. خاندانی که هر کس که بـه آن ملحق شد آل محمد شد زیرا این خاندان نژادی نیست بلکـه نزادی است.
«محمد پیامبری بود که با نژاد خویش به نبرد برخاست و با دشمن خویش دوستی نمود و غیر را بـر خـویش گزیـد...»
امام سجاد ع-
خاندانی که قبل از خلقت عالم و آدمیان، وجود داشت و همه انبیای الهی در بیعت با این خانـدان بـه نبـوت رسیدند زیـرا به مقام نزادی رسیدند پس همچون خداوند قبل از خلقت جهان، وجود یافتند و جاودانه شدند و اهل بیت خدا گشتند یعنی به مقصود خدا از خلقت انسان رسیدند که این قلمرو رضوان خداوند است.

۳۲۸- آیا حکومت، رسالتِ هدایت معنوی و اخروی جامعه را هم بر عهده دارد؟ این بزرگترین موضوع مناقشـه در عصر ماست که حکومتها و ملتها و ایدئولوژی ها را تـا سرحد جنـگ خونین کشانیده است، دعـوای بین حکومتهـای دینـی - ایـدئولوژیکی و حکومتهـای سـکولار. دعـوای بـین دموکراسـی لیبـرال و دموکراسـی هـدایت شـده بسـوی یـک آرمانشهر!

۳۲۹- ذات اصلی این دعوا اینست که آیا هدایت معنوی و سعادت اخروی امری فردی و خصوصی است یـا اجتمـاعی. آیا حکومت می تواند جامعه را بسوی دین خالص رهنمون گردد؟ زیرا منظور از هدایت چیزی جز رسیدن بـه کمـال و اخلاص در دین نیست یعنی رسیدن به موقعیت زندگانی انبیاء و اولیاء الهی.

۳۳۰- اگر حکومتی دعوی هدایت خلق را داشته باشد بی تردید همه رهبران و دولتمردان و مدیران کلان آن حکومت بایستی در مقام مخلصین و اولیای الهی باشند تا هم الگوی مردم شوند و هم در عمل بتواننـد مـردم را بـه چنین هدفی رهنمون شوند. این شرط اول یک حکومت دینی صاحب رسالت معنوی است. و اما شرط دوم مربوط به مـردم مـی شـود که بایستی طالب و مشتاق چنین هدایت و کمـال و اخلاصی در دیـن باشند یعنی اکثریت مـردم بایستی مؤمنـان بمعنـای حقیقی کلمه باشند که دین در آنها قلبی شده باشد طبق تعریف قرآن از مؤمنـان. زیرا طبق کلام خداونـد، اکـراه در دین علت گمراهی و انحطاط است.

۳۳۱- اگر جامعه ای دارای این دو شرط مذکور باشد اصلاً جامعه ای هدایت شده و آرمانشـهری است کـه هر آن آمـاده ظهور امام زمان می باشد تا رهبری قدسی و ملکوتی اش را بدست گیرد.

۳۳۲- ولی مسئله دیگر اینست که آیا اصلاً حکومت می تواند به لحاظ عقیدتی هـادی معنـوی جامعـه ای شـود؟ در قـرآن کریم خداوند چنین رسالتی را حتی از پیامبر خاتم و اکملش کـه دارای مقام امامت هم هست و خلیفـه راستین خداست سلب کرده است. «ای رسول تو وکیل مردم نیستی و نمی توانی آنان را هدایت کنی بلکه منم وکیل و هـدایت گـر مـردم» قرآن-

۳۳۳- در قرآن کریم مطلقاً سخنی از هدایت گروهی نیست و حتـی هدایت خـود خداونـد دربـاره خلقش هم امـری فـردی است و لذا می فرماید «خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می کند» و هرگز گفته نمی شـود کـه: خداونـد هـر ملـت یـا قومی را که بخواهد هدایت می کند!

۳۳۴- در قرآن کریم حتی برپایی قسط و عدل هم به حکومتها واگذار نشده است و احیاگر قسط هم افـراد عـادل و صـالح هستند و نـه حکومتها.

۳۳۵- حکومتها فقط مسئول اجرای قانون و نظارت بر اجرای برابر آن در میان مـردم هستند. و ایـن حـداکثر توانـایی و اقتدار معنوی یک حکومت می تواند باشد.

۳۳۶- ولی در جامعه ای کـه اکثر مردمـان غیر مؤمنـان هستند و دین حاکم بـر مـردمش وراثتـی و عرفـی و تـاریخی و عاریه ای است و نـه ایمانی و نه تحقیقی و فطری و عرفانی، اگر حاکمیت مسئول تحقق و اجرای خالصـانه دیـن در جامعـه باشـد بـی تردیـد جامعـه را دچـار اکـراه در دیـن نمـوده و گمراهـی و نفـاق و مفاسـد پنهـان را موجـب مـی شـود کـه خـود معصیتی بزرگ بر دین خدا و ستمی بـر مـردم است. و ایـن تـازه در حـالی اسـت کـه مسـئولین حکـومتی خـود از مؤمنـان حقیقی باشند ولی اگر چنین نباشند دین را وسیله سوء استفاده قرار داده و کل حکـومت را از درون بـه تبـاهی و فسـاد مـی کشـانند. و البتـه بسـیار بعید است کـه جامعـه ای کـه اکثـریتش غیر مؤمنـانند نماینـدگان و دولتمردانـی مؤمن را بـر گزینند.

۳۳۷- طبق حکم خدا هیچ حکومتی نمی تواند و نباید مجری اخلاص و اخلاق و عبادات در جامعه باشد بدلیل لا اکراه فی الدین. زیرا دین بر حق اختیار و انتخاب استوار است که اساس ذاتی معاد است و مسئولیت. بنابراین اکراه در دین موجب ابطال و تباهی این گوهره ذاتی انسان در دین است و لذا ضربه ای مهلکتر از این بر دین ممکن نیست و ستمی بزرگتر از این در حق دین و مردم و معصیتی بزرگتر از این درباره خداوند و انبیای الهی.

۳۳۸- ایجاد اکراه در دین موجب گریز مردم از همان حداقل مسئولیت و اختیار و اراده می گردد و این یعنی ویرانگری فطرت و عرف و وجدان جامعه که می تواند جامعه ای را از درون منهدم سازد.

۳۳۹- ولی حکومت می تواند و باید زمینه ها و شرایط و امکانات ارتکاب به جرم و گناه و معاصی را به حداقل برساند در صورتی که حدود حریم افراد را مورد تجاوز قرار ندهد. مثل ممنوعیت ورود مواد مخدر به کشور، پیشگیری از پیدایش کانونهای فساد، ایجاد اشتغال، کاهش دائمی فاصله های طبقاتی، تقسیم عادلانه ثروتهای عمومی، حمایت اقتصادی از زنان بی سرپرست و ایجاد اشتغال خانگی برای آنان، مبارزه عملی و تبلیغی با اشرافیت و ربا، برابری آحاد جامعه در مقابل قانون، مبارزه با رشوه، تأمین حداقل معیشت برای آحاد مردم مثل مسکن، حقوق بیکاری، درمان و آموزش و پرورش رایگان، پیشگیری معقول از مهاجرت افسار گسیخته روستائیان به کلان شهرها و تفکیک جنسیتی در محیط کار و مراکز آموزشی.

۳۴۰- ولی مهمترین راه مبارزه با فساد در جامعه اینست که خود دولتمردان و مدیران و دستگاه قضایی و انتظامی و امنیتی، پاک باشند و با هر انحرافی در دولت به شدیدترین شکلی برخورد شود و ریشه رشوه برچیده گردد. زیرا یک مأمور و کارمند فاسد می تواند شهری را به فساد کشد. که بدین لحاظ چین کمونیست با جمعیت حدود یک و نیم میلیارد انسان پاکترین و باتقواترین کشور جهان است زیرا پاکترین حاکمیت سیاسی را داراست و این حقیقت نشان می دهد که امر دین و تقوا به اسم و نمایش نیست.

۳۴۱- و اما مهمترین مسئله حاکمیت سیاسی و استقلال ملی در عصر ما معضله معروف به جهانی شدن است که با تمام قدرت به پشتوانه تکنولوژی و ارتباطات مدرن به پیش می تازد و فرهنگ و ارزشهای مالیخولیایی خود را تا اعماق مغز و جان و روان انسانها تزریق می کند. و حکومتها نیز به این باور رسیده اند که مبارزه با این امر تلاشی مذبوحانه است و حاصل معکوسی دارد زیرا به هیچ روشی نمی توان با امواج ماهواره ای مبارزه کرد مگر اینکه امواج ضد این امواج بکار گرفته شود که خود خیلی زودتر و شدیدتر از مفاسد فرهنگی، مردم را از پا درمی آورد. که این نیز حاصلی بسیار موقتی دارد.

۳۴۲- جهانی شدن دارای حقیقتی فراسوی خیر و شر است که خواه ناخواه به یاری تکنولوژی مدرن در حال تحقق است مگر اینکه ملتی بخواهد از خیر و شر تکنولوژی مدرن بگذرد که اینهم کار آسانی نیست. هر چند که چنین اراده ای هم در هیچ ملتی در عصر ما پیدا نمی شود. تجربه انقلاب سوسیالیستی کامبوج به رهبری پولپوت دال بر این ادعاست.

۳۴۳- تکنولوژی مدرن از کل میلیاردها انسان بر روی زمین یک مدل و مُد واحدی ساخته است با امیال و افکار و احساسات و سلایق و رنج و بیماری و عیش و بحران و بدبختی و خوشبختی واحدی. این انسان مخلوق تکنولوژی است. این خلق جدید دیگری است که بدست خودش آفریده شده است زیرا تکنولوژی مخلوق دست انسان است.

۳۴۴- در قبال خلق جدید عرفانی، خلق جدید شیطانی قرار دارد زیرا این انسان واحد جهانی بکلی از اراده ذاتی و اخلاقی و روحانی خود بیگانه شده و تحت فرمان شیاطین است. شیاطینی که از طریق ماهواره و اینترنت و تلفن همراه شبانه روز مشغول القای الهامات خویشند و پیروان خود را رهبری می کنند. و هیچ حکومتی قادر به مبارزه با این شیاطین نیست و مبارزه فیزیکی با این وضع فقط روند تباهی را تعمیق و مافیائی تر می سازد. تجربه سی ساله کشور ما که دینی ترین حکومت بر روی زمین است دال بر این حقیقت تلخ است همانطور که طبق ادعای مسئولین رسمی، مفاسد ماهواره ای و اینترنتی در کشور ما در رده بدترین ها در جهان است.

۳۴۵- آیا بایستی از بابت جهانی شدن انسان مدرن و تبدیل کل بشریت به یک ملت واحده، خوشحال بود یا بدحال. این همان حاکمیت جهانی دجال و خر او یعنی تکنولوژی است.

۳۴۶- بهرحال ظهور ناجی موعود و تشکیل حکومت واحد جهانی او هم مستلزم جهانی شدن انسان و تبدیل همه ملل به یک امت واحده است. و این اوست که بایستی با نفس مسیحائی اش در کالبد این امت شیطان زده بدمد تا شیطان از او برمد.

۳۴۷- آیا براستی وظیفه یک حکومت متعهد به ارزشهای دینی و انسانی در قبال این فاجعه جهانی شدن چیست؟ تجربیات تلخ و شکست کشور ما در مبارزه بر علیه این تهاجم جهانی می تواند تبدیل به پشتوانه بسیار گرانقدر و منحصر بفردی جهت جبران این شکست گردد و بلکه در خدمت جهانیان قرار گیرد. و آن برپائی یک نبرد عرفانی است.

۳۴۸- دیگر عصر مبارزات فیزیکی و بلکه هر نوع تلاش مکانیکی برای حل و فصل مشکلات آدمی به سر رسیده است. و این حقیقتی بزرگ است که باید درک و تصدیق شود. و بیهوده نیست که ابرقدرتها در فکر کاهش تسلیحات هسته ای می باشند. و عجبا که نگهداری و یا نابودسازی این تسلیحات هزینه ای به مراتب بیشتر از تولید آن به بار می آورد و خطر نابودسازی آن نیز به نوعی کمتر از انفجارش نیست.

۳۴۹- در عصر جهانی شدن که گوئی فقط تباهی و جنون و جنایت است که جهانی شده است بیش از هر عصری می توان درک نمود که راه نجاتی جز در درون انسان باقی نمانده است و این همان راه نجاتی است که هزاران سال است که انبیای الهی پیش روی بشر نهاده اند: رجعت بخویشتن خویش!

۳۵۰- یکی از باارزش ترین حقیقتی که در عصر جهانی شدن به جبر برای آدمی رخ می نماید اینست که دیگر در بیرون هیچ خبری و هیچ امیدی نیست و به قول معروف در همه جا آسمان یک رنگ است. و این به معنای پایان جبر مکان یا جبر جغرافیاست که بستر جبر زمان است. و این معنایی دیگراز مسئله آخرالزمان است. یعنی دیگر در زمان مفری نیست زیرا در مکان مفری نیست. پس انسان چاره ای جز رجعت بخویشتن ندارد. و این بمعنای مرگ همه راه حل های فیزیکی و علمی و فنی و جغرافیایی و تاریخی است و این بیان حقیقت آخرالزمان است.

۳۵۱- و ناجی موعود آخرالزمان نیز کارش جز گشودن درب دل انسان نیست تا این انسان فراری از جهان بیرون، به خدای درونش پناه برد. و اینست نجات!

۳۵۲- و این وظیفه عارفان است تا انسان آخرالزمان را برای این نجات مهیا سازند. و حکومتهای آخرالزمان اگر مردمی و دینی باشند بایستی لااقل مانع ارتباط بین این عارفان و مردمان نشوند و بلکه رابط باشند. و این دینی ترین و مردمی ترین و بلکه تنها خدمت برحقی است که حکومتها می توانند انجام دهند.

۳۵۳- در عصر جهانی شدن، حکومت ملی دیگر معنایی ندارد و تلاش برای حفظ هویت بومی بیهوده و بلکه خود ضرری بسیار پرهزینه است.

۳۵۴- در عصر جهانی شدن، دین و معنویتی هم جز عرفان حق قابل قبول انسان نیست و بلکه خود عذابی فوق عذاب است. زیرا در عصر برون افکنی فزاینده چگونه می توان دربهای وجود را مسدود نمود که موجب خفقان و انفجار و جنون و جنایت است.

۳۵۵- در چنین وضعی تکلیف حکومتهای دینی پرواضح است که با چه بن بست ها و بحرانهائی مضاعف روبرو می شوند و چه انفجارات غیر قابل پیش بینی و کنترلی در جامعه رخ می دهد از نوع آنچه که امروزه شاهدیم و این آغاز کار است.

۳۵۶- تاریخ جوامع بشری از جنبه دینی یا سراسر کفر و شقاوت بوده و یا نفاق و شرک و ریا و اکراه در دین. و آخرالزمان پایان شرک و نفاق است تا بشر در آزادی کامل، یا کفر مطلق و یا دین خالص را برگزینند که هر فرد یا حکومتی اگر بخواهد مانع این جدائی و خلوص و ممیزی گردد نابود می شود. زیرا دین خدا آنقدر که از شرک و نفاق لطمه دیده از کفر ندیده است. و اصلاً راز استمرار تاریخی کفر همان نفاق است. زیرا کفر در مواقع انهدامش در لباس دین می رود تا باقی بماند و ریشه دین را بزند.

۳۵۷- تنها ارزش دینی حکومتهای دینی در آخرالزمان اینست که لایه ها و انگیزه های پنهان و نا خودآگاه کفر را از اعماق نفوس بشری در لباس دین به میدان می کشاند و سپس خلع لباس ساخته و گردن می زند. و این بمعنای برون

افکنی ذات کفر از نفس انسان است در آخرالزمان که امری برحق می باشد و از ویژگی قیامتهای آخرالزمانی است که: «قیامت آنروزی است که نهان اندرون انسان عیان می شود...». این نیز از اسرار رندانه دین و احکام شرع است که اعماق کفر را می شکافد و به برون می کشاند و این همان تزکیه و تطهیر جبری نفس است در آخرالزمان از برای عامه مردمان که فاقد نور معرفت و عرفان نفس هستند.

۳۵۸- کفر آدمی به خودی خود این جسارت را ندارد که مفتخرانه به میدان ظهور و بروز آید الا در لباس توجیهات دینی. و حکومتهای دینی در آخرالزمان اساساً ناخواسته و نادانسته در خدمت این کار کبیر قرار می گیرند و در جوامع شدیداً مذهبی آخرالزمان کفر را تسریع می کنند.

۳۵۹- حکومتهای دینی در آخرالزمان عمر کوتاه و شدیدی دارند و اگر صادقانه عمل کنند ریشه های کفر پنهان و ناخودآگاه نفوس بشری را به برون می کشند و لذا شرک و نفاق را در مرحله ای به اوج ظهور و بروز می رسانند و ریشه کن می سازند. و این خدمتی عظیم به دین و بشریت در تاریخ است که در خدمت ظهور ناجی موعود می باشد.

۳۶۰- این حقیقت بزرگ را باید عمیقاً درک نمود که دین داری و تقوا در انسانهای فاقد معرفت موجب تعمیق کفر و انکار و شقاوت و فسق و جهل در لایه های پنهان نفس می شود و در آن دفن می گردد. و لذا جوامعی که از مدنیت و مذهب کهن و طولانی مدتی برخوردارند دچار نفاق بالقوه بسیار شدید و عمیق تری هم هستند که این کفر نهان و نفاق ناخودآگاه در آخرالزمان بصورت فورانهای هولناک برون افکنی می شود و این حق قیامتهای این دوران است که اگر حکومتها آنرا درنیابند از ساماندهی این بحرانها عاجز شده و شیرازه امور از دستشان می رود و چه بسا خود نیز فرومی پاشند.

۳۶۱- بنابراین حکومت های دینی در آخرالزمان بیش از اندازه دچار بحران و بدنامی و ملامت کشی هستند که اگر رهبرانش فاقد معرفت و عرفان آخرالزمانی باشند از اداره و مهار امور درمانده شده و فروپاشی حکومت اجتناب ناپذیر می گردد.

۳۶۲- بنابراین حکومت های دینی در این دوران باید بدانند که چه بار مضاعفی را حمل می کنند و بایستی همچون قابله ای عمل کنند که تاریخ را از بطن جامعه برون افکنی می سازد. و این وضع حمل و قابلگی و زایمان برای جوامعی که از قدمت مدنی و معنوی و دینی بیشتری برخوردارند بمراتب شاقه تر و انفجاری تر است و اگر حاکمان براستی حکیمانی قابل نباشند در این وضع حمل از میان می روند و جامعه نیز فرومی پاشد.

۳۶۳- هر چیزی دارای حقی است و حق حکومتهای دینی در این دوران به مانند تزریق کردن گاز در چاههای نفتی به قصد استخراج نفت است. این حکومتها هم شریعت را در اعماق نفوس جامعه تزریق می کنند و کفرهائی سرکوب شده و فسیل گشته و مدفون تاریخ و اعصار را به برون می کشند. این آن کاری است که می کنند علیرغم میل و آگاهی خویش.

۳۶۴- و اینست که شاهدیم دموکراسی در کشورهای فاقد مدنیت و مذهب کهن و تاریخی، آسانتر و آرامتر عمل می کند و بحرانهای خفیف تری پدید می آورد و موفق تر می نماید مثل دموکراسی آمریکایی!

۳۶۵- پس واضح است که چرا دموکراسی در قومی مثل ایران که از کهن ترین تاریخ تمدن و فرهنگ و مذهب برخوردار است تا این حد چالش زا و بحران آفرین و انفجاری عمل می کند. همچنین اقوام سامی و هند و چین!

۳۶۶- انسان برون افکنی شده آخرالزمان که تمامیت نفس خود را به یاری تکنولوژی استفراغ کرده است و از میان تهی و هیچ و پوچ شده است مثل عارفی است که کل سیر و سلوک عرفانی و تزکیه و تطهیر و تسبیح نفس خود را در قلمرو لا اله به کمال رسانیده است و بر آستانه الا الله ایستاده است ولی فرقش با یک عارف اینست که این آستانه برای او پرتگاه سقوط و نابودی ابدی است. و این آستانه ظهور ناجی موعود است. و حکومتها بایستی با درک این حقیقت تاریخی به رهبری و مدیریت جوامع بپردازند و اگر فاقد این معرفت و حکمت باشند در این بحران هیچی و پوچی و برون افکنی ها و انفجارات نفوس، فرو می پاشند و جامعه را نیز به هرج و مرج و آنارشیزم کامل می کشانند. و بدون یاری گرفتن از عارفان و حکیمان مدرن آخرالزمانی قادر به رهبری و اداره جامعه نخواهند بود.

۳۶۷- اگر سقراط و افلاطون، حکیمان را لایق حکومت می دانستند و جامعه سالم و عادل را بدون رهبری حکیمان ممکن نمی دانستند امروزه آن نظریه دو صد چندان برحق تر می نماید زیرا تاریخ بشری به آخر و آخرت خود بسیار

نزدیک شده است و لذا مفر و جایگزین هایش روز به روز کمتر می شود و با تمامیت خویشتن خویش روبرو می گردد و این آستانه حکمت و عرفان و علم باطن است که جز از حکیمان و عارفان بالله برنمی آید.

۳۶۸- حکمت، علم حکومت است. همانطور که خداوند حضرت سلیمان را حکمت اعطا نمود و سپس او را حکومت بر انس و جن بخشید. و حکمت یعنی علم بر حکم وجودی افراد و اقشار و گروههای بشری. و دانستن احکام وجودی انسانها مستلزم شناخت مقام وجودی آنهاست و این همان معرفت نفس است زیرا هر که خود را شناخت دیگران را هم شناخت. پس می بینیم که حکمت جدای از عرفان نیست و بلکه یکی از ارکان آنست.

۳۶۹- وقتی حاکم نداند که مردم کیستند و چیستند و چرا چنین هستند چگونه می تواند حکمی را که در هر امری به آنان تعلق می گیرد بداند. و این جدای شریعت است.

۳۷۰- یعنی حکمت علم القاء و اجرای احکام شریعت درباره هر فرد و گروه و طبقه ای از جامعه است زیرا شریعت هم دارای درجات است و آنکه حکمت نداند علم درجات را نمی داند. پس برای حاکم بودن فقیه بودن کافی نیست. حاکم باید حکیم باشد. هر چند که تازه در تعریف قرآنی، فقیه لزوماً کسی نیست که اطلاعات و اخبار فقهی را خوانده باشد زیرا فقه علم قلبی است و نه ظنّی و اکتسابی!

۳۷۱- افلاطون در کتاب «جمهوری» می گوید که حکیم باید حاکم باشد ولی متأسفانه هیچ حکیمی حاضر نیست که حکومت را تقبل کند زیرا می داند که مردم عادل نیستند و لذا حکم او را پذیرا نخواهند شد. حکومت پنج ساله علی ع مصداق این سخن است.

۳۷۲- البته منظور افلاطون از حکیم و حکمت همان فیلسوف و فلسفه است ولی منظور ما چنین نیست زیرا حکمت نور است نه سواد. فلسفه، اخبار حکمت است همانطور که شریعت اخبار نبوت است نه خود نبوت.

۳۷۳- حکومت حکیم همان حکومت امام زمان است و آن وقتی محقق می شود که مردم آماده پذیرش عدل شده باشند یعنی به خود بازگشته و بر خود وارد شده و در خود قرار گرفته باشند. و این امر جبری در آخرالزمان بواسطه برون افکنی نفس به یاری تکنولوژی و دموکراسی مهیا می شود همانطور که گفته شد.

۳۷۴- پس حکومت های آخرالزمانی بایستی واقعه قیامهای ملل و اقوام را که همان برون افکنی نفس بواسطه دموکراسی و آزادی است رهبری و مدیریت کنند تا ضایعات و تلفات را به حداقل برسانند.

۳۷۵- ارنست یونگر فیلسوف آلمانی درباره طوفانها و بحرانهای نیهیلیستی آخرالزمان می گوید که در این واقعه جز عاشقان نابود می شوند. و این سخن به حق و حکیمانه و عارفانه است. البته منظور از عشقی که آدمی را از مهلکه آخرالزمان نجات می دهد بی تردید عشق جنسی نیست که خود این عشق جنسی از مهلک ترین مهلکه های آخرالزمان است بلکه عشق عرفانی به پیر و مراد معنوی است که مشابه همین معنا را جامعه شناس شهیر روس یعنی سوروکین تحت عنوان عشق دو جانبه یا آماتالوژی به مثابه آخرین تئوری جامعه شناسی نجات مطرح می کند که از فروپاشی سوسیالیزم سر برمی آورد که البته ایشان این نظریه را به اعتراف خودش از عرفان اسلامی اخذ نموده است.

۳۷۶- نظریه سوروکین نه تنها یک نظریه عرفانی و بلکه قرآنی هم هست که خداوند مؤمنان را اولیای یکدیگر قرار داده است. و رابطه بین مؤمنان حقیقی یک رابطه عرفانی از نوع عشق و ارادت است. و این هسته های اجتماعی در آخرالزمان هستند که جامعه و تمدن بشری را به ارث می برند که از قضا بی تردید از مستضعفترین مردمان هم هستند و قرآن کریم این جماعت را خلفا و وارثین خود بر روی زمین خوانده است. و از جمله وظایف حیاتی و مبرم حکومت های آخرالزمانی احیاء و حمایت این تجمعات است و بلکه بایستی این تجمعات عرفانی را که تنها هسته های عدالت اجتماعی در جامعه محسوب می شوند در مدیریت کلان جامعه بکار گیرد خاصه اگر حکومت دینی و اسلامی باشند.

۳۷۷- نظریه سوروکین و ارنست یونگر که هیچ کدامشان به اسم مسلمان نیستند نظریاتی کاملاً اسلامی و قرآنی است و این واقعه آن کلام مشهور رسول اکرم را تصدیق می کند که: «زین پس فقط رهروان معرفت نفس هستند که به حقایق دین من می رسند و هدایت می شوند.» یعنی اسلام حقیقی در آخرالزمان، اسمی و تاریخی و موروثی و مدرسه ای نیست بلکه عرفانی است. و حکومتهای دینی و اسلامی بایستی این نوع اسلام و دین را ترویج و حمایت کنند و تبدیل به حکمت حکومتی سازند اگر می خواهند بمانند و نامی نیکو از خود برجای گذارند.

۳۷۸- دعوی دموکراسی دینی در آخرالزمان امر خطیر و کبیری است و لذا بدون معرفت و حکمت آخرالزمانی دین محکوم به اشد ابطال و فروپاشی خواهد بود. و ضرورت پیدایش آن قبل از ورود به عرصه ظهور ناجی موعود خاصه برای جوامعی که دارای تاریخ کهن دینی هستند حتمی است.

۳۷۹- در عصر ما همه امور و انگیزه ها و افعال و برون افکنی ها بدلیل شدت ماهیت، تعبیر به عشق می شوند حتی جنایات. و این بدلیل احاطه روح شتاب تکنولوژی در روان بشر مدرن است.

۳۸۰- یکی از مهمترین علل افسارگسیختگی هیجانات اجتماعی در همه عرصه ها هجوم بی حساب و کتاب انواع تکنولوژیها در حیات افراد و گروههاست که گاه به صورت انقلابات خودنمایی می کند در حالیکه براستی انقلاب نیست بلکه یک هیجان و شورش کور است مثل نقش اینترنت در انقلابات اخیر جهان اسلام.

۳۸۱- امروزه بخش عمده ای از بحرانهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در جامعه خود ما نیز حاصل هجوم مدیریت نشده تکنولوژی ارتباطات در جوامع روستایی و شهرهای کوچک است که گاه همچون فاجعه ای غیر قابل علاج خودنمایی می کند مثل حضور ناگهانی تلفن همراه در دست همه گروههای سنی در شهر و روستا. همین مسئله به تنهایی علت العلل بخش عمده ای از مفاسد و بحرانهای اجتماعی و اخلاقی است که گاه هستی یک حاکمیت را به چالش می کشد.

۳۸۲- در آخرالزمان، تکنولوژی از اراده و عقل و مصالح بشری سبقت گرفته است و براستی سرنوشت بشر معاصر را به سمت ناکجا آبادی رقم می زند که هلاکتش حتمی می نماید. و یکی از وظایف حکومتها در این عصر مدیریت شتاب تکنولوژی در جامعه و کنترل آنست که در جامعه ما این مدیریت و کنترل به کلی از اراده حکومت خارج شده است که بخش عمده ای از بحرانها حاصل همین تکنولوژی زدگی دولتمردان و اندیشه حاکم بر حکومت است که تعبیر به پیشرفت می شود و در رأس آن تکنولوژی ارتباطات قرار دارد.

۳۸۳- در جامعه و حکومتی که اراده تکنولوژی بر اراده حاکمان و عقل عامه مردم سبقت جوید بایستی شاهد تباهی و هلاکت و شکست همه برنامه هائی بود که درستی اش حتمی می نمود. و این بزرگترین فاجعه حاکم بر جهان سوم است که در جامعه ما بحرانی ترین وضع را به خود گرفته است و علت العلل عمده مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی است.

۳۸۴- مسئله اینست که اینترنت و تلفن همراه و ماهواره اساساً حامل اخبار و اطلاعات نیستند بلکه القاء کننده وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین هستند و بیهوده نیست که شاهد حاکمیت فزاینده رمال و جن گیر در همه گروههای اجتماعی تا خود دولت می باشیم و این معضله البته یک جنون جهانی است. ولی کشورهای جهان سوم بیشترین قربانی را می دهند زیرا بناگاه دچار شوک و سکته روانی می شوند. گوئی که پیش بینی فرزانگانی چون کارل چاپک، هدایت، آل احمد و شریعتی بوقوع پیوسته است.

۳۸۵- سرنوشت بشر مدرن را نه فلاسفه و جامعه شناسان و ایدئولوگها و دولتمردان و اقتصاد دانها و حتی نه صاحبان صنایع و بانکداران و نه ارتش ها و سازمانهای اطلاعاتی بلکه مهندسین و دانشمندان خرده پا رقم می زنند، تکنسین ها! یعنی آنانکه با بازیهای فنی خود شبانه روز مشغول اختراع اسباب های جدیدی هستند که حتی این اختراعات نیز از اراده و قاعده بازی آنها خارج است و آنها خود بازیچه این بازی هستند. سرنوشت آخرالزمانی بشر بواسطه بازیهای کورکورانه تکنولوژیکی رقم می خورد. بشر بازیچه اسباب بازیهای خود شده است! «آنچه که در نزد کافران است علم نیست بلکه اسباب بازی ای است که بواسطه آن رسوا و هلاک می شوند.» قرآن - گوئی این آیه فقط برای امروز نازل شده است.

۳۸۶- پس تکلیف و ماهیت حکومتها در این آخرین بازی تاریخ و آخر بازی چیست بخصوص که حکومت دینی و اسلامی باشد؟ آیا در اینجا تمامیت دین هم به بازی گرفته نمی شود؟ که در اینصورت این آخرین بازی با دین منجر به خونین ترین هلاکتها و نابودی خواهد شد که بقول علی ع «هر جنگی اولش بازی بود.» بخصوص که این بازی شیطانی بخواهد لباس دین بر تن کند و به نام دین انسان را به مسلخ تکنولوژی بکشاند!

۳۸۷- حکومتهای مدرن کاری جز مدیریت تکنولوژی ندارند که نهایتاً خودشان تحت مدیریت تکنولوژی درمی آیند که مدیریتی عنان گسیخته و بیرحم است که در اوج شقاوت و جنون انسانها را مفتخرانه نابود می کند زیرا چه کسی جرأت می کند به حضرت تکنولوژی به چشم تردید بنگرد!

۳۸۸- برخورد و رابطه و فهم انسان مدرن درباره دموکراسی که آشکارا مذهب کفر است از نوع همان برخورد تاریخی بشر با مذهب توحیدی می باشد یعنی مشرکانه و منافقانه است. زیرا اگر دموکراسی صادقانه و خالصانه طبق تعریفش محقق شود و کفر خالص واقع گردد آستانه توبه ای نصوح و ایمانی عظیم است که به قول مولوی: کافر نشده حدیث ایمان چه کنی! در این معنا بمان!

۳۸۹- حکام جور و منادیان ظلم هستند که مانع کفر خالص و دین خالص می باشند زیرا ظلم جز بر شرک ممکن نمی شود: شرک بین کفر و دین! در این باب به کتاب «توحیدعملی» از اینجانب رجوع نمایید.

۳۹۰- هرگز به اتکاء بر کفر و بی دینی بی ریا نمی توان ظلم کرد زیرا ظلم بمعنای به ظلمت و گمراهی انداختن است. اینست که مارکس مذهب را افیون مردم و جوهره ظلم می داند زیرا جز مذهب شرک ندیده و درکی از دین خالص نداشته است و مذهب حاکم بر عامه مردمان هم جز شرک نبوده است.

۳۹۱- بنابراین تکنولوژیزم و دموکراسی کامل ریشه هر ظلمی را برمی کند یعنی شرک را برمی اندازد. و باید دانست که فساد غیر ظلم است. همانطور که خداوند می فرماید که همه گناهان غیرمشرکانه (فاقد ظلم) را با توبه ای یکجا عفو می کند.

۳۹۲- مهمترین حق و رسالت تاریخی حکومتهای دینی اینست که در سیطره آن شرک به اشد قدرت یعنی نفاق رسیده و نفاق هم در غایتش رخ نموده و کفرش آشکار می گردد و جامعه به دو قطب کاملاً مجزای کفر آشکار و دین خالص تقسیم می شود که البته اکثریتش کفر است. و این اساس برقراری دموکراسی کامل است که نوبت حکومت آشکار کفر است که این حاکمیت به سرعت در درون خود فرو می پاشد و پیروانش را به توبه ای نصوح می رساند و این سرآغاز پیدایش حکومت دین خالص یا ظهور ناجی موعود است. و این خلاصه حکمت حکومت است.

۳۹۳- اینک بهتر می توان به ماهیت سلطنت های سنتی غیر مشروط (و نه مشروطه) که دورانش به سر رسیده پی برد. نظامهای سلطنتی مستبد که آشکارا به زور شمشیر و قدرت فیزیکی بر قومی مسلط می شدند به زبان قرآنی نظامهای ظالم و گمراه کننده ای نبودند زیرا به زور سرنیزه نمی توان به نفس کسی راه یافت و او را فریب داد، حداکثر می توان مال یا جانش را گرفت و نه اینکه گمراه ساخت. اینان مستکبرین و طاغوت هستند. که فقط طبقه مستکبر و قلدر و زورگوی جامعه را جذب نموده و به خدمت خود می گرفتند و مابقی مردم هم به اینها باج می دادند. ولی دل نمی دادند. و چه بسا برخی از این حاکمان خونخوار که به قدرت خونریزی به حاکمیت می رسیدند بتدریج تحت تأثیر فرهنگ مردم رام و مسلمان می شدند که بهترین این نمونه مغولها هستند که در دوران حاکمیت آنها معنویت و عرفان به اوج شکوفائی تاریخی خود رسید و برخی از شاهان مغول را هم به جرگه خود آورد.

۳۹۴- اصولاً حاکمان کافرکیش و قلدر و خونخواری که از دین و معنویت و رحمت و اخلاق مبرا بودند همواره در سراسر جهان موجب شکوفایی ایمان و عرفان در مردم بوده اند و این بیانگر حقیقتی حیرت آور و قابل تأمل است. یعنی حاکمیت کفر خالص و بی ریا بر مردم موجب طلوع ایمان خالص در مردم بوده است که همان عرفان است. در حقیقت عرفان اسلامی و خاصه ایرانی را بایستی مدیون حاکمیت خونخواران مغول دانست. زیرا این نوع حاکمان دنیا را بر سر مردم خراب می کردند و مردم به توفیق اجباری رهسپار حیات اخروی و هستی عرفانی می شدند زیرا جز خودشان پناهگاهی نمی یافتند و لذا در خویشتن می خزیدند و در آنجا با خداوند روبرو می شدند. آیا این ظلم است؟

۳۹۵- همانطور که در قرآن کریم می خوانیم هر گاه که قهر و غضب و بلایای الهی بر مردم نازل می شوند خداوند را خالصانه می خوانند. پس بایستی حکومت شاهان قهار و جبار و خونخوار را مظهر نزول قهر و غضب خداوند دانست.

۳۹۶- به لحاظ تاریخی به گواه اکثر مورخین و محققین جهان، وقوع تهاجم مغولان بر بخش عمده ای از جهان متمدن آنروز، موجب تحولی عظیم و شکوفایی خارق العاده ای در اکثر ملل تحت غارت آنان گردید که تا اعماق اروپا ادامه یافت و قرون وسطای اروپا را هم به پایان رساند. و بنیاد حکومتهای دینی منافق را هم از جهان اسلام برکند از جمله سلاجقه و بنی عباس.

۳۹۷- حاکمان خونریز و بیرحم تاریخ نقش سرنوشت سازی در تکامل معنوی و مادی جوامع بشری داشته اند و براستی در حکم حجامت گر بشریت بوده اند که جوامع بشری را از غلظت خون مرگباری که دچارش بودند نجات دادند و موجب پیدایش خون تازه ای در کالبد بشر گشتند همچون اسکندر مقدونی، مغولها و هیتلر!

۳۹۸- مغولها شر ظلم تاریخی بنی عباس و حکومتهای مزدورش را از سر مسلمانان کم کردند. هیتلر هم استعمار غرب را در هم شکست که در قبال آن دهها مستعمره در سراسر جهان استقلال یافت که اکثرشان کشورهای اسلامی بودند. و اما اسکندر مقدونی دهها حکومت فاسد را از روی زمین برکند از جمله حکومت هخامنشی در عصر داریوش سوم را که به همه ارزش ها و حکمت های پدرانش پشت کرده و مردی مفسد و ستمگر شده بود و ناموس ایرانیان را چپاول می کرد.

۳۹۹- در حقیقت می توان گفت که حاکمان کافرکیش و خونریز به اراده الهی جهت برچیدن حاکمیت ها و تمدنهای منافق بر سر کار می آیند و پس از انجام رسالت خود می روند مثل اسکندر و هیتلر.

۴۰۰ - همانطور که امروزه شاهد سیطره جهان کفر غربی بر جهان منافق خاصه مسلمانان هستیم. همانطور که در قرآن کریم در سوره روم می خوانیم که غلبه و پیروزی روم بر جهان اسلام به نفع مؤمنان است زیرا موجب نابودی حاکمان منافق است زیرا مؤمنان دشمنی شقی تر از منافقان ندارند.

۴۰۱- پس بیهوده نیست که حاکمیت کافران بی ریا و خونریز موجب شکوفائی دین خالص و عرفان می شود. به یاد آوریم که چه عارفانی همچون حلاج در دستگاه نفاق عباسی مصلوب و مثله شدند. ولی عصر حاکمیت مغول وحشی بجز آن دوره نخستین تهاجم، بهشت عارفان بود و مردم از بهترین نوع آزادی عقیده و بیان برخوردار شده بودند که همانندش قبل و بعد از آن تکرار نشد.

۴۰۲- حتی باید گفت که شیعیان بقای تاریخی خود را مدیون مغول هستند که دستگاه سلاجقه و بنی عباس را ریشه کن ساختند زیرا سلجوقیان تحت نام اسلام مشغول قتل عام شیعه بود و بنی عباس هم که رسالتی جز براندازی نسل علویان نداشتند.

۴۰۳- می دانیم که در عصر جدید به قدرت روح دموکراسی بود که بنیاد نظامهای سلطنتی از روی زمین برچیده شد. و دموکراسی آشکارا همان کفر انتخابی و اختیار علنی بولهوسی و لامذهبی است. پس کفر اختیاری ریشه کفر اجباری را برکند. یعنی اختیار بود که جبر را برانداخت. پس آنچه که از کفر و ایمان برتر و اساسی تر است جبر و اختیار است. زیرا آنچه که از دین نیز برتر و حق تر است اختیار انسان است زیرا انسان تنها حیوان مختار در جهان است و بدلیل اختیارش مشمول دین گردیده است و اصلاً دین عین اختیار است همانطور که خود فرموده: لا اکراه فی الدین!

۴۰۴- به همین دلیل است که اگر دموکراسی بطور کامل و صادقانه محقق گردد بستر پیدایش دین خالص و عرفان حق است. همانطور که امروزه شاهدیم که در کشورهای نسبتاً دموکرات تر که از دین بعنوان حربه حکومت بهره نمی گیرند یا کمتر بهره می گیرند معنویت و ایمان و دین خالص تر و عرفان انسانی تر پیدا شده است. مثل آلمان و فرانسه و آمریکا و کانادا. و لذا شاهدیم که مثلاً مولوی و حافظ در این کشورها خوانندگان بیشتر و جدی تری دارند تا در جهان اسلام و ایران خودمان. هرچند که خود این قدرتها هم دچار نفاق خاص خود هستند نفاقی بنام حقوق بشر. زیرا اکثر مفاد حقوق بشر همان اصول و ارزشهای دینی و اخلاقی هستند و این ابرقدرتها تحت عنوان دفاع از حقوق بشر به تجاوز در حقوق ملل و بلکه کشورگشائی و قتل عام دست می زنند. و قتل عام فرقه عرفانی داوودی در آمریکا را در همین سه دهه پیش به یاد آوریم!

۴۰۵- اینجانب در آلمان و آمریکا به عینه شاهد افراد و گروههایی بغایت مؤمن و پاک و متقی و عارف بودم که مشابه آنرا در کشورهای اسلامی بندرت می توان یافت.

۴۰۶- همانطور که طبق کلام خداوند هرگز کافری با مؤمن و ناپاکی با پاک ازدواج نمی کند (نمی کند و نه اینکه نباید بکند) زیرا این خداست که از جنس نفس هر کسی برایش همسری قرار می دهد. هرگز بر فرد یا قومی مؤمن، حکومت کافر و ظالمی حکم نخواهد راند.

۴۰۷- همانطور که مخلصین اولیای مؤمنین هستند کافران هم اولیای منافقانند و منافقان هم اولیای مشرکانند. این مصداق آن سخن علی ع است که: «هر قومی مستحق حکومتی است که بر آن حکم می راند.» و این حکمت دیگری از حکومت است که در بیان دیگری از قرآن کریم تصدیق می شود که: «خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر اینکه نفوسشان را تغییر دهند.»

۴۰۸- و نفوس مردم تغییر نمی کند مگر اینکه قلبش منقلب شود یعنی انقلابی شود و این از هنر و قدرت روحی مردان خدا و عارفان بالله و عاشقان حقیقت است که روح مسیحائی خود را در مردم می دمند و قلوبشان را زنده می کنند و قلبی می شوند و انقلابی.

۴۰۹- در قرآن کریم می خوانیم که: اگر یکی دلش به دین خدا زنده شود گوئی کل مردم زنده شده اند. این کلام خدا دال بر یک قاعده جامعه شناسی حیرت آور است و آن اینکه اگر شاهد یک گروه یا جامعه مرده و تهی از وجدان و معرفت هستیم بدان معناست که در آن حتی یک انسان زنده دل به دین حق وجود ندارد و اگر هم دارد پشت به مردم و از آنان در قهر است به امر خدا.

۴۱۰- رهبران و امامان حقیقی مردمان همین عارفان زنده دل هستند که درب رحمت و نور وجود خود را به سوی مردم گشوده اند. این معنای امامت است.

۴۱۱- اگر محمد ص توانست در مدتی کمتر از ربع قرن از شقی ترین و وحشی ترین و کافرترین قوم روی زمین بزرگترین و مؤمن ترین و عاقل ترین تمدن جهان را پدید آورد بقدرت عشق خود به مردم بود که توانست از سنگدلترین مردمان روی زمین عارفترین و عاشق ترین انسانها را خلق کند و در آفرینش جدید خویش از بردگان بیسوادی انسانهای کاملی بیافریند. اینهمه از قدرت دل محمد ص بود. زیرا به قول قرآن کریم همه انسانها از نفس واحدی هستند و بلکه کل کائنات از نفس واحده آفریده شده است و اینست که در ظهور ناجی موعود نه تنها کل بشریت بلکه کل طبیعت به جوش و خروش می آید و همه نعماتش را به بشر ارزانی می کند و جنات نعیم بر زمین استقرار می یابد که همان جامعه امام زمانی است.

۴۱۲- خداوند در قرآن کریم می فرماید که اگر می خواست هر آن کل بشریت مؤمنان مخلص می بودند. پس ارزش در امر انتخاب و اختیار است که آنهم برخاسته از معرفت است. یعنی اگر قومی براستی عدالت را اراده کند محقق می شود. «اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند» یعنی خداوند مرید اراده انسان است. و این یعنی «بخواهید تا اجابت کنم».

۴۱۳- بازهم متذکر می شوم که طبق کلام الهی و تجربه شخصی و مشاهداتم در مردمان، انسان چیزی جز خواستن نیست. انسان توانستن نیست بلکه خواستن است. و خواستن همان شدن است. «اراده نمی کنید الا اینکه خدا اراده می کند». پس انسان صاحب قدرت کن فیکون است. و این قدرت همانطور که در فرد است در جمع هم حضور دارد و بلکه در جمع حضورش هزار چندان است. زیرا قدرت اراده دو نفر دو برابر نیست بلکه خدا برابر است و این ادعائی شعاری نیست زیرا وقتی مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود. و یا خود در کتابش می فرماید «چون سه نفر همدل و همراز شوند چهارمی خداست» این همان معنای خدا برابر بودن قدرت جمع است. و چون خدا حاضر شود هر امر مطلقی ممکن می گردد یعنی امر کن فیکون به فعل می آید. این معنا را بدان و در آن بمان تا شاید باورت شود. که همو می فرماید «خداوند منت نهاد و قلوب مؤمنان را بهم مربوط ساخت که اگر کل دنیا و بلکه دو برابر کل قوای دنیوی بشریت روی زمین را هزینه این کار می کردید نمی توانستید دو دل را بهم مربوط سازید.» پس وقتی دو دل متحد شد کل قوای روی زمین هم حریف آن نمی شود پس می تواند حریف کل جهان شود. این کلام خداست پس باور کن تا از این خفت و ذلت و هیچی و نیستی نجات یابی و هست گردی. و اینست معنای حزب الله که: «براستی که حزب خدا در هر امر پیروز است.» و اینست راه نجات آخرالزمانی برای مؤمنان! این همان عشق عرفانی و یا به قول سوروکین آماتولوژی است که اساس جامعه شناسی عرفانی و حاکمیت عرفانی است. این ایدئولوژی مدینه فاضله امام زمانی است.

۴۱۴- این یک بدعت هم نیست این همان واقعه ای است که در روز غدیر خم بنا نهاده شد یعنی در روزی که خداوند نعمتش را بر بشریت کامل کرد و بدین وسیله بود که نبوت را هم ختم نمود. پس اگر مسلمان و خاصه شیعه هستی این معنا را باور کن که در غیر این صورت هرچه که باشی مسلمان محمدی و شیعه علوی نیستی و شاید هم به قول قرآن از جمله مسلمانان یهودی هستی یعنی مسلمان ربا خوار! مسلمانی که جبراً هم بایستی در سیطره جهانی صهیونیزم جان بکند همانطور که میکند. این را فهم نما و در این فهم آنقدر بمان تا جان رهی!

۴۱۵- می دانیم که در غدیر خم رسول خدا مؤمنان را دو به دو برادر ایمانی - عرفانی یکدیگر ساخت و آنان را در دین و دنیا وصی و وارث هم ساخت و بدین طریق بنیاد وراثت نژادی و نژادپرستی را برکند و وراثت نزادی را بنا کرد که این نطفه های مدینه فاضله آخرالزمان بود. این نخستین هسته های تمدن امامیه و جامعه عرفانی است و حکومت واحد جهانی امام زمان و حاکمیت حزب الله!

۴۱۶- علاوه بر همه این آیات و بینات و معارف و حکمت های یقین بار، خود این جانب در دوره ای از این برکت و لطف عظیم الهی برخوردار بوده و یک چنین رابطه و جامعه کوچکی را به تمام و کمال درک و تجربه کردم و جنات نعیم را به عینه دیده و تجربیده ام. و خدای واحد را شاهد بر صدق این ادعایم قرار می دهم. پس این سخنان تئوری و نظریه پردازی و فلسفه بافی و آرمانشهرسازی نیست.

۴۱۷- اگر نان و آزادی به تساوی تقسیم شود آنگاه جامعه بشری تبدیل به جامعه مورچگان شده است و هیچ انسانی این را نمی خواهد ولی همه نادانسته آنرا شعار می دهند و حتی برایش کشته می شوند پس براستی بزرگترین مشکل انسان در هزاره سوم میلادی هنوز هم نداشتن تعریفی بدیهی از آزادی و برابری است. این همان معمای سقراطی است که معتقد بود که بزرگترین مشکل انسان اینست که حرف دهان خود را نمی فهمد و واژگان را طوطی وار تقلید می کند.

۴۱۸- به یک لحاظ می توان همه جنگهای بین افراد و گروهها و ملل و دول روی زمین را یک نبرد هرمنوتیکی بر سر معنای واژه ها دانست. از این لحاظ هم می توان تنها حلال این مشکل را یک حکیم سقراط وار دانست.

۴۱۹- حکومتها بایستی حکمت دان و حکیم باشند هم به لحاظ عدالت و هم معرفت بر مفاهیم.

۴۲۰- این نیز یک حقیقت بزرگ دیگر است که اگر حکومتها دست از سر ملتها بردارند ملتها بسیار آسانتر و آسوده تر و قانونمندتر و منظم تر زیست می کنند. درست به همین دلیل است هرچه که قوانین بیشتر و دقیق تر می شوند بی قانونی و هرج و مرج هم بیشتر می شود. زیرا معنای این قوانین و کاربردشان را حتی خود حقوقدانها هم بدرستی نمی دانند و حقوق دانها از یک لحاظ وظیفه تفسیر هرمنوتیکی الفاظ قانونی را دارند و اینست که این حرفه تبدیل به پلیدترین حرفه ها شده است زیرا اکثرشان چنین علمی را ندارند.

۴۲۱- یکی از وظایف ضمنی قوانین تقسیم مساوی آزادی بین مردم است. ولی آیا این ممکن است؟ زیرا آزادی امری کمی نیست که قابل تقسیم باشد و علاوه بر این هر انسانی فطرتاً کل آزادی را برای خود می خواهد و این یکی دیگر از علل مالیخولیای دموکراسی است.

۴۲۲- آزادی را فقط یک قانون است که می تواند به گونه ای بین آحاد مردم تقسیم کند که کل آزادی به یکایک مردم برسد و آن قانون تقواست. پس مشکل جامعه بی تقوا را هیچ قانون و حکومتی نمی تواند حل کند.

۴۲۳- آزادیخواهانی که به زندان می رسند در واقع به حق مطلوب خود یعنی آزادی رسیده اند که حاصل تقوای اجباری حاکم بر زندان است. و همچنین به عدالت وجودی رسیده اند زیرا از هرچه غیر رهیده و به خود رسیده و به جبر در خود آرمیده اند. این اجر آزادیخواهی آنهاست که متأسفانه حقش را درنمی یابند و کفران نعمت می کنند و لذا پس از آزادی از زندان اکثراً مبدل به دیوهای ستمگر و آگاهی می شوند که خصم قسم خورده آزادی و عدالت هستند و آماده برای رسیدن به قدرت و حکومت می باشند.

۴۲۴- ظالمترین اندیشه ها آنست که تغییر و اصلاح و سعادت را فقط در تغییر حکومت می داند و این اندیشه حاکم بر همه فلسفه های سیاسی و انقلابی عصر جدید است و لذا شاهد ظلمی فراگیر و فزاینده در همه عرصه های حیات بشری هستیم. و این ظهور کفر و ظلم و جهل کامل و آشکار است که تبدیل به فرهنگی جهانی و عامه شده است: تغییر بواسطه زور! و این همان فلسفه فاشیزم است که مولد تروریزم می باشد که تا اعماق فرهنگ و تربیت خانواده ها رسوخ کرده است و هسته مرکزی دموکراسی ها را تشکیل می دهد و لذا شاهد پیدایش دموکراسی های فاشیستی در سراسر جهان هستیم: فاشیزم دموکراتیک!

۴۲۵- اولین دموکراسی و حکومت پارلمانی در تاریخ حدود ۲۵ قرن پیش در آتن باستان در کشور یونان پدید آمد که بدلیل مرگ پادشاه و فقدان ولیعهد و وصی به توفیق اجباری رخ نمود و مهمترین اقدام این دموکراسی محاکمه و قتل سقراط حکیم بود به اتهام دشمنی با منافع مردم و حاکمیت ملی و فریب و تحریک جوانان و زیر پا نهادن سنن کهن و اعتقادات دینی یونانیان یعنی پرستش اساطیر و خدایان.

۴۲۶- خود سقراط زمانی از اعضای پارلمان آتن بود و رئیس شورای حکومتی هم از شاگردان و دوستان سابق سقراط بود و لذا سقراط را می شناختند. آیا این مردم بودند که سقراط را محاکمه کردند؟ همان اشراف آتن بودند که تحت عنوان دفاع از سنن و مقدسات مردم، سقراط را که شاهد و ناظر بر اعمال و ماهیات اعضای شورا بود محاکمه

کردند و از سر راه خود برداشتند تا بهتر بتوانند به مقاصد خود برسند. این یک نمونه همه جائی از ماهیت و عملکرد دموکراسی ها در جهان مدرن است که به اسم دفاع از حقوق مردم، حامیان و خادمان مخلص مردم را از میان می برند زیرا سقراط یک حکیم و طبیب و مشاور مسائل و دردهای مردم بود که کلاس و مطب خود را بر سر هر کوچه و بازاری برقرار می کرد و بی مزد و منت به مردم خدمت می نمود. دموکرات حقیقی سقراط بود و لذا می بایستی از میان می رفت تا دموکراسی کذائی پارلمان آتن به کارش ادامه دهد.

۴۲۷- همواره پوپولیزم (عوام زدگی) حربه ای قدرتمند در دست دموکراسی های منافقانه برای حفظ ماهیت سلطنتی خویش است. یعنی استفاده از جهل و جنون مردم بر علیه حقوق و منافع راستین مردم که بر زبان حکیمان و مؤمنان حقیقی جاری می شود.

۴۲۸- پوپولیزم صورت بیرونی سلطنت های پس پرده دموکراسی هاست. امروزه بسیاری از رؤسای جمهوری در سراسر جهان آشکارا شعبان بی مخ های جامعه خویش هستند که البته در ریزه خوری بر سفره های سلاطین بی تاج فربه شده اند مثل بوش و ریگان.

۴۲۹- آیا براستی چرا نخبگان مستقل فکری جامعه هرگز وارد حاکمیت های دموکراتیک نمی شوند. مگر نه اینست که رهبری جامعه قبل از هر چیزی نیازمند افکار و عقول بزرگ و کلان است. آیا مردم ذاتاً دشمن نخبگان فکري و معنوی خویش هستند؟ این همان نتیجه نظارتها و فیلترهای پس پرده حاکمیت است که هرگز امکان ورود افکار و افراد جدید را به قلمرو حاکمیت موجود نمی دهد و اصولاً مردم خارج از حاکمیت را نامحرم و خائن می داند. و لذا حاکمیت بسرعت در درون خود می گندد و بناگاه مفاسدش به برون سرریز می شود که البته آنچه که به برون می ریزد چیز بس اندک و حقیر است و اینست که در هر دوره ای یک واترگیت هم رخ می نماید که چه بسا به مثابه سوپاپ اطمینان هم باشد و به محک زدن آخرین وضعیت جامعه و شناسایی رقبای پنهان.

۴۳۰- این شعبان بی مخ های دموکرات رسالتی جز این ندارند که مفاسد و رسوائی های سرریز شده را گردن گیرند و مزدشان را بگیرند و بروند.

۴۳۱- در دوران قدیم کسی که اراده به قدرت می نمود کافی بود که خود شمشیرزن قهاری باشد و تعدادی گردنکش را بسیج و اجیر نماید. ولی در عصر دموکراسی کسی که میل به قدرت می یابد بایستی همه سلسله مراتب تبهکاری و خودفروشی و جنایت و خیانت و پلیدی و ریاکاری و بی رحمی را طی کند و چون به مسند قدرت رسید یک دیو مجسم است که لبخند عشق به مردم بر لب دارد و یک هنرپیشه کامل شده است. دیوی که نقش فرشته نجات را بازی می کند.

۴۳۲- انسانی که به لحاظ وجودی عادل نشده باشد و بخواهد نقش عادل آنهم عادل ناجی مردم را بازی کند طبعاً بایستی در نزد شیطان تعلیم ببیند و خلیفه شیطان شود. اینست داستان دموکراسی در جوامعی که استحقاق آنرا نیافته اند. که حداقل استحقاق دموکراسی راستین، ایمان فطری و قلبی است که بایستی لااقل در دولتمردانش موجود باشد.

۴۳۳- همه مقامات و شعائر وجودی انسان اگر بر حقشان قرار نگیرند حاصلی کاملاً معکوس به بار می آورند. مثل اقامه صلوة که اگر موجب تقرب الی الله نشود موجب دوری از خدا و اتصال به ابلیس می گردد (حضرت رسول ص) – عدل هم که در رأس همه مقامات و شعائر وجودی انسان قرار دارد همطراز صلوة است و بلکه صلوة جهادی برای رسیدن به فردیت و استقرار در خویشتن است پس روش رسیدن به عدالت است و اگر محمد ص کاملترین فرد عالم وجود است بدلیل کمال صلوة بود که به لقاءالله رسید. همانطور که ابن ملجم هم بواسطه نماز ابلیسی بود که توانست امامش را بکشد زیرا خلیفه ابلیس شده بود و ظلم مجسم.

۴۳۴- و دموکراسی هم از همین مقوله است یعنی اگر به عدالت نرسد به اشد ظلم می انجامد همچون دموکراسی نخستین در آتن یا دموکراسی سقیفه که آن یکی سقراط حکیم را کشت و این یکی مظهر فطرت الله فاطمه اطهر س را. که آن بنای دموکراسی غربی بود و این هم بنای «دموکراسی اسلامی».

۴۳۵- دموکراسی محمدی همان بود که در غدیر خم و در آخرین سال رسالت پیامبر بنا گردید به رهبری علی ع. و این بدان معناست که عدالتی بدون امام ممکن نیست. و این حقیقت که عدالت حقیقی نه بر برابری که بر برادری ممکن می شود همانطور که مؤمنان دو به دو باهم پیوند برادری در دین و دنیا منعقد نمودند و وارث یکدیگر در دو جهان شدند و بنیاد وراثت نژادی را برکندند.

۴۳۶- به عنوان مسلمان شیعه باید بدانیم که ذات دموکراسی و عدالت اسلامی حتی علی ع و محمد ص هم نیستند بلکه کوثر کبریایی ذات نزادی حق یعنی فاطمه زهراست که دین محمد را از وراثت نژاد برکند و ملحق به وراثت نزادی نمود و لذا کوثر جاودانه دین خدا شد. و همو نخستین قربانی و شهید دموکراسی ضد دموکراسی در سقیفه شد. این راز را بدان و در آن جاودانه بمان اگر مسلمان شیعه ای!

۴۳۷- عدالت ناب حق از وجود فاطمه زهرا جاری شد. یعنی بانی دموکراسی و تمدن اسلامی یک زن است. و از وجود یک زن است که نخستین تمدن عدل الهی که مظهر غایت عشق اوست پدید می آید و بزودی از پس پرده غیب آشکار می شود، آنهم از میان ظالمترین و شقی ترین و نژادپرست ترین و مردسالارترین اقوام بشری که در آن دختران زنده بگور می شدند و زنان حتی از چهارپایان هم پست تر بودند و معاوضه می شدند. و بیهوده نیست که خداوند اعراب را کافرترین و منافقترین اقوام بشری خوانده است و باز بیهوده نیست که طبق روایات معتبر، هیچ یک از وزرای دولت عدل مهدی، عرب نیستند. و این روایت را ابن عربی سنی مذهب (به لحاظ نژادی) هم تصدیق کرده و بارها در فتوحاتش متذکر شده و تفسیر نموده است.

۴۳۸- عدالت الهی در اتصال قلبی و وحدت وجودی بین مؤمنان رخ می نماید که قدر و ارزش وجودی این رابطه و واقعه از دو برابر کل جهان هستی هم برتر است به قول خود خداوند خالق هستی که فرمود: خداوند بر شما مؤمنان منت نهاد و قلوبتان را بهم مربوط ساخت که اگر کل جهان و بلکه دو برابر آنرا هم صرف چنین کاری می کردید نمی توانستید آنرا ممکن سازید. این آیه خبر از واقعه غدیر خم می دهد و ارزش رابطه بین مرید و مراد یعنی ارادت و عشق عرفانی که اساس و بستر عدالت است. این معنا را به دقت و عمق بخوان و در آن بمان جاودان ای مسلمان!

۴۳۹- هزاران سال ظلم و تجاوز و تبعیض و شقاوت و شهوت بارگی و حماقت مردان در حق زنان بالاخره صبر خداوند را بسر آورد و مظلومیت زنان را در وجود فاطمه زهرا جبران نمود و زن را وارث وجود مرد ساخت زیرا عدالت همان موجودیت جاوید است. فاطمه وارث همه نبوتها و لذا باعث همه امامتهاست. و اینست معنای عرفانی «امّ ابیها» (مادرِ پدر) پس اگر فهم کردی که «مادرِ پدر» یعنی چه، اسلام و دین آخرالزمان و امامت و عدالت را فهم کرده ای. و بنگر زن - ذلیلی مردان آخرالزمان را که به قصاص هزاران سال ذلت زن بدست مرد است. و این به برکت عدل اسلامی در تاریخ است.

۴۴۰- پس عدالت محصول رابطه قلبی بین مؤمنان است یعنی حاصل عشق عرفانی است. این را بدان!

۴۴۱- یعنی انسان فقط در عشق عرفانی است که خودش می شود. این عشق به عکس عشق جنسی موجب بی خودی و مالیخولیا و مسخ نمی شود یا سائر عشق های دنیوی!

۴۴۲- زمانی عدالت برقرار می شود که هر فردی در رابطه با دیگران از خود بگذرد و دیگران را بر حق خودش ترجیح دهد. و این حاصل عشق عرفانی است.

۴۴۳- تلاش برای برابر سازی خود با دیگران هرگز منجر به عدالت نمی شود زیرا اصلاً چنین امری ممکن نیست به لحاظ وجودی. تا چه رسد به اینکه هر کسی بخواهد خود را برتر و بهتر از دیگران بداند.

۴۴۴- تلاش برای برابر سازی خود با دیگران عین خودکشی است درست مثل عاقبت شوروی سابق!

۴۴۵- آنگاه که انسان بخواهد حق دیگران را بر خود ترجیح دهد تازه با دیگران برادرمی شود و نه برابر.

۴۴۶- به طور مثال بنگرید به زناشویی هایی که بر اساس برابری بنا شده است چه دیوانه خانه ای است که عاقبت هر دو همدیگر را نابود می کنند و می روند.

۴۴۷- پس واضح است آنانکه دین اسلام را دین مرد سالاری و مظلومیت زن می خوانند یا احمقانی ذاتی اند و یا اراذلی ذاتی. و بهرحال اگر به پس پرده رابطه شان به زن نظری افکنیم خواهیم دید که چه ستمگرانی در حق زن هستند و براستی هنوز در دوره جاهلیت زندگی می کنند.

۴۴۸- اگر اسلام تنها دینی صاحب مکتب اجرائی عدالت محور است بدین دلیل است که رابطه زن و مرد را براستی زیر و رو کرده است. زیرا تنها مکتبی است که برای زن حق انتخاب همسر و حق خواستگاری قرار داده است و نیز

حق طلاق. و برای زن بخاطر کار منزل و بارداری و بچه داری و همسر داری حقوق و مزد معین کرده است و به زن حق استقلال اقتصادی و کار تجاری داده و در آمدش را هم بخودش محول نموده است. و نیز بدلیل حجابی که برای زن قائل شده عملاً به او امکان فعالیت و حیات اجتماعی داده است زیرا حجاب برای حضور در جامعه است و نه ماندن در خانه. و نیز به زن حق تعلیم و تعلم داده است و نخستین زنان دانشمند و فقیه در صدر اسلام تربیت شدند. و بلکه طلب علم برای زن همچون مرد واجب شده است. و نیز به زن حق مشارکت در جهاد با دشمن را اعطا نموده است. و نیز حق سخن رانی در مجامع عمومی. و همه این حقوق در همان صدر اسلام به وقوع پیوست و حجت گردید آنهم در ضد زن ترین قوم بشری. و این ذات عدالت اجتماعی می باشد.

۴۴۹- ظلم بمعنای تلاش برای به ظلمت افکندن و گمراه کردن دیگران است. هرچند که نهایتاً انسان ظالم به دامی که برای دیگران افکنده خواهد افتاد. بهرحال رایج ترین روش گمراه سازی دیگران همان چیزی است که ام الفساد نامیده می شود یعنی دروغگویی! همانطور که هر دروغگوئی نهایتاً به دروغ خودش مبتلا می شود آنگاه که دروغ خود را باور کرد. و این یکی از مکرهای الهی در حق مکاران است که دروغشان را به خودشان می باوراند. «مکر مکنید که خدا هم با شما مکر می کند و خدا برترین مکاران است». «و هرگز از مکر خدا ایمن مباشید» قرآن –

۴۵۰- و می دانیم که یکی از رایج ترین ظلم های حاکمان دروغ به مردمان است که البته دروغ مصلحتی نامیده می شود که این دروغ مصلحتی در نظامهای دموکراتیک بصورت ایدئولوژیک و سیستماتیک عمل می کند که خود همین امر کذائی بودن معنای مردم سالاری را عیان می کند زیرا اگر حکومت مردم بر مردم است پس در این میان چه توجیهی برای دروغ گفتن وجود دارد مگر آدمی می تواند به خودش دروغ بگوید الا اینکه خودش نباشد. این دروغ ایدئولوژیک در کارگاه نظارت فیلتري شکل می گیرد که پناهگاه سلاطین بی تاج در پس پرده حاکمیت دموکراتیک است. این ایدئولوژی دروغ در قلمروئی شکل می گیرد که دربهایش همواره بر مردم بسته است الا اینکه با انقلابات خونین گشوده شود. و رسالت اصلی این نظارت فیلتري همانا بسته نگاه داشتن این دربها به روی مردم است.

۴۵۱- پس ایدئولوژی ظلم دموکراتیک و دموکراسی های ظالم همان دروغ مصلحتی است که یکی از محصولات نظارت فیلتري می باشد که صواب و مصلحت این نظارت و دروغ در اینست که سلاطین پس پرده همواره پنهان می مانند و منافع و غارتگریهایشان فقط پس از انقلابات آشکار می شود که گاه حتی در انقلابات هم رسوخ نموده و امکان افشای این اسرار را نمی دهند.

۴۵۲- این فقط دروغ و ریا نیست که تبدیل به مصلحت و بلکه عین حقیقت می شود و بلکه ظلم است که نهادینه و عرف شده و گاه عین شرع می نماید و از مستحبات می گردد و درست مثل جریان مشروع و مستحب ساختن رباخواری در بازار است.

۴۵۳- اینست که شاهد پیدایش مافیاهای بین المللی هستیم که ریشه در دموکراسی های بزرگ دارند. امروزه دموکراسی ساختار حاکمیت های بزرگ مافیائی در جهان است که گاه رهبران دموکرات کشورها را هم عزل و نصب می کند همانطور که درباره گروه بیلدربرگ و کمیسیون سه جانبه نشان دادیم. و به یاد آوریم که نخستین دموکراتهای تاریخ جدید جهان، بانیان تشکیلات فراماسونی بودند که مفاد حقوق بشر را همانها تدوین نموده و در سراسر جهان تبلیغ کردند و همانا نخستین تشکیلات سازمان ملل را پدید آوردند که برابری و جهان وطنی در رأس شعارهایشان قرار داشت.

۴۵۴- دروغگوئی در هر مذهب و آئینی قابل توجیه باشد در اسلام مطلقا محلی از اعراب ندارد زیرا در قرآن کریم هیچ صفت زشتی همچون دروغگوئی طرد و لعن نشده است. «فویل للمکذبین» آیه ای است که دهها بار در قرآن تکرار شده است و وای بر کسی که خداوند به او بگوید وای برتو! وای بر دروغگویان! و حدیثی از حضرت رسول اکرم می فرماید که: مؤمن هر گناهی را ممکن است که مرتکب شود الا دروغگوئی! یعنی دروغگوئی از اهل ایمان بدور است و ایمان را زایل می سازد. و ایمان آن قدرت قلبی و الهی است که روح فرد را در وجودش مستقر و مقیم و ایمن می سازد و او را به مقام فردیت و توحید می رساند که اساس عدالت است. لذا دروغگوئی موجب از خود بیگانگی شده و فرد را ظالم می سازد و ظلم پذیر!

۴۵۵- پس برای ظالم بودن، دروغگو بودن کافی است! و بزرگترین ویژگی انتخابات دموکراتیک، دروغگویی است.

۴۵۶- و اما آدمی به چه منظور و اندیشه ای دروغ می گوید؟ برای اینکه خودش را زیبا و برحق جلوه دهد. که چه شود؟ که حاکم و مسلط باشد و از او تبعیت کنند و بتواند اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و دیگران را تحت سلطه خود گیرد. پس به قصد ظلم دروغ می گوید! پس دروغ فرهنگ ظلم است!

۴۵۷- پس در جامعه ای که دروغ و ریا غوغا می کند و تبدیل به عرف و مصلحت (شرع) شده است دموکراسی ابزار ظلم اندر ظلم است. یعنی ظلم مردم به حساب مردم به مسئولیت مردم و به رأی مردم! در چنین جوامعی دروغ هرچه بزرگتر باشد به قدرت نزدیکتر است.

۴۵۸- پس صدق، فرهنگ عدالت است و ایمان ضمانت اجرائی عدالت است.

۴۵۹- پس دموکراسی در جوامعی که مبتلا به نفاق هستند به شقی ترین ابزار ظلم و سرکوب بدل می شود و در جوامعی که پیرو کفر آشکارند صورت بیرونی مقبولتری می یابد. مقایسه کنید دموکراسی غربی را با دموکراسی حاکم بر جهان اسلام. مقایسه کنید قذافی و صدام را با بوش و اوباما!

۴۶۰- در دموکراسی های کافرانه اساساً زور حکومت می کند ولی در دموکراسی های منافقانه زور توأم با تزویر و دروغ حکم می راند که ظلمی کامل و همه جانبه است یعنی ظلم اقتصادی بهمراه ظلم فرهنگی و عقیدتی واخلاقی می باشد. و ظلم فرهنگی و عقیدتی بمراتب مهلکتر و شیطانی تر از ظلم اقتصادی است زیرا اندیشه و روان و وجدان را تباه می سازد. و اینست که فرهنگ مردم غرب را اسلامی تر از فرهنگ جهان اسلام می یابیم.

۴۶۱- آیا اصولاً مگر حکومت ها طبق تعریف و ادعا چه وظایفی دارند؟ خدمت به مردم در جهت زندگانی سالمتر، باعزت تر، اخلاقی تر و رشد یابنده تر. ولی مردم یک واژه توخالی است که از آن در قلمرو دموکراسی ها در تبلیغات سوء استفاده کلانی می شود. مردم واقعی خانواده ها هستند که هسته های تشکیل دهنده جامعه و مدنیت می باشند، پس هدف خدمت به خانواده هاست که هسته مرکزی آن رابطه زناشویی است. پس سلامت و احیای زندگی و رابطه زناشوئی بایستی در محور اهداف و برنامه های حکومت ها باشد. ولی آیا براستی چنین است؟ در کدامیک از این دموکراسی ها حتی دموکراسی های دینی وزارت خانه ای تحت عنوان خانواده یا ازدواج و زناشوئی وجود دارد؟ وزارت آب و برق، تلفن، صنایع، کشاورزی، ورزش، بهداشت و درمان و... گوئی حکومت ها بر سر کار آمده اند تا به صنعت و برق و تلفن و تکنولوژی خدمت کنند نه آدمها. گوئی هدف فقط بالا بردن آمار است: آمار تولید برق و کالا و مدرک تحصیلی و کارخانجات و غیره! در کدامیک از این حکومتهای مردمی برای حل وفصل دهها معما و عذاب زندگی خانواده ها برنامه ای وجود دارد و فکری اندیشیده می شود؟ اینها مأمور خدمت به اشیاء هستند نه انسانها! البته اشیائی که تولید پول می کنند و پولهایی که به حساب بانکی این عاشقان مردم شبانه روز سرازیر است.

۴۶۲- حقیقت هم اینست که بندرت آدم عاقلی دموکراسی را به معنای حاکمیت مردم بر مردم باور می کند زیرا اصلاً باور این ادعا که کسی عاشق خدمت به مردم باشد و به حکومت برسد تا مردمان را خوشبخت نماید مسئله و توقعی خارج از عقل است و لذا اصلاً کسی به این مسئله نمی اندیشد که بخواهد باور کند یا نکند!

۴۶۳- دموکراسی را طبق تعریف و ادعا فقط کسانی احتمالاً باور دارند که در آن حکومت می کنند و آنهم بدلیل دروغهای مستمری است که به مردم می گویند و تأتری که بلاوقفه بازی می کنند و در نقش خود دچار احساس همذات پنداری با سناریو شده و دروغ خود را باور کرده اند. زیرا دموکراسی یک تأتر بی پایان و مستمر است. و بیهوده هم نیست که از آتن که منشأ اولیه تأتر بوده برخاسته است.

۴۶۴- دموکرات حقیقی محمد مصطفی بود که درب خانه اش شبانه روز به روی مردم باز بود و زن و شوهرها سراسیمه برای حل دعواهای خود به او رجوع می کردند. آنهم خانه ای که بیش از یک اطاق نداشت. آنهم مردمی که براستی از حیوانات وحشی تر و بی ادب تر بودند و برخي به قصد هرزگی به خانه اش وارد می شدند و لذا آیه ای نازل شد که: همسر رسول، مادر شماست!!

۴۶۵- تفسیر و درک ما مسلمانان از معضله عدالت و دموکراسی و مردم سالاری براستی شرم آور است خاصه شیعیان!

۴۶۶- نیمه شبی بود که زنی نیمه برهنه و سراسیمه بدون دق الباب کردن بر خانه رسول خدا وارد شد و عربده کشان گفت: ای محمد تو چه پیامبری هستی که اجازه می دهی شوهر من در رختخواب با من چنین و چنان کند...! پیامبر از

خواب برخاست و بدون اخم و ناراحتی به زن گفت که برود و با شوهرش بیاید. و آن شب تا صبح رسول خدا مشغول حل و فصل مشکل جنسی این زن و شوهر در رختخواب بود و اینگونه بود که دین اسلام بنا گردید و مردم سالاری پدید آمد.

۴۶۷- روزی یکی از اصحاب کبار و طراز اول پیامبر به نزدش آمد و در حالیکه از خشم بر رسول خدا می لرزید و خودش را مهار می کرد گفت: ای رسول خدا اگر همینگونه بخواهی به زنان رو بدهی عنقریب مردان عرب مجبورند که برای جماع با زنان خود از آنان رخصت بگیرند!!

۴۶۸- همانطور که جامعه و تمدن بشری بر خانواده استوار است شریعت انبیای الهی نیز بر حقوق خانواده بنا شده است همانطور که نبوت حضرت آدم نیز بر ماجرای رابطه اش با حوا آغاز گردید که برای احیای دوباره این رابطه از هم گسسته و خصمانه بود. پس حکومت مردمی و خاصه حکومت اسلامی هم اگر جز این باشد هرچه باشد مردمی و اسلامی نیست.

۴۶۹- رابطه بین حکومت و مردم آئینه رابطه بین مرد و زن در جامعه و اندرون خانواده هاست. همانطور که دولتمردان را رجال گویند که از ریشه «رجل» بمعنای مرد است و مردم را «ناس» می گویند که از ریشه نس و نساء بمعنای زن است. پس تا رابطه زن و شوهر بر عدالت استوار نشود رابطه دولت و ملت هم بر عدل نمی پاید.

۴۷۰- باید گفت که انبیای الهی و خاصه صاحبان رسالت و کتاب نخستین بانیان حکومت مردمی و حاکمیت عدالت بر روی زمین بوده اند و لذا شریعت و کتابهایشان نیز قوانین حکومت عدل و سعادت مردم است. و اگر حاکمیت ماندگاری پدید نیامد بدان دلیل بود که مردم طالب عدالت نبودند زیرا طالب فردیت نبودند و نمی خواستند از حیات و هستی توده ای و گله وار دست بکشند.

۴۷۱- هرگاه مردم تبدیل به افراد شدند طالب عدالت و حکومت شریعت شده اند.

۴۷۲- خداوند در قرآن کریم هیچ نسبت نژادی را بر حق نمی شمارد و لذا می فرماید «اگر در آنروز بگوئید که بواسطه پدر و مادر و فرزندان و عمو و عمه و دائی و همسر و... گمراه شدیم از شما پذیرفته نخواهد شد چون دروغ می گوئید و می دانید که دروغ می گوئید». و سپس نسبت های غیر نژادی را هم که بهانه و سبب گمراهی باشد، موجه نمی داند و لذا همسایگان و دوستان و معلمین و رهبران را به لیست مردم می افزاید و مردم را کامل می کند. در حقیقت در نزد خداوند ارزش های عاطفی - نژادی و به اصطلاح خلقی و گله وار هیچ اعتباری ندارد به بیان دیگر در قرآن کریم مکرراً شعار «همرنگ جماعت شدن» باطل گردیده است و نشانه ظلم خوانده می شود. یعنی ارزش و اصالت در نزد خدا فقط برخاسته از فردیت است و نه جمعیت گله وار و عددی! و آن جماعتی که خدا با آنست جماعت ایمانی و بر اساس بیعت عقیدتی است برای خدا. که آیاتش را در قرآن ذکر نمودیم.

۴۷۳- و جالب اینکه خداوند دیگران را بهانه و توجیه گمراهی خود ساختن را یک دروغ خودآگاهانه می خواند و این رازی عظیم است و دال بر این حقیقت است که آدمی در همه حال می داند که دارد به گمراهی می رود و لذا سعی می کند برای خود شریک جرم درست کند و اینست انگیزه مردم داری و آبروپرستی و خلق مداری و پوپولیزم و دموکراسی عددی. پس مشغول ظلم به دیگران است بطور آگاهانه. زیرا می خواهد گناه خود را به گردن دیگران اندازد و دیگران را شریک جرم خود سازد. یعنی ارزشهای دموکراسی عددی در نزد پیروانش یک دروغ خودآگاهانه و عمدی و دسیسه است و این یک ظلم آشکار و آگاهانه است: ظلم حسابی!

۴۷۴- در ماجرای گوساله سامری در قرآن شاهدیم که خداوند هارون برادر موسی را مؤاخذه می کند و توجیه دموکراتیک او را طرد می نماید که گفت: من هم با مردم در پرستش گوساله همراهی کردم تا تفرقه پدید نیاید و امت واحده موسی باقی بماند» یعنی در نزد خدا هیچ ارزش و اعتباری برای وحدت عددی و کمی مردم وجود ندارد و اگر آدمی در یک جامعه حتی یک نفر هم باشد بایستی به راهی رود که ایمانش حکم می کند. و لذا می فرماید: «حتی دو تا دو تا و یا یکی یکی دین خالص را برای خدا برپا دارید و حتی اگر فقط یک نفر هم باشید و همه مردمان جهان متحد بر علیه شما باشند و قوایشان دو برابر شود باز هم خدا برای شما کافی است و در راه خود استقامت ورزید و بدانید که بی اذن او کمترین آزاری بر شما وارد نخواهد شد».

۴۷۵- در جامعه شوروی سابق شرایط و امکانات بیرونی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و خانوادگی استقرار عدالت تا حدود زیادی مهیا گردید ولی درست آنگاه که قرار بود عدالت رخ نماید آن نظام از درون فروپاشید و متلاشی گردید. چرا؟

۴۷۶- آدمی برای هر حرکت و تلاش و جهادی در زندگی یک پشتوانه باطنی و انگیزه معنوی دارد. آیا برای چنان حرکت و جهاد عظیم و بغایت رنج آوری که جامعه کمونیستی شوروی متحمل شد چه انگیزه باطنی و روحی وجود داشت؟ پرولتاریا؟ ماتریالیزم دیالکتیک؟ جبر تاریخ؟ جامعه بی طبقه؟ همه اینها فلسفه و حرف و توجیهات بود. آدمی با فلسفه های بسیار زیباتر و عاشقانه تر و الهی تر هم حاضر نیست بخودی خود یک لیوان آب به دست تشنه ای بدهد که در حال موت است از فرط تشنگی! برای همین هم یکی از ایدئولوگهای مشهور کمونیزم به نام پولیتزر ادعائی بس مضحک نمود و گفت: ما کمونیست ها به لحاظ فلسفه ماتریالیست هستیم ولی به لحاظ اخلاق ایده آلیست هستیم. زیرا کمونیست ها شعار می دادند که «برای نجات آینده طبقه کارگر جهان جان خود را فدا کنید هرچند که نه آخرتی هست و نه حساب و کتاب و معادی در کار است و نه خدائی است». ولی با اینحال شاهد بودیم که بمدت حدود یک قرن صدها میلیون انسان بر اساس همین شعار مضحک و نامعقول و بی بنیاد به جوش و خروش آمدند و جانفشانی ها کردند و سرنوشت خود را منقلب ساختند که مشابه آن در تاریخ بشریت بی سابقه بود.

۴۷۷- کمونیزم مارکس، به معنای حقیقی کلمه، مذهب مردم پرستی و عشق به مردم فقیر و مظلوم در تاریخ بود و این عشق بود که صدها میلیون انسان را زنده کرد و تاریخ بشریت را به مدار دیگری انداخت و نه فلسفه تاریخ و ماتریالیزم دیالکتیک و فرمولهای کتاب کاپیتال. هیچیک از انقلابیون کمونیستی که جان خود را برای نجات خلق فدا کردند نه این کتابها را حتی دیده بودند و نه این فلسفه ها را فهمیده بودند. زیرا آنهایی که از طریق مطالعه این آثار مارکسیست شده بودند خود را فقط لایق رهبری خلق می دانستند و به رهبری رسیدند و هرگز خونی از دماغشان جاری نشد.

۴۷۸- مارکسیزم و مبلغین مارکسیستی انگشت را بر روی زخمهای کهنه وجدان الهی مردمان زجر کشیده و تحقیر شده تاریخ نهادند و مستمراً فشار دادند تا زخم تازه شد و خونش جاری گشت. زجر و خفت و ذلت و حقارت برای یک لقمه نان جهت زنده ماندن! و لذا زنده ماندن ارزش خودبخودی اش را از دست داد و عزت و شرف انسانی بر حیات حیوانی سبقت گرفت و لذا جانفشانی برای نجات از این ذلت، آسان شد. و این روح حاکم بر همه انقلابات عصر جدید است.

۴۷۹- و بدینگونه مارکسیزم در اخلاق ایده آلیستی خود پیروز شد ولی در فلسفه اش شکست خورد. و عجبا که اخلاق دینی از جانب یک انسان و مکتب غیر دینی و بلکه ضد دینی در دوران غوغای لامذهبی، احیاء گردید. این احیای دین بدست کافران است. یعنی چه؟ به همین دلیل مذهبی ترین و آنهم ارتدکس ترین ملل از این مکتب کافرانه پیروی کردند و لذا این مکتب در خود غرب و مهد کفر، هیچ اثری نکرد و انقلابی پدید نیاورد. این چه رازی است؟ این ظهور ایمان از بطن کفر خالص و بی ریا می باشد. یعنی کفر خالص در مردمان موجب جوشش و احیای ایمان و اخلاق دینی شد. این را بدان و در آن بمان!

۴۸۰- کمونیزم مارکس سر برآورده از اندیشه ها و تحقیقات عرفانی دوران جوانی مارکس است که غرق در اندیشه از خود بیگانگی انسان بود ولی متأسفانه در نیمه دوم عمرش از منابع و انگیزه های عرفانی مکاشفات خود بیگانه شد که این از اسرار و معماهای زندگی و شخصیت مارکس است. ولی بهرحال خود مارکس صادقانه زیست و مرد زیرا از گرسنگی مرد آنهم در قلب لندن و در اوج شهرت و نه در آفریقا! و این خود یکی از علل رسوخ اندیشه اش در جهان است: صدق!

۴۸۱- اگر کمونیزم شوروی به فلسفه عرفانی پیوند می خورد از نابودی نجات می یافت و علت عمر طولانی تر کمونیزم چین، بقایای عرفان بودائیستی در فرهنگ مردم چین است.

۴۸۲- در فرهنگ قرآنی، آنچه که قسط نامیده می شود تقریباً مترادف مساوات است و نه عدل. یعنی قسط و عدل دو معنای کاملاً جداگانه است که قسط می تواند به عدل منجر شود ولی عدل نیست بلکه یکی از تدارکات تحقق عدالت است. در حقیقت مي توان قسط را صورت بیروني عدل دانست!

۴۸۳- در قرآن کریم آشکارا برپا کنندگان قسط همردیف انبیای الهی هستند. پس از این منظر بهتر می توان رابطه کمونیزم را با اخلاق دینی دریافت. همچنین ارادت کمونیست ها را به فرهنگ و مکتب تشیع و علی ع درک نمود.

۴۸۴- مارکس نخستین متفکری در تاریخ جهان بود که کفر نفس خود را بصورت یک مذهب بر زبان آورد و تبدیل به یک مکتب آزادی بخش و مدینه فاضله نمود و بر جای دین خدا نشاند. این صدق او بود که بشریت را منقلب ساخت و به یک جهش تاریخی کشاند.

۴۸۵- به بیان دیگر مارکس کفرش را صادقانه بیان کرده و به خدمت ارزش های ذاتی دین درآورد که همان مبارزه با ستم اقتصادی و سلطه انسان بر انسان بود. و این واقعه نشان می دهد که تا چه حدی کفر صادقانه دارای هویت دینی و توحیدی است چرا که اصولاً صدق از احکام خدا برای انسان است و از معارف بنیادین خلقت جهان است.

۴۸۶- درست به همین دلیل است که ما معتقدیم دموکراسی و لیبرالیزم کافرانه و صادقانه هم بستر ظهور دین خالص است و دین خدا دشمنی بدتر از اندیشه ها و حکومت های مشرکانه و منافقانه ندارد همانطور که این معنا را به وفور در قرآن و روایات می یابیم.

۴۸۷- به بیان دیگر لا اکراه فی الدین، سرلوحه یک حاکمیت دینی است. این معنا را بدان تا بدانی که در نزد خدا، حقی برتر از مقام اختیار و آزادی انتخاب آدمی نیست. و این سرالاسرار وجود آدمی بعنوان اشرف مخلوقات و قطب عالم امکان و خلیفه خداست.

۴۸۸- به یاد آوریم در هرکجای تاریخ اسلام که یک جمع یا حاکمیت خودمختار شیعی پدید آمد آزادی عقیده (لا اکراه فی الدین) مردم سالاری واقعی و سوسیالیزم اقتصادی از ویژگیهای برجسته آن بوده است از حکومت کوتاه علی ع که از بودجه مسلمین کلیسا و کنیسه اهل کتاب را تعمیر می نمود تا جامعه علمی امام صادق که زکات شیعیان را بطور مساوی بین شاگردان مسلمان و یهود و هندو و یونانی و گبر تقسیم می کرد تا حکومتهای خودمختار قرامطه در یمن و بحرین و شام و شمال آفریقا تا حکومت چریکی حسن صباح جملگی دال بر این ادعا هستند که مربوط به بیش از هشت قرن پیش می باشد.

۴۸۹- ناصر خسرو در سفرنامه اش در گزارش بازدیدش از بحرین که دارای حکومت خودمختار امامیه بود (حدود قرن چهار هجری) می گوید که دارالحکومه در مسجد بود که به صورت شورائی اداره می شد و من هرگز ندانستم که رئیس حکومت نامش چیست. در این شورای حکومتی از سائر مذاهب هم حضور داشتند که رأی آن ها با مسلمین برابر بود و کسی هم حق نداشت از مذهب کسی سؤال کند. زنان دارای تجارت و تولید آزاد و مستقلی بودند و حق انتخاب شوهر داشتند. هر روز شام، مردمان درآمد خود را به مسجد می آوردند و تحویل شورا می دادند و سپس این درآمدها طبق لیستی که وجود داشت بین اهالی شهر تقسیم می شد. مسافرخانه ها به رایگان از مسافران پذیرایی می کردند و اطباء هم رایگان درمانگری می نمودند. و زنان بر منابر مساجد موعظه می کردند و مدرسه ویژه زنان وجود داشت و زنانی بودند که اجتهاد می کردند و...

۴۹۰- حال بنگرید که مورخین مشهور و به اصطلاح معتبر مغولی و عباسی درباره قرامطه چه نوشته اند: «اینان شریعت را باطل دانسته و شیطان را می پرستند ولی در هر کجا به لباس مذهب آن منطقه درمی آیند. با محارم خود زنا می کنند و زنانشان را به اشتراک نگاه می دارند و باج و خراج دادن به خلیفه را حرام می دانند و...». این سخنان رشید الدین فضل الله وزیر و مورخ دربار هلاکوخان است. مشابه چنین اتهامهایی را در تاریخ درباره مزدکیان و مانویان هم می خوانیم همانطور که درباره کمونیست های عصرمان از تبلیغات جهان سرمایه داری می شنویم.

۴۹۱- عدالت، خلق جدید پروردگار است که از ازدواج اسلام و ایران پا به عرصه وجود نهاد که در طول تاریخ همواره این کودک را در جنین سقط کرده اند و یا در کودکی حلقومش را دریده اند و یا در جوانی مغزش را خوراک ضحاک نموده اند و یا در کمال سرش را بریده و بر نیزه ساخته اند و اهل و عیالش را به اسیری برده اند. و یا انا الحق گویان، مثله شده و جسدش را سوزانده و به آب داده اند.

۴۹۲- به یاد آورید که چگونه ظلم در کل تاریخ بشری در لباس شریعت دست به جنایاتی زده که شیطان را شرمنده ساخته است. فقط یک قلم شصت هزار کودک مزدکی به فتوای موبدان زردتشتی دربار ساسانی سر بریده و یا زنده در آتش سوزانده شدند به جرم زندیقی گری. آیا می دانید زندیق چه کسی را می گفتند؟ کسی که اوستا را تفسیر می کرد. زندیق یعنی تفسیرگر کتاب مقدس! ولی براستی معلوم نبود که آیا این کودکان هم اوستا را تفسیر کرده بودند!

۴۹۳- مشابه همین کودک سوزانی را با همین اتهام در قرون وسطای اروپا به فتوای پاپ ها نظاره گریم. و مشابهش را در دوره حاکمیت بنی عباس و سلاجقه درباره شیعیان به اتهام قرمطی بودن! که قرمط بن حمدان رهبر گروهی از شیعیان بحرینی بود.

۴۹۴- و مشابه همین قتل عام زنان و کودکان را به همین اتهام در ویتنام بدست آمریکائیان و فرانسویان و به فتوای پاپ ها در تاریخ معاصر می بینیم.

۴۹۵- حکم سوزاندن دانته را هم به جرم زندیق و مانوی صادر کردند ولی دستشان به او نرسید. برونو فرانسوی را هم به همین جرم زنده سوزاندند به حکم دانشگاه سوربن. و همچنین ژاندارک را.

۴۹۶- خلاصه اینکه در هر کجای جهان که نشانی از عدالت دیده شده رنگ و بوی ایرانی و شیعی داشته است. به تحقیق معلوم شده که سوسیالیزم و کمونیزم اروپائی هم رگ و ریشه های مزدکی و مانوی و اسماعیلی و قرامطی و صباحی دارد. همانطور که نهضت های چریکی و عملیات استشهادی در دوران ما که صد البته از بنیادهای عقیدتی خود بیگانه و چه بسا بکلی منحرف گشته اند.

۴۹۷- سکولار شدن تدریجی بسیاری از معارف و حکمت های الهی و عرفانی در طول تاریخ مذاهب امری شامل کل دین خدا بوده است همانطور که حتی شعائر دینی و امور عبادی هم از محتوای معنوی و روحانی خود تهی و بیگانه گشته و تبدیل به عبادت ضد عبادت و شریعت ضد شریعت شده اند همانطور که عرفان ضد عرفان و عدالت ضد عدالت .

۴۹۸- خسرو گلسرخی کمونیست مشهور ایرانی که ماجرای محاکمه و دفاعیاتش موجب بیداری وجدان ایرانیان گردید و خدمت بزرگی به انقلاب اسلامی ایران نمود نمونه دیگری از خدمت حیرت آور کفر صادقانه به دین خالصانه است. این مرد بزرگ در دفاعیاتش گفت: من به پیروی از مولایم علی ع در این راه قرار گرفتم!

۴۹۹- مصطفی شعاعیان یکی از ایدئولوگهای کمونیزم انقلابی ایران که در جنگهای چریکی کشته شد نوشته است که «من عدالت ناب را از مطالعه آثار مارکس و لنین دریافتم ولی حقیقت آنرا در وجود علی ع دیدم و چون دوباره به این آثار بازگشتم دیدم که مارکس و لنین فقط بوئی از عدالت را یافته اند.» این حقیقت و نمونه های بسیار دیگری از این نوع نشان می دهد که منابع اصلی عدالت در سراسر تاریخ جهان در مکتب مانی و مزدک و محمد ص و علی ع قرار دارد.

۵۰۰- حکومت رسالتی جز احیاء و برقراری عدالت در جامعه ندارد که البته زمینه مادی آن قسط یعنی برابری حقوق آحاد مردم در قبال قانون است و اما بر این زمینه جز به نور حکمت و معرفت نتوان عدالت را مستقر ساخت.

۵۰۱- حکومت همان حاکمیت حکمت است. این حاکمیت یا بواسطه حکیمان و به نور مهر و رحمت الهی برقرار می شود و یا بواسطه جاهلان و به ظلمت قهر و غضب الهی. آن حکمت بهشتی و این حکمت دوزخی است. آن عدل رحمانی و این عدل ظلمانی است. بهر حال عدل خدا همواره حاکم است و هرگاه منقرض شود بساط عالم جمع می شود. این را بدان!

۵۰۲- و حکمت هم آن چیزی نیست که در مدارس فلسفه تحصیل می شود دموکراسی یونانی، سقراط حکیم را کشت و شاگرد ناخلفش یعنی افلاطون و سپس ارسطو را که فیلسوف بودند و نه حکیم به قدرت گماشت و ارسطو هم اسکندر را به بار آورد و بر جهان مستولی ساخت و این حکمت سوادی و ظلمانی و مدرسه ای بود که همه کتابخانه های جهان را سوزاند تا فقط کتابهای ارسطو باقی بماند و تعلیم داده شود. و چنین هم شد و لذا امروزه شاهد یک تمدن و حاکمیت ظلمانی ارسطوئی در سراسر جهان هستیم که همان تمدن غرب است. و این نیز دارای حکمتی بوده است و آن اینکه بشریت هنوز آماده و مستحق عدالت رحمانی خدا نیست و بایستی تحت سیطره عدالت ظلمانی لگدمال شود تا گل آدمی آماده خلق جدید گردد و بادش کاملاً خالی شود. این را نیز بدان!

۵۰۳- پس خوشا بحال کسی که خودش را زیر پاهای خود لگدمال کند تا بادهای عدم را از خود تخلیه نماید تا در خود عادل و موجود گردد به نور رحمت حق. و اینست خلق جدید و آفرینش عرفانی! و کل تاریخ بشر مهلت این خلقت نوین است به جبر تا به اختیار!

۵۰۴- حقیقت دیگر اینست که تاریخ تمدن و جوامع بشری و حکومتها برای این منظور پدید نیامده اند تا برپا کننده بهشت عدل و عشق و عرفان باشند بلکه برپا کننده دوزخ ظلم و فسق و جنون باشند. هر چند که در این دوزخ گهگاهی جزایری بهشتی هم پدید می آیند که بر محور وجود انسانهای عاشق و عارف است، بهشتی در دوزخ! و این مصداق گلستان وجود ابراهیم در میان آتش است. این عارفان عاشق هستند که بایستی این آتش را فرونشانند. و فرونشاننده آخرین و کاملترین عاشق هم ناجی موعود است که بالاخره در پایان تاریخ، برای مدتی بهشت نعیم را بر روی زمین برپا می کند و این آن موقعی است که بقول قرآن کریم از قلوب چو سنگ مردمان، نهرهای آب فوران می کند. و یا بقول مولانا در دل چون سنگ مردم آتشی است که چون فوران کند هفت دوزخ را فرو می نشاند.

۵۰۵- بنابراین در دوران غیبت آخرالزمان، توقع عدالت و رحمت و استقلال و امنیت و عزت و آزادی از حکومتها امری بیهوده و جاهلانه است. زیرا حکومتها خود نیز فاقد هر اراده ای هستند و مرید اراده جبرهای علمی و تکنولوژیکی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی حاکم بر جهان مدرن کفر می باشند و اگر بخواهند از این اراده شیطانی پیروی نکنند ساقط می شوند. و این سرنوشت محتوم همه انقلابات آزادی خواه و عدالت محور در عصر ماست. الا اینکه حکومتی با رهبری حکیمان و متکی بر ملتی که اکثریتش براستی مؤمن و عارف بر زمان باشد و بتواند رندانه با جهان کفر تعامل نماید.

۵۰۶- حکومت عده ای مؤمن بر ملتی که اکثریتش غیر مؤمن است بی تردید به استبداد و خفقان و سرکوب می انجامد و عاقبت به نفاق ملت و شقاق دولت رسیده و فرو می پاشد. یکی از درسهای حکومت پنج ساله علی ع همین است که نبایستی به رأی و بیعت کلامی مردم اعتماد نمود. و بیاد آوریم که نخستین کسانی که بر حکومت علی ع تیغ کشیدند از نخستین کسانی بودند که با وی بیعت کردند و عاقبت هم خود علی ع بدست یکی از مریدان قدیمی خود که زمانی رکابدار اسب او بود شهید شد. و به یاد آوریم که علی ع مستقیماً بواسطه مردم به قدرت رسید و نه بواسطه شورای سقیفه. و همین تجربه ثابت می کند که حاکمیت انتخاباتی حقیقی نیز دارای هیچ پشتوانه و اعتمادی نیست. یعنی به رأی مردم غیر مؤمن هرگز اطمینان نباید کرد. تجربه کوفیان در شکستن بیعت کتبی با امام حسین ع نیز حجت دیگری است. درست به همین دلیل امام صادق ع هم پس از انقراض بنی امیه حکومت را از دست ابومسلم خراسانی نپذیرفت و لاجرم ابومسلم به بنی عباس تحویل داد که همانها چند سال بعد ابومسلم را در کاخشان گردن زدند.

۵۰۷- بنابراین یک حاکمیت دینی با حاکمانی مخلص و عارف که حتی با رأی صد در صد مردم به قدرت رسیده باشد دوامی نخواهد داشت اگر شبانه روز مشغول تعلیم و تربیت عرفانی مردم نباشد و تمام هم و غم خود را بر عرفانی کردن نظام آموزش و پرورش و حوزه و دانشگاه قرار ندهد و اگر در عصر حاکمیت جهانی ماهواره ها و تبلیغات کفر، همواره از فرهنگ و استراتژیهای جهان، پیشی نگیرد و مردم را عارف بر زمان نسازد و ایمان و دین فطری مردم را شکوفا نکند.

۵۰۸- چه بسا انقلابی به هنگام پیروزیش دارای ملتی نود درصد مؤمن به ارزشهای انقلابند و یک نسل بعد به بن بست و فروپاشی می رسد زیرا نود درصد ملت کافر شده است. این نه فقط به دلیل بد عمل کردن دولتمردان که به دلیل پیشروی روز افزون سیطره کفر جهانی در آخرالزمان است که فقط هم مربوط به جنبه های تبلیغاتی نیست که بدلیل رشد و برون افکنی نفسانی کفر در آخرالزمان است و این امر رخ می نماید حتی اگر هیچ روزنه و رابطه ای بین این کشور با جهان کفر وجود نداشته باشد. این نکته را بدان تا بدانی که راه نجات، مبارزه فیزیکی با جهان کفر و قطع رابطه با جهان نیست بلکه تعلیم و تربیت عرفانی جهت احیای ایمان قلبی و دین فطری در مردم است و جز این اگر پنداری که راه نجاتی هست محکوم به نابودی محتوم هستی!

۵۰۹- چون حاکم مؤمن و عادلی بر قومی غیر مؤمن و ظالم فرمان براند خود نیز مجبور به ظلم می گردد و ظلم جامعه را نیز مضاعف و پیچیده تر و منافقانه می سازد.

۵۱۰- رابطه حکومت و مردم مثل رابطه ظاهر و باطن پدیده ای واحد است. پس هرگز حکومتی قادر به فریب مردمش در بلند مدت نخواهد بود و بلکه در کوتاه مدت هم نخواهد بود. و اینست که همواره حتی بهترین خدمات یک حکومت به مردمی که ظالمند بصورت وارونه جواب می دهد و لذا همچون تفی سربالا برای حکومت می شود و مردم هم بجای قدردانی به تکفیر حکومت خود می پردازند و اتفاقاً در یک جامعه ظالم و منافق بهترین خدمات و دینی ترین فعالیتها به زشت ترین نتایج می انجامد. و این عبرتی عظیم و حکمتی عجیب برای اهل معرفت است.

۵۱۱- همانطور که هیچ کس نمی تواند خود را در بلند مدت بفریبد هیچ حکومت دموکراتیک هم نمی تواند ملتش را بفریبد زیرا مظهر نفس واحده ملت است. همانطور که هیچ مردی نمی تواند زنش رافریب دهد و مگر اینکه زن خود بخواهد.

۵۱۲- در سراسر جهان شاهدیم که چگونه دولتمردان سیمائی قدیس و عاشق از خویشتن به مردم نمایش می دهند و نیز شاهدیم که چه بسا همین افراد بالاخره در مقابل چشم مردمان رسوا می شوند. رسوائی های فجیع کلینتون رئیس جمهور اسبق آمریکا را به یاد آورید که خود را مبدل به مقدس ترین رئیس جمهور آمریکا کرده بود هم از جنبه ایمان و هم آزادی خواهی. فضاحت های جنسی اش آنهم در کاخ سفید و سپس قتل عام چند صد زن و مرد و کودک آمریکائی به جرم ننوشیدن الکل و طرد همجنس گرائی و مفاسد اخلاقی.

۵۱۳- مردم بندرت از حکومتها توقع آب و نان دارند که اگر هم داشته باشند چندان جدی نیست و بخاطرش جانفشانی نمی کنند ولی جداً توقع آزادی دارند خاصه آزادی عقیده و بیان آن. و بر این مطالبه خود مصرند و جانفشانی می کنند و عجبا که این مسئله در حکومتهای دموکراتیک بمراتب شدیدتر است یعنی دموکراسی ها ظرفیت حق پذیری و آزادی و کثرت عقیده و آرای مردم را کمتر از سلطنتهای سنتی دارند و اصلاً زندانی عقیدتی و زندانی سخن یک پدیده عصر دموکراسی است. حال آنکه طبق تعریف، آزادی بیان از ارکان حیاتی دموکراسی می باشد. این تناقض عظیم به چه معنایی است؟ بدین معناست که یک دروغ عظیم در ذات دموکراسی نهفته است که این دروغ را خداوند در کتابش برملا ساخته است و آن اینست که: اکثریت مردمان در هر جامعه و عصری کذاب و ریاکار و کافر و جاهل و ظالم هستند. و دموکراسی هم حاکمیت همین اکثریت است. در حقیقت دموکراسی تقدیس کذب و کفر و جهل و جنون و فساد و ستم است. و وای به روزی که این دروغ عظیم و نفاق کبیر بخواهد با دین هم آمیخته شود و دعوی دین کند آشکارا!

۵۱۴- لا اکراه فی الدین یعنی آزادی عقیده، سنگ زیربنای فرهنگ دین خداست. پس اگر دموکراسی ها عرصه اشد خفقان و سرکوبی آزادی عقیده و بیان هستند امری طبیعی است زیرا دموکراسی تقدیس کفر است یعنی کفری که عین دین شده باشد پس باید هم دشمن دین و لذا دشمن آزادی عقیده و بیان باشد. الا آن حد از آزادی بیان به مثابه سوپاپ اطمینان و شناخت حکومت از لایه های پنهان جامعه جهت سرکوبی و مهار آن. این معنای حضور احزاب کمونیست در آمریکاست و یا احزاب نئوفاشیستی در آلمان و امثالهم.

۵۱۵- جانفشانی نسل جوان برای آزادی عقیده و بیان به معنای فطری بودن دین و زنده بودن آن در این نسل است و این بدان معناست که آزادی عقیده و بیان، شالوده دین فطری در بشر است و این بمعنای حق انتخاب و اختیار انسان است. همانطور که امر به معروف و نهی از منکر اساس نبوتها و نهضت پیامبران خدا در تاریخ بوده است. همانطور که حسین ع هم نهضت خود را برای احیای این امر معرفی کرده است یعنی احیای آزادی عقیده و بیان!

۵۱۶- برخی از علمای دینی ما بر این پندارند که عیب و ایراد دموکراسی های غربی اینست که دینی نیستند یعنی مأمور اجرای احکام دین خدا در جامعه نیستند. و این پنداری آشکارا خطاست زیرا قوانین اساسی همه این کشورها مطابق شریعتها و باورهای اخلاقی و دینی جامعه خودشان بوده است و قوانین ضد دینی و ضد اخلاقی بعدها بتدریج بصورت تبصره ها و یا قوانین مرحله ای و مقطعی وارد شده اند مثل آزادی همجنس گرائی و سقط جنین و غیره!

۵۱۷- عیب و ایراد دموکراسی غربی در غیر دینی بودن قوانین اساسی آن نیست بلکه در غیر دموکراتیک بودن آن در عرصه اجراست که مهمترین آن همان وجود نظارتها و کنترلها و تصفیه های پس پرده فیلتری است و عدم وجود آزادی عقیده و بیان بطور حقیقی! و میدانیم که این دو به مثابه دو پای اصلی دموکراسی در تعریف آنست که بکلی قطع شده است. پس باید گفت که اشکال دموکراسی غربی در دموکراتیک نبودن آنست.

۵۱۸- جرج اورول درباره ماهیت دموکراسی سخن طنزگونه و استعاره ای دارد که عین واقعیت است «همه با هم برابرند ولی برخی برابرترند» این برابری گوئی فقط شامل حال طبقه حاکم است که کل قدرت و ثروت و امکانات یک جامعه را بطور برابر با هم در پشت درهای بسته تقسیم می کنند و ته سفره این خوان یغما را در بیرون می تکانند تا مردمی هم که فقط در فقر و خودفروشی و دریوزگی برابرند بر سر آن سر و کله یکدیگر را بشکنند. پس آنها برابرتر از اینهایند. و هرگاه که برابری آنهایی که برابرترند بهم خورد جنگی در منطقه ای رخ می دهد و با غنایم آن، این نابرابری را جبران می کنند.

۵۱۹- در نظامهای دموکراتیک مردم عادی تلاش می کنند تا با طبقه حاکم برابر شوند و گوئی چنین امکانی هم وجود دارد و آن اینست که به طبقه برابرترها خدمت کنند و مردمی را که چشم برابری این طبقه را ندارند زیر پاهای خود له کنند. و آنهایی را هم که درباره ذات این برابری دموکراتیک تردید می کنند ادب نمایند و تحویل برابرترها دهند.

۵۲۰- بنابراین در چنین نظامی فقط کسانی می توانند با طبقه حاکم برابری کنند و وارد قلمرو برابری شوند و از مزایای دموکراسی برخوردار گردند که همه سلسله مراتب خودفروشی و تبهکاری و جنایت را طی کنند و از نردبان برابری بالا روند.

۵۲۱- در سلطنت های سنتی و موروثی هرگز این امکان وجود نداشت که طبقات و نژادهای دیگر بر قلمرو سلطنت وارد شوند ولی در سلطنت دموکراتیک چنین امکانی وجود دارد اینست کل معنای برابری دموکراتیک! منتهی اینکه برای رسیدن به این برابری چه بهائی باید پرداخت امر دیگریست! ولی در یک کلام باید گفت که برای رسیدن به مقام برابری دموکراتیک بایستی از وجود انسانی خویش خالصانه گذشت.

۵۲۲- پس دو نوع برابری داریم: برابری طبقه حاکم و برابری مردم محکوم که رأی می دهند و بین این دو برابری دریای خون و چرک و فساد حائل است. و کل دموکراسی یعنی تلاش برابرهای گرسنه جهت رسیدن به برابرهای شکم سیر. و برای رسیدن به این برابرترها بایستی در این دریا شنا کرد. این دریای ظلمانی بازار سیاه قدرت و مافیای ثروت است.

۵۲۳- و برای اینکه این دو برابری همواره وجود داشته باشد و برابرترها هم همواره برابر بمانند تا دموکراسی برقرار باشد همواره بایستی جنگی باشد. و لذا عصر دموکراسی عصر جنگ بلاوقفه و بی پایان است. و این جنگ سوم جهانی است که تا پایان تاریخ دموکراسی ادامه دارد و راز بقای دموکراسی است دموکراسی نمایش سجده دروغین ابلیس بر آدم است! این سرالاسرار دموکراسی است.

۵۲۴- از این منظر بهتر می توان فلسفه دو جنگ جهانی را درک کرد. این دو جنگ دو استارت عصر دموکراسی بودند یعنی عصر حکومت جهانی سلاطین بی تاج و تخت و نامرئی! عصر گردهمایی سلاطین جهان که دارای ذاتی نابرابر از کل بشریت هستند جهت سلطنت بر کل بشریتی که همه به برکت تکنولوژی هم شکل و همفکر و همدل و همدین و همدرد و هموطن دهکده جهانی هستند. و هرگاه که این برابرهای میلیاردی اراده کردند که دیگر برابر نباشند ناجی موعود ظهور خواهد کرد یعنی آن انسانی که فقط با خدایش برابر است.

۵۲۵- انسان عادل کسی است که با خدایش متعادل باشد یعنی بر جای همدیگر نشسته باشند. و اینست معنای عدالت وجودی! و این همان تعادل بین انسان و کل جهان هستی هم هست زیرا جهان هستی مظهر حضور خداست. پس انسان عادل همان انسان عارف است و عادل کامل هم عارف واصل است. و چنین انسانی می تواند جامعه را به عدالت برساند یعنی امام!

۵۲۶- و اما جامعه عادل چگونه جامعه ای است؟ جامعه ای که با امامش به تعادل رسیده و خلیفه یکدیگر شده باشند. و اینست که امام باید خاشع ترین و مستضعفترین فرد جامعه باشد تا کل جامعه را خلافت کند و بر جایش قرار گیرد. و این عشق و ارادت عرفانی است.

۵۲۷- مردم فقط در عشق و ارادت به کسی که بر جای الهی خود قرار گرفته می توانند بر جای خودشان بنشینند. همانطور که امام هم در عشق و فنای پروردگارش امکان استقرار در خود را یافته و عادل و کامل شده است. و این اساس حاکمیت عرفانی است.

۵۲۸- یعنی فرد یا جامعه ای که امام نداشته باشد بیقرار و از خود بیگانه و لذا ظالم و مظلوم است.

۵۲۹- فقط عاشقانند که عادلانند زیرا بر جای خویشتن قرار گرفته اند زیرا اهل دلند و دل عرش وجود و خانه خداست.

۵۳۰- همه مردمان عشق جنسی را تجربه کرده اند که تنها تجربه عادلانه زندگیشان بوده است ولی افسوس که عمرش بسیار کوتاه است و این همان عمر کوتاه حیات آدم - حوائی در بهشت غریزی است.

۵۳۱- و عشق جنسی، عشق جبری و کور است. و به همین دلیل عمرش کوتاه است زیرا طرفین قادر به رعایت حقوق آن نیستند بخصوص فرد معشوق که می خواهد از عشق عاشقش حربه سلطه بسازد و بر عاشق سوار شود و این پایان عدل عشق است.

۵۳۲- عموماً پنداشته می شود که عشق بر ایثار استوار است و این یک خطای بزرگ است که راز تباهی عشق است زیرا این ایثار وسوسه و گمان ابلیس در عاشق و معشوق است. حق عشق، عدل است نه ایثار! زیرا عشق یک نزول الهی بر عاشق و معشوق است و هیچ کس مالک و باعث و بانی عشق نیست که بخواهد احساس ایثار کند. چون عاشق بدلیل عاشق بودن و معشوق هم بدلیل معشوق بودنش احساس ایثار می کند.

۵۳۳- البته احساس ایثار در عشق و ارادت عرفانی هم تحت عناوین دیگری رخ می نماید که بمراتب پیچیده تر و خطرناکتر است که بزرگترین خصم آنست. و فقط به نور معرفت است که می توان بر ابلیس ایثار فائق آمد. و لذا عشق بی عرفان محکوم به تباهی و خسران است. پس عشق - عرفان - عدالت، مثلث سعادت و رشد و هدایت انسان است.

۵۳۴- اگر عاشق، سخی و جوانمرد و قانع است و در عین سادگی و فقر احساس سلطنت دارد بدلیل اتکاء به ذات و خودکفایی و هویت خود - خدائی است.

۵۳۵- آن عشق هایی که موجب از خودبیگانگی و جنون می شود عشق نیست بلکه مالیخولیاست که حاصل شهوت و حرص و کبر و قحطی وجود است که اکثر آنچه که امروزه بر سر زبانهاست از این نوع عشق ضد عشق است که هرزگیست.

۵۳۶- اصحاب صفه در صدر اسلام نخستین نمونه از یک جامعه کوچک عرفانی مبتنی بر عدل و عشق است که منبع اصلی عشق و عدل عرفانی در تاریخ اسلام است.

۵۳۷- قرآن کریم می فرماید «براستی که مؤمنان با هم برادرند» و نمی فرماید که برابرند. برادری مؤمنانه بر مساوات نژادی نیست و بلکه بر سبقت در از خود گذشتن استوار است.

۵۳۸- «یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم» یعنی ای کسانیکه می گوئید ایمان آورده اید با خود باشید و در خود بمانید. و این امر به وجودپذیری و وجودیابی و درک مقام خلافت الهی و عدل است. معنای دیگرش اینست که از شما بر شماست. یعنی مسئول تمام عیار حیات و هستی و اعمال خود باشید و علت خویشتن شوید و معلول و مجبور نباشید. و بلکه مسئولیت جامعه را هم بپذیرید که این در ادامه پذیرش وجود است و همان رسالت اجتماعی مؤمنان است که استمرار رسالت انبیای الهی می باشد در جهت احیای عدالت!

۵۳۹- «خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خودشان را تغییر دهند» و این یعنی اینکه اگر می خواهید سرنوشت خود را تغییر دهید خودتان را تغییر دهید و نه پیرامون و جامعه و حکومت و شرایط اقتصادی و سیاسی و امثالهم. و باز طبق کلام خداوند اگر یک نفر به دین خدا زنده شود کل مردم زنده و متحول می شوند. پس تغییر سرنوشت جامعه معلول تغییر نفس خویشتن است. پس عدالت امری نهفته در نفوس مردمان است همانطور که ظلم.

۵۴۰- «و اگر یک نفر کشته شود گوئی همه مردم کشته شده اند» در انقلابات اخیر جهان اسلام شاهد حقانیت این کلام خدا بودیم که چگونه جوان دانشجوئی برای اعتراض به ظلم حکومت در کشور تونس در میدان شهر خود را آتش زد و زنده سوخت و کل مردم قیام کردند و حکومت را ساقط نموده و پی در پی کشورهای دیگر اسلامی به این انقلاب پیوستند. یعنی یک نفر ظلم را از خود نفی نمود و مرگ را بر زندگی ذلت بار ترجیح داد و یک میلیارد مسلمان را بخود آورد و بیدار کرد و به نبرد برعلیه ظلم حکام خود بپا خاستند. این جوان بناگاه قلبی و انقلابی شد و بخشی از جهان را قلبی نمود یعنی زنده کرد به حقیقت انسانی خویش.

۵۴۱- همانطور که بابی ساندز آن جوان مبارز ایرلندی با اعتصاب غذایی که به مرگش انجامید به اندازه یک قرن مبارزه چریکی سازمانی انقلابیون به استقلال و آزادی وطن خود خدمت نمود.

۵۴۲- همانطور که گاندی یک تنه استعمار خانه زاد بریتانیائی را با کمترین کشتار و هزینه ای از کشورش بیرون راند و با ریاضت ها و روزه های طولانی مدتش ملتش را از تفرقه رهانید و متحد ساخت. هرگاه که فرقه ها جنون آسا به

جان هم می افتادند او در میدان شهر به تنهایی اعتصاب غذا می کرد بر علیه جهل و شقاوت مردمش، تا پیروز شد. این معنای امام و امامت است که خلیفه مردم است و مردمان در دلش زندگی می کنند و او آنها را در دلش تربیت می کند. این معنای رهبری روحانی است.

۵۴۳- در حالیکه آقاخان محلاتی که خود را امام شیعیان اسماعیلی جهان می خواند در هندوستان در کاخ خود مشغول زمین خواری و رانت خواری و زد و بند با جنرالهای بریتانیایی بود و پیروانش را به حمایت از ارتش بریتانیا می خواند گاندی پا برهنه یک لاقبا، یک تنه با ظلم بزرگترین استعمار جهانی می جنگید با دست خالی. پس امام یک اسم نیست یک روح جهانی است.

۵۴۴- یکی از فقیرترین و کوچکترین کشورهاي دنیا یعنی کوبا به مدت حدود نیم قرن در زیر پاشنه خونخوارترین ابرقدرت جهان یعنی آمریکا، عدالت خود را حفظ نموده و بلکه دهها کشور در بند جهان را هم در مبارزه شان بر علیه ستم یاری نموده و تا پیروزی با آنها مانده است و رهبر نود ساله اش کاسترو کمونیست بی نماز، از هزار و پانصد عملیات سوء قصد سازمان سیا جان بدر برده است. اینست معنای امام و امامت و امیت جهانی که به دهها کشور مستعمره در حال مبارزه پزشکان رایگان، معلمین رایگان، چریکهای رایگان و سلاح رایگان اعطا نموده است. کشوری که نه نفت دارد و نه طلا و معدن و از خاک رسوبی اش حتی دیگر نیشکر هم نمی روید. و با اینحال برای ملت خود آموزش و درمان و بیمه عمومی رایگان را فراهم کرده است. اینان هستند امامان و منجیان آخرالزمان که جهان را برای ناجی موعود مهیا می سازند. «وای بر مسلمانان آنروزی که غیر مسلمانان در اسلام از آنان سبقت گیرند» حضرت رسول ص- زیرا علي ع نماز را جز در برپائي ولایتش که همان عدالت است نمي داند. خطبه نورانیه - اینست که امروزه کشور ما به کوباي کمونیست نزدیکتر است تا با کشورهاي بظاهر مسلمان منطقه!

۵۴۵- پیش درآمد و مقدمه واجب ظلم ستیزی اینست که آدمی ظلم را بد بداند یعنی فریبکاری و دروغ و زورگوئی و تجاوز به حقوق دیگران را زشت شمارد و حالش بد شود نه اینکه همه این پلیدیها را لباس عشق بپوشاند و بلکه احساس ایثار هم بکند.

۵۴۶- این را بدان که ظلمی شقیانه تر و نابخشودنی تر از آنچه که تحت عنوان عشق و عاطفه در خانواده ها روا داشته می شود نیست و اینست اساس ستمی که از حکومتها بر جامعه نازل می گردد که موجب تعدیل جامعه می شود.

۵۴۷- این را بدان آن عشقی که موجب زایل گشتن اختیار و حق انتخاب ابتدائی سرنوشت دیگران می شود مکر ابلیس است و این است ایدئولوژی «مقدس» ظلم: ظلم مقدس! و این نوع ظلم زیربنای همه مفاسد و ذلت ها و بدبختی های جهان سوم و مشرق زمین و خاصه جهان اسلام است. این ظلم اساس استعمارپذیری، استکبارپذیری، استبدادپذیری و خود- براندازی است.

۵۴۸- یکی از ویژگیهای عصر دموکراسی ضد مردمی پیدایش ارتش های هیولائی و بودجه های حیرت آور پنهان و آشکار نظامی به قیمت گرسنگی ملل و تخریب و تباهی محیط زیست است و این رسوائی آشکاری از ماهیت ضد مردمی این دموکراسی هاست وگرنه عصر دموکراسی بایستی مصادف با محو ارتش های تجاوزگر باشد. در صورتیکه در همه این کشورها بودجه های نظامی بطور فزاینده ای در حال رشد است و بخش عظیمی از ثروت ملی کشورها صرف این امور می شود همانطور که صرف نیروهای امنیتی و اطلاعاتی سرکوبگر مردم هم می شود که اگر همین دو اقلام از بودجه این کشورها صرف آبادی و رفاه مردم گردد گرسنگی و فقر از بین می رود. چرا رشد دموکراسي در جهان با رشد نظامي گري و تروریزم و خفقان و تکنولوژیهاي سرکوبگر مردمان همسو است. چرا دموکرات ترین کشورهاي جهان، نظامي ترین - امنیتي ترین - پلیسي ترین کشورهاي جهان هستند؟ این برعلیه کیست؟ مردمان!

۵۴۹- در عصر دموکراسی بودجه ها و هزینه های نظامی و امنیتی و انتظامی در سراسر جهان هزاران بار بیشتر از عصر سلطنت های جهان گشا می باشد. در حالیکه یک کشور واقعاً دموکرات و مردم سالار با حمایت مردم هیچ نیازی به این همه ارتش و تسلیحات و نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی ندارد. و این مسئله به هیچ وجه قابل توجیه نیست. و به یاد آوریم که هزینه های تسلیحاتی شوروی سابق یکی از علل درجه اول وابستگی اش به امپریالیزم و بدهکاری کمرشکن به بانکهای غرب و ورشکستگی اقتصادی بود.

۵۵۰- دین و ایمان و حاکمیت معنوی و عدالت، دشمنی جز نفاق و منافقان ندارد و لذا حاکمیت مردم سالار از جانب قدرتهای کافر تهدید نمی شود اگر مورد تهدید متقابل قرار نگیرد. لذا حکومتهای مردم سالار راستین نیازی به مسابقه تسلیحاتی - امنیتی - اطلاعاتی با ابرقدرتها ندارند زیرا هرگز توان چنین مسابقه ای را هم نخواهند داشت زیرا چنین

درآمدهای ربائی و جهانخوارانه ای ندارند که صرف چنین مسابقه شیطانی نمایند. کشور کوبا حجتی آشکار بر این ادعاست و اتفاقاً تا زمانیکه شوروی سابق وجود داشت تهدید بیشتری این کشور کوچک را تهدید می کرد زیرا شوروی نظامی منافق بود.

۵۵۱- نظامهای دموکراتیک راستین به لحاظ نظامی و امنیتی و انتظامی کم هزینه ترین کشورها هستند و این خود از علائم و میزان آشکار ماهیت دموکراتیکی یک جامعه و دولت است. چرا حاکمیت هاي دموكراتيك تبديل به حاكميت هاي نظامي - پليسي - امنيتي بر مردم مي شوند؟

۵۵۲- امروزه بعنوان نمونه آشکارا می بینیم که کشورهای فاقد ارتش امپریالیستی دارای پیشرفته ترین و باثبات ترین نظامهای اقتصادی و سیاسی در جهان هستند و هیچ خطری هم آنها را تهدید نکرده است مثل آلمان و ژاپن و سوئد و سوئیس که دارای نظام سرمایه داری هستند و یا کوبا که نظامی سوسیالیستی دارد.

۵۵۳- این یک قانون ذاتی و تجربی است که آنکس که اسلحه حمل می کند بیشتر در خطر است، زیرا ترسوتر است، زیرا طبعی دزد و متجاوز دارد و در گمان ستم است. يعني بي وجودتر است و داراي تعادل وجودي نيست يعني فاقد عدالت است. پس دموكراسي يك پديده ضد عدالت است درست به همين دليل دموكراسي ها روز به روز مسلح تر و امنيتي تر و پليسي تر مي شوند زيرا ترسوتر مي شوند زيرا ظالمتر و بي وجودتر مي شوند.

۵۵۴- با کشوری که ارتش نداشته باشد و قصد تجاوز و کشورگشائی و جهانخواری نداشته باشد و مردمی عادل و عاقل داشته باشد هیچ قدرتی کاری ندارد و اگر هم قدرتی بیگانه دیوانه شود و قصد تصرف چنین کشوری را نماید بدون قتل عام و غارت وارد می شود و در میان این مردم نابود می گردد. کسی که حقیقت مردم سالاری و عدالت اجتماعی را فهم کند این ادعا را درک و باور می کند و آنرا ساده لوحانه نمي خواند.

۵۵۵- یکی از واضحترین نشانه ظلم و نامردمی بودن دموکراسی های دروغین، غارت ثروت مردم جهت مسابقات تسلیحاتی و امنیتی و اطلاعاتی و جاسوسی در جهان است. هرگز در طول تاریخ ثروت ملل تا این حد غارت نشده است که در عصر دموکراسی های دروغین!

۵۵۶- در این دموکراسی های دروغین، نیمی از مردم به خدمت سرکوب و تجسس و مهار نیمی دیگر قرار می گیرند. و این وضع هرگز در گذشته تاریخ سابقه نداشته است. یعنی این سلطنتهای ابلیسی تمامیت جامعه را به جان خودش انداخته و بدینگونه بدست مردم از مردم انتقام می ستانند و خود با خیال راحت مشغول سلطنت خویشند با رأی پنجاه در صد مردم بعلاوه یک. به این می گویند سلطنت دموکراتیک، سرکوبی دموکراتیک، قتل عام دموکراتیک و...

۵۵۷- خداوند به مؤمنان می فرماید که اگر حتی بر روی زمین یک نفر هستید ایمان و راهتان را حفظ کنید و دین را برای خدا خالص کنید که خداوند حامی و حافظ شماست و شما را کفایت می کند این وعده الهی برای جوامع و ملتها هم مصداق دارد.

۵۵۸- کمونیست های روسی جهت توجیه و تقدیس جهانگشائی خود می گفتند که: اگر مستمراً در جهان توسعه نیابیم و مشغول فتح سائر ملل نشویم و به لحاظ تسلیحاتی قدرت برتر جهان نباشیم قادر به حفظ بقای خودمان هم نخواهیم بود. این منطق کافرانه و مادی بود زیرا اصلاً اساس فلسفی کمونیست ها عین امپریالیست ها بود یعنی تکنولوژیزم و اقتصاد محوری و سلاح سالاری و انترناسیونالیزم (جهان وطنی).

۵۵۹- باید دانست که عدل مقام انسان کامل است و انسان عادل در کمال ایمان و یقین و عرفان و توحید نفس است پس جامعه عادل هم چنین است یعنی جامعه کامل! جامعه ای که حق را شناخته و مستحق رهبری امام گشته است که همان رهبری پروردگار است.

۵۶۰- حقیقت دیگر اینست که یک انسان مؤمن و اهل معرفت در ذاتش انسانی اجتماعی تر است چرا که به هسته مرکزی نفس واحده خویش اتصال یافته (در درجات) و لذا با کل بشریت و بلکه کائنات ارتباطی روحی یافته است و انسانی جهانی است و طبعاً چنین کسی میل به روابط اجتماعی شدیدتری دارد و جهان بیرون هم به طور ناخواسته و نادانسته جذب او می شوند. و لذا چنین انسانی قابلیت و قدرت روحی بیشتری در ارتباط باطنی با مردم دارد و استحقاق رهبری معنوی قویتری هم دارد و چنین کسی قادر به رهبری معنوی جامعه است.

۵۶۱- همانطور که انسانهای کافرتر نیز فقط دارای زندگی غریزی و شخصی هستند و ارتباطاتشان با سایرین هم فیزیکی است، یا غریزی است و یا اقتصادی و فنی و امثالهم. یعنی چنین کسانی فاقد رابطه معنوی و روحانی با دیگرانند زیرا از خود بیگانه اند و لذا همه روابطشان هم بواسطه چیزهای دیگری است یعنی رابطه خودی با کسی ندارند و همه روابط آنان هم ابزاری می باشد پس رهبری و حکومت این آدمها هم جز این نیست و لذا مشکلات جامعه را هم به زور و سرکوب و حذف فیزیکی حل می کنند.

۵۶۲- اینست که کافران و منافقان، روابط مؤمنان و حق پرستان را از جنس جادو و طلسم می دانند زیرا روابطی بیواسطه و غیر ابزاری است.

۵۶۳- بنابراین در جوامع غیر مؤمن، حاکمان سعی می کنند که از طریق همسان سازی عقیدتی و گفتاری و شعاری و رفتاری و پوششی و مصرفی و فرمالیستی، مردم را متحد کنند و از این طریق سیطره خود بر جامعه را تحکیم نمایند که با اینحال شاهدیم در عصر مدرنیزم که عصر همسانی افراد و ملل است شدید ترین و بیشترین تفرقه ها و ناهنجاریها و تضادها بین افراد و گروهها و اقوام و ملل آشکار شده است یعنی وحدت در صورت موجب تضاد در سیرت گشته است. و این یکی از معماهای جوامع مدرن است که تبدیل به مهمترین راز و گره فلسفی در علوم سیاسی و جامعه شناسی مدرن شده است.

۵۶۴- صورت مسئله اینست که چرا افراد بشری هر چه شبیه تر می شوند غیر قابل تحمل تر در روابط با یکدیگر می شوند و این امر تا بن بست کامل به پیش می رود.

۵۶۵- جوامع مدرن فقط از تکنولوژی و کالاهای یکسانی برخوردار نیستند بلکه از طرز فکر و احساسات و باورها و دردها و نیازها و بحرانها و امراض و راه حل ها و بلکه زبان واحدی برخوردار شده اند. یعنی در صورت و سیرت همسان شده اند و گوئی همه فتوکپی یک اصل هستند و با اینحال هیچ کس به دیگری اعتماد ندارد و لذا همه سلاح حمل می کنند. گوئی این برابری موجب عداوت و نفرت ذات شده است. این مسئله به یک معمای متافیزیکی می ماند زیرا اصلاً منطقی و علمی نیست و بلکه ضد منطقی و ضد علمی است. و این یکی از بزرگترین مشکلات و معماهای حاکمیت و رهبری است. و این مالیخولیای مهلک حاصل بزرگترین خطای عالمان در تاریخ است: برابری پنداشتن عدالت!

۵۶۶- بی اعتمادی و احساس ناامنی و نفرت غیر منطقی و تشنج عاطفی از مهمترین نشانه ها و محصولات فرهنگی عصر برابریها و همسانی هاست که البته تماماً به برکت عصر تکنولوژی و خاصه تکنولوژی ارتباطات است. یعنی ارتباطات حاصل از تکنولوژی موجب قطع ارتباط روحی بین انسانها بوده است از درون خانواده ها تا محیط کار و درون حکومتها و روابط بین الملل و بین الدولی!

۵۶۷- یعنی فصول مشترک بین افراد و جوامع تبدیل به فصول افتراق و بلکه انزجار و هراس شده است. این بیان نفرت ذاتی انسان از برابری و شباهت و همسانی است. که البته بیان و معنای منطقی و علمی و فیزیکی ندارد و براستی معضله ای متافیزیکی است. این چه رازی است؟

۵۶۸- می گوئیم این یک معضله و معمای سیاسی و حکومتی هم هست زیرا بخش عمده ای از بودجه ها و نیروی انسانی در عصر جدید صرف حل و فصل و اداره و کنترل و سرکوب همین ناهنجاریها و تضادها و جنگهای جنون آمیز می شود. پس این یک معضله اقتصادی - سیاسی هم هست.

۵۶۹- این برابری و همسانی ظاهری و باطنی در خانواده ها موجب انهدام آن گردیده است و در جامعه موجب ایجاد جنون و جنایات و ناامنی شده است و در حکومتها موجب بی ثباتی و پیدایش تشکیلات مافیایی و کودتاها و براندازیهای پی در پی گردیده است و در سطح جهانی هم موجب هراسی مرگبار شده که روز به روز بر قدرت و وسعت تسلیحات مرگبارتر می افزاید. و همه اینها جامعه بشری را به سوی انهدامی محتوم می کشاند.

۵۷۰- از آنجا که اراده به برتری طلبی یک اراده ذاتی کافرانه در بشر است که در عصر دموکراسی ها به اوج خود رسیده است و اراده به سلطان شدن تبدیل به یک هویت عمومی گشته است. بنابراین همسانی موجب الغاء و ابطال این احساس برتری می شود زیرا حس برتري و سلطه و استکبار جز به واسطه تمایزات و تبعیض ها قابل اثبات نیست آنگاه که هیچ تفاوتي عیان نباشد تفاوت بود و نبود است که باقي مي ماند: نابود سازي! پس اراده به برتری طلبی به اوج قدرت و تشنج و نفرت شیطانی تا سرحد انهدام دیگران می رسد. اینست علت وجودی معمای مذکور! پس این راز

بزرگ را بدان که علت العلل همه مسائل و مشکلات و ناهنجاریهای بشر مدرن است و نیز حکومتهای مدرن! اینست راز این معما که چرا آدمها هر چه شبیه تر می شوند عدوتر می شوند!

۵۷۱- تکنولوژیزم و دموکراتیزم دو کانون اصلی اراده بـه قدرت و برتری در بشر مدرن است. و عجبا کـه این دو کانون برتری جوئی، بستر همسانی و برابری است و اراده به یکسان سازی افراد و جوامع می باشد. و این دیالکتیکی حیرت آور است که وحدت اضداد را در اوجش به عرصه ظهور رسانیده است و روز به روز هم شدیدتر خودنمائی می کند. یعنی برتری طلبی و برابری طلبی هر دو امری واحد است که از ذات تکنولوژی و دموکراسی در انسان القاء شده و برون افکنی می گردد. و تکنولوژی و دموکراسی هریک به تنهایی حامل این تضاد درونی هستند. و خود تکنولوژی و دموکراسی هم دارای این رابطـه دیالکتیکی هستند زیرا برابری دموکراتیک محصول برتری طلبی موجود در تکنولوژی است و همسان سازي ذات تکنولوژي موجب پيدايش اراده بـه برتري در دموکراسي است. زيرا اراده بـه برتري و اراده بـه برابري کـه دو اراده متضادند توأمان هم هويت ذاتي تکنولوژي است و هم دموکراسي. و اين راز خودبراندازي اين تمدن است.

۵۷۲- و اما معنای عرفانی و قرآنی این معمای مذکور! همانطور کـه رسول اکرم مـی فرماید کـه جهان هستی بر حق سوره قل هو الله احد بنا شده است. یعنی عالم وجود بر حق بی تایی و قانون فوق علیت آفریده شده است. و لذا این حق وجود (در انسانهاي متشابه و مشتبه) دچار ابطال و انهدام گردیده است. و اینست راز هراس و جنون و جنایت و خودبراندازی انسان تکنولوژیکی - دموکراتیکی!

۵۷۳- تکنولوژی بر قانون علیت و دموکراسی هم بر قانون همسانی و برابری بنا شده است و این دو قانون ضد وجود است. یعنی ضد حقایق سوره توحید است که بر چهار قانون استوار است: یگانگی، خودکفایی، بی علیتی و بی تائی! و طبق کلام رسول اکرم ص درباره علی ع می توان گفت که رشد و کمال انسانی در سمت تحقق این چهار اصل وجود است که همان اصل ذات پروردگار است زیرا وجود، خداست و هرکه خدائی شود موجود می شود و هرکه در خلاف این قوانین حرکت کند ضد وجود می شود و ابلیسی!

۵۷۴- دموکراسی، فرهنگ تکنولوژی است و مخلوق آن. و همانطور کـه تکنولوژی یک پدیده کاملاً خود - مختار و خارج از اراده بشر است و بلکـه اراده بشر مرید اراده آنست دموکراسی نیز چنانست. و لذا انسان دموکراتیک هم انسانی کاملاً بی اراده و بی خود و تحت سیطره اراده تکنولوژی است و صاحبان آن یعنی شاهان دموکرات و تکنوکرات!

۵۷۵- پس معنای دروغین بودن دموکراسی و ابلیسی بودن هویت آن بهتر درک می شود.

۵۷۶- و نیز معنا و ماهیت ناجی موعود و امام زمان هم بهتر درک مـی شود بـه عنوان انسان کامل کـه مظهر چهار قانون وجود است که با وجودش بشریت را از بی وجودی می رهاند و از سیطره تکنولوژی و دموکراسی نجات می بخشد و ابلیس را از حاکمیت بر تمدن بشری خلع ید می کند. و اما قبل از این واقعه، بشریت بایستی علت مشکلات و هلاکتهای خود را فهمیده و ناجی خود را درک کند و او را بطلبد. و رساله حاضر نیز گامی دیگر در این راستا می باشد. و نکته آخر اینکه دوزخی جز جهل و بهشتی جز معرفت نیست.

۵۷۷- ولي آيا براستي منظور از تشکيل حکومت جهاني امام زمان عج که طبق روايات چندان طولاني هم نيست (از پنج تا چهل سال) چيست؟ لااقل درك و توقع ما شيعيان از اين حکومت چيست؟ حاکميت عدل؟ عدالت براي چه؟ آنهم نـه عدالتي ابدي بر زمين! گوئي يك مهلت موقت براي اينکه کل بشريت اهل توبه و ايمان، عدالت را تجربه کند. ولي آيا با اين تجربه چه کند؟ عدالت به چه دردي مي خورد؟

۵۷۸- عدالت را در منطق قرآن و تشيع در اين رساله و در ساير آثارمان بـه تفصيل معنا کرده ايم بـه معناي استقرار انسان بر جايگاه حقيقي وجود خويشتن که همان تحقق مقام خلافت اللهي انسان است. پس اين مهلت حکومت عدل امام براي جهانيان جهت تحقق انسان کامل و کمال الهي بشر است تا يك جامعه کامل و تمدن الهي برپا شود و جنات نعيم خدا براي مدتي عيان گردد و بهشت عرفاني رخ نمايد که جامعه عارفان و اولياءالله است. و نه بهشت عيش غرايز!

۵۷۹- ولي آيا چند درصد از شيعيان از ظهور امام و تحقق حکومت عدل جهاني، چنين انتظاري دارند و در چنين طلب و شوقي بسر مي برند که همان طلب و شوق کمال آدميت و مقام خلافت مي باشد؟ آيا آنانکه دعاي فرج مي خوانند داراي چنين منظوري هستند؟

۵۸۰- اگر ما ادعا داریم که جامعه و تمدن امام زماني، ظهور جنات نعیم پروردگار بر زمین است بدلیل آنست که بشریت باقي مانده در واقعه ظهور امام، اهل توبه و انابه و اصلاح و تزکیه و معرفت و اخلاص و حقیقت است و لذا یك تمدن ولائي و عرفاني است و مصداق جنات نعیمي است که در قرآن به متقین و مخلصین وعده داده شده است که براي مدتي در حیات دنیا و بر زمین رخ مي نماید که بهشت معرفت و بصیرت و کشف و شهود و اشراق و لقاءالله است.

۵۸۱- پس پُر واضح است که حداقل آمادگي براي ظهور امام و یاري او و الحاق به عدل او همانا معرفت نفس و معرفت رب و امام شناسي و عدل شناسي است که در یك کلمه شناخت انسان کامل و کمال انسان است و معارفي که به این کمال رهنمون مي نماید که مجموعه آثار ما جز این نیست.

۵۸۲- به بیان دیگر ظهور امام و جامعه امام زماني به مثابه آخرین شانس بشریت جهت رسیدن به مقام آدمیّت است و لذا جامعه امام زماني همان مدینه فاضله محمّدي و علوي است. پس جامعه اخیار و ابرار و اولیاء و مخلصین و ابدال و اوتاد است. یعني یك جامعه اي مبتني بر عشق عرفاني مي باشد. کل بشریت باقي مانده از فتنه هاي آخرالزمان به قلمرو قرب الهي و لقاء پروردگار نائل مي آید.

۵۸۳- مگر فقدان چه امري بود که امامان صدر اسلام را در انزوا و حبس مادام العمر نگاه داشت که امام دوازدهم را به کلّي از میان مردم خارج نمود؟ طبق روایات مکرر از ائمه اظهار راز بي کسي امامان و غیبتشان در عین حضورشان چیزي جز جهل و بي معرفتي مسلمین نبود که حُکّام جور را بر امامان حق ترجیح دادند.

۵۸۴- ما که به عنوان شیعه علي ع که تفاوت اعتقادیمان از سائر مسلمانان جز عدل و امامت نیست، آیا براستي معرفتمان درباره این دو اصل شیعه چقدر است و نسبت به دوازده قرن پیش چقدر رشد معنوي و عرفاني داشته ایم. ولي به میزاني که از امام خود جز حکومت و قدرت و سروري و ریاست دنیا نمي خواهیم، از شیعیان صدر اسلام عقب تر هم هستیم.

۵۸۵- باید بدانیم به میزاني که درد آدمیّت و معرفت و امام شناسي و عدل شناسي و خودشناسي و خداشناسي در ما زنده شده، استحقاق ظهور امام و عدالتش را یافته ایم. زیرا او ظهور نمي کند مگر براي هدایت مؤمنانش بسوي قلّه هاي آدمیّت که مقام جانشیني خدا و ظهورش از بشر است. و اینست که طبق روایات در این جامعه همه اهالیش در جنّات نعیم خداوند روزي مي خورند، همچون همه امامان و اولیاي الهي در طول تاریخ! پس بعنوان کلام آخر باید گفت کساني که جامعه امام زماني را یك جامعه سوپر تکنولوژیکي مي پندارند فارغ از این ماجرا هستند.

۵۸۶- چرا اکثر ما شیعیان از میان همه امامان که نور واحدند فقط به امام اول و سوم نظر لطفي داریم؟ زیرا بر این پندار باطلیم که این دو در سوداي حکومت بودند و براي حکومت جنگیدند و مابقي امامان، حال و حوصله اینکار را نداشتند پس جنگي به دلمان نمي زنند! تا چنین هستیم از حق امام و امامت بیگانه ایم و از یاران امام زمان نخواهیم بود! زیرا حکومت امام زمان، حکومت عقل و علم و حکمت و عرفان حق است که بشر را مستحق محبت پروردگار یعني بهشت نعیم او مي سازد و همنشین او مي کند.

۵۸۷- تا درنیابیم که حکومت عدل، حاکمیت علم و حکمت و معرفت و معلول آنست از عدالت بیگانه ایم و نیز اگر پنداریم که عدالت معلول شمشیر است.

۵۸۸- اصلاً آیا چند درصد مردم ما، و بلکه چند درصد علماي دیني ما، عدالت را حاصل حکمت و معرفت مي دانند و نه معلول قدرت قهار و زور شمشیر و خون!

۵۸۹- ممکن است بخشي از ظلم طاغوت بقدرت شمشیر ریشه کن گردد ولي این مسئله ربطي به برپائي عدالت ندارد. و عدالت از تقوا و علم و حکمت و عرفان نفس برمي خیزد. همانطور که فرمود: خداوند سرنوشت قومي را تغییر نمي دهد مگر اینکه مردم آن نفس خود را تغییر دهند. و تغییر نفس جز به علم و عرفان نفس ممکن نیست.

۵۹۰- در طول تاریخ جوامع بشري بارها طاغوتها ریشه کن شدند ولي پس از مدتي همان مردم ستمدیده ظلمي شقي تر را برپا کردند. تجربه تاریخ صدر اسلام پس از رحلت رسول خدا حجتي آشکار بر این ادعاست. و تجربه تلخ انقلابات عصر جدید حجتي نقد و جاریست که اکثراً به ظلم هائي هولناکتر انجامیده است.

۵۹۱- حکومت ضعفا و مظلومين لزوماً منجر به حاکميت عدل که نمي شود بلکه اکثراً به ستمي شديدتر مي انجامد زيرا ظلم تاريخي در نفوس ستمديدگان از اعماق تاريخ نژاد درصدد انتقام و برون افکني برمي آيد. و اين عدل نيست بلکه انتقام است که در قلمرو قدرت به ظلمي وسيعتر و شديدتر مي انجامد زيرا ظلم يك عارضه اي از بيرون نيست بلکه طبيعت کافرانه نفس بشر است و نفس بشر داراي طبعي کافر و ظالم و جاهل است: «خداوند انسان را آفريد و او ظالمي جاهل بود» قرآن- الا اينکه توبه نموده و ايمان آورده و صلح و جهاد با نفس پيشه کند و... يعني ظلم طبيعت حيواني بشر است و عدل و رحمت هويت الهي و طبع اعلائي اوست. و فقط در جنات نعيم پروردگارست که اين ظلم و ظلمت از نفس پاك مي شود. و جامعه امام زماني چنين شرايطي است از براي مشتاقان معرفت و عدالت و علويت!

۵۹۲- و رسول اکرم مي فرمايد «بهشت دانشگاه علم علي است» پس جامعه امام زماني دانشگاه عليين است و نه نشخوارگاه عياشان و عافيت طلبان و بهشت پرستان! يعني بهشت پرستان به بهشت نميرسند بلکه به دوزخ مي رسند و فقط حق پرستان و طالبان علم و عرفان الهي به بهشت ميرسند جهت علّو وجود تا استحقاق لقاي الهي يابند و خداي را بشناسند و خالصانه بپرستند. زيرا جهان هستي جز به اين مقصود آفريده نشده است و لذا در پايان تاريخ اين مقصود حاصل مي آيد!

۵۹۳- تاريخ تمدن مدرن، تاريخ تمدني آتشين و تکنولوژيکي است و همانطور که تکنو بمعناي برون افکني است تمدن تکنولوژيستي هم تمدن برون افکني نفس است بقدرت آتش! همانطور که تکنولوژي، تماماً مخلوق آتش است و آتش افزا! و بدين طريق تمدني دوزخي رخ نمود و دوزخ اخروي در دنيا عيان شد بواسطه تکنولوژي!

۵۹۴- ولي تمدن امام زماني، تمدني نوري است و نفس بشري بقدرت نور معرفت و محبت پاك مي شود و در غايت اين تزکيه و تطهير و عصمت نفس، جمال ذات حق متجلي مي گردد و اين عرصه جنات نعيم پروردگارست که بشر در حضور پروردگارش زندگي ميکند. و لذا هر کسي بر جاي خويشتن است يعني عادل است.

۵۹۵- اگر جامعه امام زماني بعنوان جامعه متشکل از انسانهاي کامل رخ ندهد کل تاريخ بشري مهمل و عبث و بي هدف مي ماند پس چنين واقعه اي حتماً محقق مي شود جامعه اي متشکل از انسانهاي صاحب وجود و مقيم در ذات و قائم به عدل و عشق و عرفان حق و مشتاق لقاي الهي هر صبح و شام! جامعه اي که وصفش همان وصف جنات نعيم در قرآن است. و اين وعده خدا در کتابش مي باشد که: دوزخ آشکار شد و بهشت بسيار نزديك گرديد!

۵۹۶- درك و باور همين حقايق مذکور قرآني و الهي حداقل آمادگي براي ظهور حضرت و پيدايش مدينه فاضله عرفاني است.

۵۹۷- بخش عمده اي از آيات و اسرار قرآني که تاکنون درك و تأويل نشده در جامعه امام زماني تأويل و تعين خواهد يافت.

۵۹۸- جامعه امام زماني جامعه ظهور کلمة الله از نفوس انسانهاست! در اين باب به رساله «کلمة الله» از اينجانب رجوع کنيد همچنين رساله «مدينه فاضله امام زماني».

۵۹۹- «گنجي نهان بودم چون عاشق بر ظهور خويش شدم جهان را آفريدم...» حديث قدسي- و جامعه امام زماني عرصه تحقق تمام و کمال آرمان خدا در خلق است. يعني آنچه را که در طول تاريخ انگشت شماري از اولياء و عرفا مي يافتند و محل ظهور حق مي شدند در جامعه آخرالزماني امام، کل بشريت توبه کرده از ظلم، محل ظهور پروردگار مي شوند. «آنچه که در راه بود رسيد» سوره نجم- و امام زمان، رهبر و خورشيد اشراق چنين جامعه اي است که «زمين به نور پروردگارش طلوع مي کند» قرآن-

۶۰۰- پس اي مردم، براي طلوع نور خدا از زمين، قلوب خود را به نور عشق امام و انديشه خود را به نور معرفت امام، منور و بينا نمائيد تا از اهالي جنات نعيم پروردگار شويد!

علي اکبر خانجاني
مرداد ۱۳۹۲